

شکست طرح «حجاب و عفاف» در ایران



نگرانی امام جمعه‌ها

از شکست طرح «حجاب و عفاف» و فروپاشی حکومت‌شان!

بهرام رحمانی

در حالی که بحران‌های عدیده‌ای از بحران اقتصادی و سیاسی و دیپلماتیک تا بحران اپیدمی کرونا جامعه ایران را فراگرفته است و اکثریت مردم ایران نگران تامین نیازهای اولیه زندگی و سلامتی خود هستند، باز هم مقامات و نهادهای مختلف حکومت اسلامی در کنار تشدید و سانسور و اختناق، شکنجه و اعدام، تهدید و ترور، باز هم خواهان سرکوب شدیدتر زنان شده‌اند.



به یاد داریم که اولین فتوای جنایت‌کارانه خمینی بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت و ترور و تبهکار اسلامی علیه زنان آزاده صادر شد. از آن تاریخ تاکنون زنان به مثابه نصف شهروندان جامعه هم سرکوب سیستماتیک شده و هم از حقوق ابتدایی خود محروم شده‌اند. اما با این وجود آن‌ها هرگز از مبارزه بر حق و عادلانه و برابری طلبانه خود دست برنداشته و مرعوب فضای رعب و وحشت زنستیز و آزادیستیز حکومت اسلامی نشده‌اند.

به همین دلیل سران و مقامات حکومت اسلامی از هر فرصتی استفاده کرده و زنان را تهدید می‌کنند. اکنون نیز نخست امام جمعه اصفهان و سپس امام جمعه بجنورد در خراسان شمالی بار دیگر زنان را تهدید

کرده‌اند. امام جمعه اصفهان همان آخوند تبهکار است که با سخنان خود سبب اسیدپاشی‌ها به صورت زنان اصفهان شد.

با نگاهی گذرا به سیاست‌های زن ستیز حکومت اسلامی به سادگی به این نتیجه می‌رسیم که زن ستیزی در ایران تنها به چند امام جمعه مرتعج محدود نبوده و کلیه دم و دستگاه حکومت اسلامی ایران و مهم‌تر از همه ایدئولوژی مذهبی آن زن‌ستیز و آزادی‌ستیز و مردسالار است.



امام جمعه اصفهان در دیدار با جانشین معاونت اطلاعات و امنیت ستاد کل نیروهای مسلح و فرمانده نیروی انتظامی اصفهان خواستار نامن کردن محیط برای افراد بی‌حجاب شد.

یوسف طباطبائی‌نژاد با ادعای این که افراد بی‌اعتقاد به حجاب متداز به حقوق مردم هستند، برخورد با آنان را اجرای حکم خداوند دانست.

نماينده خامنه‌ای در اصفهان در ادامه اظهار داشت: «باید فضای جامعه را برای این عده که تعداد آنها هم کم است نامن کرد و باید اجازه داد به راحتی بیایند و در خیابان‌ها و پارک‌ها هنجارشکنی کنند.»

او در ادامه با اشاره به بازتاب بین‌المللی رفتارهای ضد انسانی حکومت ایران افزود که دولتهای غربی حق دخالت در امور داخلی ما را ندارند. او در ادامه، اجرای قانون حجاب اجباری را یک قانون داخلی دانست و گفت که آنها به قانون خودشان باید عمل کنند و ما هم به قانون خودمان عمل می‌کنیم.

او آخوند مرتعج در ادامه نیز خواستار تشکیل دادگاه‌های ویژه برای

برخورد با آن چه «ناهنگاری‌های اخلاقی» نامید شد. انگار تاکنون چنین دادگاه‌هایی برپا نبوده است.

سخنان اخیر طباطبا یعنی نژاد در حالی مطرح می‌شود که پرونده اسیدپاشی در اصفهان همچنان باز است.

بسیاری سخنان پیشین او را مجوزی برای نیروهای حزب‌الله در برخورد خشن با زنان بی‌اعتقاد به حجاب می‌دانند. امام جمعه اصفهان در سال ۹۳ و در خطبه‌های نماز جمعه گفته بود: «مسئله حجاب دیگر از حد تذکر گذشته است و برای مقابله با بدحجابی، باید چوب تر را بالا برد و از نیروی قهریه استفاده کرد.»

بلافاصله پس این سخنان، پیامک‌ها بی‌در شهروندان این شهر با این مضمون ارسال شد: «روی صورت بدحجابان اسید پاشیده می‌شود.»

اندکی بعد، بر روی صورت برخی از زنان که به گفته سران و مقامات حکومت اسلامی «حجاب اسلامی» را رعایت نکرده بودند، توسط افرادی ناشناس به صورتشان اسید پاشیده شد که باعث آسیب شدید به صورت زنان شد.

این جنایت با واکنش شدید افکار عمومی مواجه شد و بسیاری خواستار دستگیری و محکمه عوامل این حملات خشونتبار شدند. اما تا امروز هنوز هیچ‌کس را به عنوان متهم دستگیر و محکمه نکرده‌اند و کسی هم انتظار چنین اقدامی را از حکومت اسلامی ندارد.

اما مأمورین امنیتی و انتظامی و سپاه آدمکش کوچکترین اعتراض خیابانی علیه حکومت را به شکل وحشیانه‌ای سرکوب می‌کنند و معترضان را به سرعت شناسایی کرده و به دادگاه‌های مرگ می‌سپارند. اما پلیس اصفهان اظهار کرده که نتوانسته سرنخی در مورد اسیدپاشی پیدا کند.

مهمتر از همه مایعی که بر صورت زنان پاشیده شده بود، در تمام موارد شبیه هم بوده است و این نشان می‌دهد که یک هدف معین و سیستماتیک در جریان بوده است.

در همین حال اگرچه در فضای مجازی و در افکار عمومی، این حملات را مشابه رفتارهای افراد حزب‌الله در دهه ۶۰ و ۷۰ دانسته و آن را به نیروهای امر به معروف و نهی از منکر و «شلیک به اختیار» نسبت داده‌اند.

در پی این ماجرا، برخی از مردم اصفهان و تهران که در اعتراض به اسیدپاشی دست به تجمع زدند، با سرکوب و دستگیری مواجه شدند. محمدرضا باهنر، نایب رئیس وقت مجلس شورای اسلامی در مصاحبه‌ای در همان زمان، انتساب اسیدپاشی به عاملان اجرای «امر به معروف و نهی از منکر» را مستوجب برخورد قضایی دانسته بود.

پس از امام جمعه اصفهان، نماینده خامنه‌ای در خراسان شمالی هم از نیروی انتظامی خواست زندگی «بدحجا بان» را نامن کند. این درخواست‌ها و توصیه‌ها با واکنش‌های انتقادی زیادی روبرو شده است.

امام جمعه بجنورد و نماینده ولی فقیه در خراسان شمالی، «بدحجا بی» را یک ویروس خطرناک خواند و از نیروی انتظامی خواست زندگی کسانی که پوشش مورد نظر حکومت را رعایت نمی‌کنند نامن کند.

به گزارش خبرگزاری حکومتی تسنیم، ابوالقاسم یعقوبی در خطبه‌های نماز جمعه ۱۱ مهرماه گفت: «مبادا ویروس کرونا ما را از سایر ویروس‌ها غافل کند. نیروهای انتظامی زندگی بدحجا بان را نامن کنند چرا که آن‌ها در صدد این هستند که جامعه دینی ما را نامن کنند.»

امیر ناظمی، معاون وزیر ارتباطات و رئیس سازمان فناوری اطلاعات حکومت اسلامی ایران با انتشار تصویر یکی از قربانیان اسیدپاشی، در پیامی از امام جمعه اصفهان خواست به صراحة اعلام کند منظورش از نامن کردن فضای شامل حمله فیزیکی و اسیدپاشی هم می‌شود؟

مصطفی فقیهی، روزنامه‌نگار و صاحب امتیاز سایت انتخاب با اشاره به تشابه سخنان دو امام جمعه اصفهان و بجنورد این پرسش را مطرح کرده که «آیا نوعی هماهنگی در میان است؟»

از آنجا که خطوط و رئوس کلی خطبه‌های نماز جمعه در شورای سیاستگذاری ائمه جمعه تنظیم می‌شود احتمال وجود این هماهنگی منتفی نیست. از طرف دیگر سخنان امام جمعه اصفهان مربوط به خطبه نماز جمعه نبوده و احتمال می‌رود تشابه اظهارات او با امام جمعه بجنورد به‌علت نزدیکی دیدگاه‌های این دو در مورد برخورد با کسانی است که به گفته آن‌ها «بدحجاب» هستند.

با افزایش اعتراضها دفتر نماینده ولی فقیه در اصفهان با انتشار بیانیه‌ای مدعی شد برخی رسانه‌ها با تقطیع سخنان امام جمعه تلاش

کرده‌اند با «القای مطالب خودساخته، افکار عمومی را از موضوعات و مشکلات اصلی کشور» منحرف کنند.

این بیانیه ادعا می‌کند سخنان یوسف طباطباً پی‌نژاد خطاب به فرمانده نیروی انتظامی استان با توجه به «گزارشات امنیتی مرتبه با گروه‌های معاند و موارد عدم التزام اخلاقی و شکایات متعدد نسبت به تجاوز به حقوق شهروندی؛ و به موردی ویژه در رفتار برخی از گروه‌های سازمان یافته و هنجار شکن در اصفهان» بیان شده است.

با وجود این ادعاهای نماینده خامنه‌ای در اصفهان در تشویق برخورد قهری با زنان و دختران سابقه‌دار است. او تیرماه پارسال گفته بود: «دشمن قصد عفافزدايی دارد و می‌خواهد حیا را در خانواده‌ها از بین ببرد چرا که کلید احتطاط ایران اسلامی را عفافزدايی و نابودی خانواده‌ها میدانند.»

امام جمعه اصفهان با این استدلال خواستار برخورد جدی ماموران امنیتی و انتظامی با «بی‌حجابی در خودروها» شد و افزود: «هر کس ماشین را حریم خصوصی میداند غلط کرده است.»

نماینده خامنه‌ای دو سال پیش از آن نیز در یک اظهارنظر به گایت مضحک علت خشک شدن زاینده رود را عکس گرفتن زنان «بدحجاب» کنار آن عنوان کرده و چند سال قبلتر هم گفته بود اکنون زمان آن رسیده که «چوبتر را برای مقابله با بدحجابی» بالا ببرند.

لازم به یادآوری است که روز چهارشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۰ - ۹ ژوئن ۲۰۱۱ تعدادی از رسانه‌های ایران از حمله گروهی متجاوز به یک میهمانی خانوادگی در حوالی خمینی‌شهر خبر داده و از بستن دست و پای مردان حاضر در میهمانی و تعرض جنسی به زنان نوشتند.

به گزارش رسانه‌ها، میهمانی خصوصی یادشده در روزهای نخست خرداد با شرکت ۱۴ میهمان در باغی خارج از شهر برگزار شده و گروه ۱۲ نفره‌ای از «اراذل و اوپاش» که در همان حوالی مشغول باده‌گساري بوده‌اند، از دیوار محل جشن بالا رفته و پس از ربودن میهمانان زن، به آنها تجاوز کرده‌اند. طبق اخبار، یکی از زنان قربانی باردار بوده است.

انتشار دهان به‌دهان خبر این حادثه در خمینی‌شهر، به تجمع خودجوش مردم این شهرستان دربرابر دادگستری منجر شد. آنها خواستار پیگیری قضایی این ماجرا و دستگیری و مجازات عاملان این تجاوز بودند. به نوشته سایت «فرارو» قشرهای مختلفی از مردم اعم از کارگر، کسبه،

زنان، جوانان و فعالان سیاسی مذهبی شهر در این جمع حضور داشتند. دادستان خمینیشهر با اعلام شناسایی ۱۲ متهم این جنایت و دستگیری ۴ تن از آنان، به مردم وعده داد که عوامل این واقعه به اشد مجازات برسند.

اما سرهنگ حسینزاده، رئیس آگاهی اصفهان، در تازه‌ترین موضع‌گیری به خبرگزاری ایسنا گفته که «اگر در این حادثه خانمها حداقل حجاب را در باغ رعایت کرده بودند، شاید مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند.»

رئیس اداره آگاهی استان اصفهان پیشتر نیز گفته بود که مقصص اصلی واقعه، افراد مورد تعرض هستند.

سرهنگ حسینزاده در گفتگو با ایسنا یادآوری کرده که اگر موازین اخلاقی توسط میهمانان رعایت نمی‌شد، اراذل و اوباشی که هفت نفرشان سابقه‌دار هستند و در باغ مجاور مشغول شرب خمر بودند، وارد این باغ نمی‌شدند و چنین اتفاقی نمی‌افتد.

این در حالی است که مردم خمینیشهر، به جدی نگرفتن ماجرا توسط پلیس در زمان وقوع و تأخیر ۴۰ دقیقه‌ای نیروی انتظامی در پاسخ به استمداد تلفنی یکی از زنان قربانی، اعتراض کرده و خواستار رسیدگی به اهمال ماموران پلیس شده بودند.

امام جمعه خمینیشهر نیز از رفتار و پوشش قربانیان این تجاوز گروهی انتقاد کرده و گفته که از میان این ۱۴ نفر که برای پارتی به شهر ما آمده بودند، تنها دو نفر خانواده بوده‌اند. به تأکید موسی سالمی، «آنها که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آدمهای علیه‌السلام نبوده‌اند و با شرابخواری و رقصی یک عده دیگر را تحریک کده‌اند که باید در جای خودش به این جرایم هم رسیدگی شود.»

نوربخش بخشدار خمینی شهر در گفتگو با «فردا» به بیان جزئیات تجاوز اراذل به یک خانواده پرداخت و گفت: ۲۰ زن و ۸ مرد در باغی در خمینی شهر مشغول رقم و پا یکوبی بودند که متسافانه ضمن استفاده از مشروبات الکلی، حالت غیرطبیعی و عریانی هم داشته‌اند.

او ادامه داد: در باغ کناری نیز دو جوان حضور داشتند که به محم شنیدن صدای این خانواده، با ۱۲ تن از دوستان خود تماس گرفته و ۱۴ نفر به صورت همزمان به باغ آنها هجوم برده و مردان را با سلاح سرد در اتاقی زندانی می‌کنند.

نوربخش یادآور شد که این ۱۴ نفر غالباً افراد سا بهقدار بوده و در حین حمله به این باغ صورت‌های خود را پوشانده بودند.



جمع مردم در مقابل دادگستری خمینیشهر در اعتراض به جنایت اصغر آباد

با بالاگرفتن اعتراض‌های مردم، بهخصوص به عدم اطلاع‌رسانی در مورد حادثه، غلامرضا انصاری رئیس دادگستری استان اصفهان روز چهارشنبه ۱۸ خرداد خطاب به رسانه‌ها این مسئله را این چنین توجیه کرد: «سکوت و عدم اطلاع‌رسانی در خصوص متهمان صرفاً به منظور رعایت اصول قضائی برای دستگیری متهمان بوده است و ضروری بود تا بدون هرگونه جار و جنجال، پلیس بتواند محل‌های تردد و اختفاء این جنایتکاران را شناسایی و آنها را دستگیر کند.»

گشت ارشاد وارد متروها شده، پلیس هم از طرحی ویژه برای مقابله با «بدحجابی» خبر داده است. با این همه، مقامات قضائی از کمکاری و تخلف دستگاه‌های اجرایی در بحث «حجاب و عفاف» شکوه می‌کنند.

با دامنه‌دار شدن اعتراض به حجاب اجباری در شهرهای ایران، مقامات قوه قضائیه به تکاپوی تاکید و تهدید افتاده‌اند. این بار مخاطبان عتاب و خطاب، شهروندان نیستند بلکه دستگاه‌های اداری و دولتی‌اند. قوه قضائیه، مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی را به این دستگاه‌ها گوشزد می‌کند و برای اهمال در اجرای این مصوبات خط و نشان می‌کشد.

غلامحسین اسماعیلی، سخنگوی قوه قضاییه گفته است: «تمام اهتمام ما بر ارتقاء وضعیت عفاف و حجاب حامعه است؛ هم به عنوان یک موضوع شرعی و هم تکلیف قانونی. شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال‌ها مختلف در حوزه عفاف و حجاب مصوباتی را داشته و برای بخش‌های مختلف حاکمیتی وظایفی را تصویب کرده که لازم الاجراست اما ارزیابی اولیه حکایت از آن دارد که اغلب دستگاه‌های ۲۶ گانه ماموریت‌های خود را به خوبی انجام ندادند.»

او بازخوانی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی و اجرایی کردن ماموریت‌های محله را تکلیف این دستگاه‌ها خوانده و افزوده است: «شاید مدیران جدید آمده‌اند و از این وظایف خبر ندارند.» سخنگوی قوه قضاییه خبر می‌دهد که سازمان بازرگانی کل کشور ماموریت یا فته تا عملکرد این دستگاه‌ها را بررسی کند.

نیروی انتظامی، وزارت ارشاد، وزارت کشور و سازمان تبلیغات صدا و سیما از جمله دستگاه‌هایی هستند که در حوزه پیگیری، تبلیغ یا برخورد با مسئله حجاب مسئولیت‌هایی بر عهده دارند.

سخنان اسماعیلی، در ادامه اظهارات غلامرضا محسنی اژه‌ای، معاون اول قوه قضاییه بیان شده‌اند. اژه‌ای با لحن تندتری گفته است که مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی به مثابه قانون است و با هر دستگاهی که وظایف ارشاد را عمل نکرده، برخورد خواهد شد: «همه دستگاه‌ها باید به وظایف خود عمل کنند و بازرگانی کل کشور نیز باید نسبت به این مصوبه که به منزله قانون است اقدام کند، در این روند ابتدا باید به متخلفان تذکر دهنده و سپس متخلفان را معرفی کنند.»

معاون و سخنگوی قوه قضاییه در حالی به دستگاه‌های دولتی اخطار داده‌اند که پلیس به مالکان خودروها بینی که سرنشینان آن «بی‌حجا بی‌عمدی» دارند، پیامد اخطاری می‌فرستد و در نهایت خودرو را توقيف می‌کند. گشت ارشاد نیز هم اینک از روی زمین به زیر زمین رفته تا ناظر بر ظاهر دختران و زنان در ایستگاه‌های مترو باشد. در کنار گشت ارشاد، گروه‌هایی تحت عنوان «امر به معروف» به این و آن تذکر می‌دهند و بنرها بین ارشادی نیز در مترو نصب شده‌اند که از مسافران زن می‌خواهند با حجاب وارد مترو شوند.

همزمان حسین رحیمی، فرمانده انتظامی پایتخت می‌گوید پلیس برای متربوی تهران طرح ویژه‌ای در دست اقدام دارد. نیروی انتظامی از جمله دستگاه‌های مخاطب طرح «حجاب و عفاف» شورای عالی انقلاب فرهنگی

است. رحیمی به خبرگزاری فارس گفته است: «با کسانی که بدهجایی را در مترو ترویج می‌دهند و با حساب و کتاب و هدفمند هنجار شکنی می‌کنند برخورد شدید خواهد کرد.»

محمود میرلوحی، عضو شورای شهر تهران می‌گوید: «من خیلی در جزییات ورود نکردم اما میدانم ارتباطی با مترو و مدیریت مترو ندارد. این کارها گاهی اوقات انجام می‌شود برای مثال از این قبیل اتفاق‌ها در ورزشگاه‌ها هم ممکن است پیش بیاید، در فصل تابستان بحث‌هایی از این دست مطرح می‌شود، البته دوباره به نقطه قبلی برگردیم و به تازگی عمده‌ی دستگاه‌ها متلاعده می‌شوند برخورد این چنینی با مسائل، همه چیز را مربوط به زنان دانستن و نگاه مردانه به مساله زنان، عفاف، حجاب و نگاه مکانیکی داشتن و برخوردهای انتظامی راه حل نیست.»

طرح حجاب و عفاف در زمستان ۱۳۸۴ در شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شده و مقابله با روند فزاینده "بدجایی" را اولویت برنامه‌های دستگاه‌های اجرایی کشور دانسته است. «احیا و ترویج سنت حسنی امر به معروف و نهی از منکر» از نکات مورد تاکید این طرح است.

فراخوان قوه قضائیه برای بسیج دستگاه‌های مختلف برای نظارت بر پوشش زنان و دختران جامعه در حالی داده می‌شود که دادگاه انقلاب اسلامی، سه فعال جنبش زنان را که در روز جهانی زن، روسایی‌های خود را در مترو برداشته و بین زنان گل پخش می‌کردند، به زندان محکوم کرده است. یاسمن آریانی، منیره عربشاھی و مژگان کشاورز، به اتهام «فرامند کردن موجبات فساد و فحشا» هر یک به ده سال زندان محکوم شده‌اند.

رییس دادگاه‌های انقلاب تهران تهدید کرده که ارسال فیلم مربوط به «کشف حجاب» به خارج از کشور مشمول مجازات می‌شود و تا ۱۰ سال حبس در پی خواهد داشت.

جرائم‌نگاری اعتراض به حجاب اجباری در ایران بارها از سوی نهادهای حقوق بشری محکوم شده است. در حال حاضر دستکم هشت نفر به دلیل حمایت از کمپین چهارشنبه‌های سفید در زندان به سر می‌برند و اتهاماً تی چون «ترویج فحشا و فساد»، «تبليغ علیه نظام» و «اقدام علیه امنیت ملی» متوجه آنها شده است.

در ایران پس از انقلاب ۵۷ و به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، بتدا در ارتش و سپس در ادارات دولتی روسای و چادر را الزامی کردند.

مسئله «حجاب اسلامی» در ایران، از همان روزهای نخست به قدرت رسیدن حکومت اسلامی و سرکوب دستاوردهای انقلاب، یکی از مهم‌ترین سیاست‌ها و مشغله‌های سران و مقامات حکومت اسلامی بوده و هنوز هم هست. در همان آغاز پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران مرکز بحث‌ها و اظهارنظرهای گوناگون قرار داشت. برخی از سازمان‌ها و افراد به حجاب اجباری اعتقادی نداشتند و معتقد بودند که باید این امر در اختیار و انتخاب خود زنان بالغ باشد، برخی دیگر هم با تکیه بر دستور اکید احکام و معارف اسلامی بر حفظ حجاب و محیط «عفیفانه» اجتماعی معتقد بودند که اجباری بودن حجاب، بهترین راهکار برای این منظور است.

شیخ حسن روحانی، در کتاب خاطرات خود به بخشی از این مجادلات اشاره کرده است. او که مسئول اجرای طرح اجباری کردن حجاب در ادارت مربوط به ارتش پس از انقلاب بوده است، افزون بر اینکه نظر و اقدامات خود در این باره را شرح داده است به برخی نقل قول‌های جالب توجه افراد و گروه‌ها در آن زمان هم اشارتی کرده است که متن زیر، دربرگیرنده این مطالب است:

«طرح مسئله پوشش و حجاب زنان در اسفند ۱۳۵۷ بدون مشکل نبود و تا مدت‌ها مسئولین را به خود مشغول کرد. پس از ۲۲ بهمن که سازمان‌ها و ادارات دولتی کار خود را آغاز کردند و مدارس نیز از اواسط اسفند به فعالیت پرداختند، شمار زیادی از خانم‌های کارمند و دانشآموزان دختر، بدون حجاب و با سر برنه در ادارت و سازمان‌های دولتی حاضر می‌شدند و در میان آنها گاهی زنان با حجاب در اقلیت بودند. بعضی پرستاران بیمارستان‌ها و پزشکان و معلمان زن نیز بدون روسری به محل کار خود میرفتند و در خیابان‌ها هم زنان بی‌حجاب رفت و آمد داشتند. البته زنان با حجاب نیز فراوان بودند و در همه جا به چشم می‌خوردند.

به‌هر حال اول بار، علمای قم به بی‌حجابی زنان اعتراض کردند و گفتند: در حکومت اسلامی همه زنان باید با حجاب باشند. امام نیز در یکی از بیانات خود به لزوم حجاب برای زنان اشاره کردند و همین باعث شد عده‌ای از زنان بی‌حجاب در خیابان‌ها تظاهرات کنند و در مقابل کاخ دادگستری و نخستوزیری تحصن نمایند. در این هنگام نیز آقای طالقانی پای پیش گذاشت و سخنانی درباره حجاب ابراز کرد و گفت: «حجاب اجباری نداریم و خانم‌ها باید خودشان حجاب را انتخاب کنند.» در اینجا نظر آقای طالقانی با نظر علمای دیگر متفاوت بود. به یاد دارم روزی آقای بنیصدر به سازمان رادیو-تلویزیون در جام جم رفته بود و در آنجا زنان بی‌حجاب دور وی جمع شده و پرسیده

بودند که دلیل لزوم حجاب زنان چیست. بنیصدر در پاسخ بحثی کرد و در ضمن گفت: زن‌ها باید روسربندی سر کنند، زیرا از موی سر آنان اشعه‌ای متصاعد می‌شود که باعث می‌شود چنین و چنان شود! این سخنان موجب تعجب همه شده بود.

گروهکها و مجاهدین خلق هم اطلاعیه میدادند که حجاب نباید اجباری باشد. در دولت موقت هم بحث بود که آیا حجاب باید اجباری شود یا نه. خلاصه همان طور که اشاره کردم، آقای طالقانی در سخنرانی خود گفت: ما نمی‌توانیم زنان اهل کتاب را مجبور به پذیرفتن حجاب کنیم، ولی مسلمانان را می‌توانیم تشویق کنیم که حجاب داشته باشند و در هر صورت نباید کسی را به زور با حجاب کنیم. با وجود این، در ستاد ارتش با دوستان تصمیم گرفتیم حجاب الزامی کنیم، که آغازی برای وزارت‌خانه‌ها و ادارات دولتی باشد.

طرح اجباری شدن حجاب در ادارت مربوط به ارتش، به عهده من گذاشته شد و بدین جهت در گام اول، همه زنان کارمند مستقر در ستاد مشترک ارتش را که نزدیک به سی نفر بودند، جمع کردم و پس از گفتگو با آنان قرار گذاشتیم از فردای آن روز با روسربندی در محل کار خود حاضر شوند. زنان کارمند که همگی به جز دو یا سه نفر بی‌حجاب بودند، شروع کردند به غرزدن و شلوغ کردن، ولی من محکم ایستادم و گفتم: از فردا صبح دژبان مقابله درب ورودی موظف است از ورود خانم‌های بی‌حجاب به محوطه ستاد مشترک ارتش جلوگیری کند. پس از ستاد ارتش، نوبت به نیروهای سه‌گانه رسید. در آغاز به پادگان دوشان تپه رفتم و همه کارمندان زن را که تعداد آنها هم زیاد بود در سالنی جمع و درباره حجاب صحبت کردم. در آنجا زنان خیلی سر و صدا راه انداختند اما من قاطعاً نه گفتم: «این دستور است و سرپیچی از آن جایز نیست.» بعد توضیح دادم که ما نمی‌گوییم چادر سر کنید، بحث چادر مطرح نیست، سخن بر سر استفاده از روسربندی و پوشاندن سر و گردن است. در نهایت، در آنجا هم گفتم به دژبان دستور داده‌ایم از فردا هیچ زن بی‌حجاب را به پایگاه راه ندهند.

در نیروی زمینی و نیروی دریا یعنی نیز برای کارمندان زن صحبت کردم و با خواندن آیات و روایات و کشاندن بحث حجاب به مسائل اجتماعی و سلامت جامعه و ارائه دلایل مختلف درباره لزوم حجاب، موضوع را تبیین کردم و دست آخر نیز با بخشنامه، رعایت حجاب الزامی شد. بحمدالله این تلاش‌ها نتیجه مثبت داشت و پس از تعطیلات نوروز، همه زنان کارمند در ارتش با روسربندی به محل کار خود می‌آمدند. در وزارت‌خانه‌ها و سازمان‌های دولتی و حتی صداوسیما نیز به تدریج حجاب عملی شد و

همه زنان با روسی از خانه بیرون می‌آمدند. البته در روزهای رفراندوم هنوز شماری از زنان بی‌حجاب بودند و با سر برهنه در پای صندوقهای رای حاضر شدند، ولی این معطل اجتماعی خیلی زود جمع و جور شد و به سامان مناسبی رسید.«(منبع: خاطرات دکتر حسن روحانی، جلد اول، صفحه ۰۷۳-۰۷۱)



روح الله خمینی در تیر ۱۳۰۹ هم در یک سخنرانی با انتقاد از دولت، ده روز مهلت تعیین کرد تا نشانه‌های «طاغوت» از ادارات زدوده شوند. نخستین بخششانه در منوعیت ورود زنان بی‌حجاب به وزارت‌خانه‌ها، امضای اکبر هاشمی رفسنجانی و مهر شورای انقلاب را داشت.

شاپیان ذکر است که خمینی قبل از این که به قدرت برسد مواقعه متفاوت با مسئله حجاب داشت. برای مثال:

۱۷ مهر ۱۳۰۷، خمینی هنگامی که در پاریس زیر درخت سیب نشسته بود در پاسخ یکی از خانمها که از وضع حجاب خانمهای حاضر در نوفل لوشاتو سوال کردند، گفت: «حجاب ایران، حجاب اسلام، همین مقدارهاست. اسلام اینجا و آنجا ندارد. لکن یک جهات خارجی گاهی در کار هست. بهطوری که یک مفسده‌ای باشد، یک اختلاف اخلاقی بشود، یک عرض می‌کنم- چیزهایی باشد، البته آن وقت باید جلوگیری بشود؛ اما اگر نباشد اینطور، و ساده باشد و مثل سایرین با سادگی باشد، نه؛ بیچادر (باما نتو) مانع ندارد.»(صحیفه نور ج ۳، ص: ۴۹۹)

۱۰ آبان ۱۳۰۷، خمینی گفت: «اجرای حدود در اسلام، موكول به تحقق

شرايط و مقدمات بسیار است و باید جهات بسیاری را از روی کمال عدالت و توجه به اینکه اسلام در کلیت خود اجرا گردد، در نظر گرفت. اگر این امور در نظر گرفته شوند، ملاحظه خواهد شد که مقررات اسلامی کمتر از هر مقررات دیگری خشونتآمیز است. زنان در انتخاب فعالیت و سرنوشت و همچنین پوشش خود با رعایت موازین آزادند. و تجربه کنوئی فعالیتهای ضد رژیم شاه نشان داده است که زنان بیش از پیش آزادی خود را در پوششی که اسلام می‌گوید یافت‌ه‌اند.» (صحیفه امام، ج ۴، ص: ۲۴۷)

۷ دی ۱۳۰۷، خمینی گفت: «تبليغات سوء شاه و کسانی که با پول شاه خریده شده‌اند، چنان موضوع آزادی زن را برای مردم مشتبه کرده‌اند که خیال می‌کنند فقط اسلام آمده است که زن را خانه‌نشین کند. چرا با درس خواندن زن مخالف باشیم؟ چرا با کار کردن زن مخالف باشیم؟ چرا زن نتواند کارهای دولتی انجام دهد؟ چرا با مسافرت کردن زن مخالفت کنیم؟ زن، چون مرد در تمام اینها آزاد است. زن هرگز با مرد فرقی ندارد. آری در اسلام زن باید حجاب داشته باشد، ولی لازم نیست که چادر باشد. بلکه زن می‌تواند هر لباسی را که حجاب را به وجود آورد اختیار کند. ما نمی‌توانیم و اسلام نمی‌خواهد که زن به عنوان یک شیئی و یک عروسک در دست ما باشد. اسلام می‌خواهد شخصیت زن را حفظ کند و از او انسانی جدی و کارآمد بسازد. ما هرگز اجازه نمی‌دهیم تا زنان فقط شیئی برای مردان و آلت هوسرانی باشند. اسلام سقط جنین را حرام می‌داند و زن در ضمن عقد ازدواج می‌تواند حق طلاق را برای خودش به وجود آورد. احترام و آزادی‌ای که اسلام به زن داده است، هیچ قانونی و مکتبی نداده است.» (صحیفه امام، ج ۵، ص: ۲۹۴)

۳ بهمن ۵۷، یکی از خبرنگاران زن به خمینی گفت: چون مرا به عنوان یک زن پذیرفته‌اید، این نشان‌دهنده این است که نهضت ما یک نهضت مترقبی است؛ اگرچه دیگران سعی کردند نشان دهنده عقیمانده است. فکر می‌کنید به نظر شما آیا زنان ما باید حتماً حجاب داشته باشند؟ مثلاً چیزی را روی سر داشته باشند یا نه؟»

خمینی: «اینکه من شما را پذیرفته‌ام، من شما را نپذیرفته‌ام! شما آمده‌اید اینجا و من نمی‌دانستم که شما می‌خواهید بیایید اینجا! و این هم دلیل بر این نیست که اسلام مترقبی است که به مجرد اینکه شما آمدید اینجا، اسلام مترقبی است. مترقبی هم به این معنی نیست که بعضی زن‌ها یا مردّهای ما خیال کرده‌اند. ترقی به کمالات انسانی و نفسانی است، و با اثر بودن افراد در ملت و مملکت است نه اینکه سینما

بروند و دانس بروند. و این‌ها ترقیاتی است که برای شما درست کرده‌اند و شما را به عقب رانده‌اند؛ و باید بعداً جبران کنیم. شما آزادید در کارهای صحیح. در دانشگاه بروید و هر کاری را که صحیح است بکنید؛ و همه ملت در این زمینه‌ها آزادند. اما اگر بخواهند کاری خلاف عفت بکنند و یا مضر به حال ملت - خلاف ملیت- بکنند، جلوگیری می‌شود؛ و این، دلیل بر متوجه بودن است.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۰۲۱-۰۲۰)

۷ بهمن ۱۳۰۷، مصاحبه‌کننده فرانسوی: «برخی از رسوم اسلامی مانند حجاب اجباری رها شده است. آیا در جمهوری اسلامی از نو اجباری خواهد شد؟»

خمینی: حجاب به معنای متدالوی میان ما، که اسمش حجاب اسلامی است، با آزادی مخالفت ندارد؛ اسلام با آنچه خلاف عفت است مخالفت دارد. و ما آنان را دعوت می‌کنیم که به حجاب اسلامی روآورند. و زنان شجاع ما دیگر از بلاهایی که غرب به عنوان تمدن به سرشان آورده است به ستوه آمده‌اند و به اسلام پناهنده شده‌اند.» (صحیفه امام، ج ۵، ص ۰۴۱)

همزمان با تاکید روحانیون بر جسته دوران بر حجاب، اقبال عمومی دختران و زنان به حجاب، به طرز چشم گیری گسترش یافته و مقابله با زنان بی‌حجاب در جامعه از سوی انقلابیون آغاز شد:

۲۷ دی ۰۷، پیام مخاطبان در روزنامه کیهان: «این روزها خانم‌های چادری رفتار بسیار بدی با زنان بی‌حجاب دارند و هر جا که زن بی‌چادری را ببینند به او توهین می‌کنند. حتی بعضی از جوانان ضمن متكلک گفتن به این گروه از زنان موجبات آزار بدنه آنان را نیز فراهم می‌کنند. شما را به خدا در روزنامه به این‌گونه افراد تذکر بدھید و بگوئید این کارها شایسته افراد مومن و با تقوا نیست.»

۲۷ دی ۰۷، پیام مخاطبان در روزنامه کیهان: «امروز ظاهراتی در خیابان بلوار برپا بود. به دلیل علاوه‌ای که به رشد نهضت ملی ایران و سرکوب استبداد دارم با شور و شوق فراوان به میان ظاهرون‌گان رفتم و با آنان هم‌صدا شدم. اما با کمال تعجب گروهی به سوی من آمدند و با این بهانه که من چادر به سر ندارم مرا از صف ظاهرون‌گان بیرون انداختند.»

اما حجاب، علاوه بر معنا و پشتوانه دینی خود، به عنوان نمادی ملی برای مبارزه با امپریالیسم و غرب تبدیل شده بود:

۱۶ بهمن ۵۷، ناصر تکمیل همایون عضو جبهه ملی ایران: «گروه ویران ساز و چپاولگر و هرزه با اینکه کوشش کردند به نام آزاد کردن زنان و شرکت دادن آنان در انتخابات قلابی و وکیل ساختن چند زن در همان سیستم رستاخیزی اختناق و ترور و عدم آزادی و دموکراسی، به نوعی نیرنگ دست یازند و به اصطلاح بیان دارند که زنان ایران را از سیاه‌چال‌های قرون وسطائی بیرون آورده‌اند اما هدف اصلی آنان که تشکیل پروسه غربی کردن حیات اجتماعی زنان آن هم در سطح بسیار مبتدل فرنگی بود، خوشبختانه به یمن حرکت عظیم اجتماعی و سیاسی ملت ستمدیده ایران و شرکت زنان دلیر و هوشمند ناتمام ماند و مسلمان خطر تزلزل بدفرجامی که خانواده‌های ایرانی و زنان (و مردان) کشور را تهدید می‌کرد در شکل و ترکیب جدید پیکار ملی و خودسازی‌های فرهنگی برطرف خواهد شد.» (کیهان ۱۶ بهمن ۵۷، شماره ۱۰۶۳۰)

سخنرانی معروف خمینی در فیضیه قم نقطه عطفی در شتاب‌گیری اقدامات بر زنان آزاده شد:

۱۶ اسفند ۵۷، خمینی در مدرسه فیضیه قم: «الآن وزارت خانه‌ها - این را می‌گوییم که به دولت برسد، آنطوری که برای من نقل می‌کنند - باز همان صورت زمان طاغوت را دارد. وزارت خانه اسلامی نباید در آن معصیت بشود. در وزارت خانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیایند؛ زن‌ها بروند اما با حجاب باشند. مانع ندارد بروند؛ اما کار بکنند، لکن با حجاب شرعی باشند، با حفظ جهات شرعی باشند.» (صحیفه امام، ج ۶، ص: ۳۲۹)



در برابر این تعریض حکومتیان بر زنان، اعتراض‌ها از طرف زنان به راه افتاد که متاسفانه چندان با حمایت مردمی مواجه نشد.

کیهان اسفند ۵۷: «گروه‌ها و دسته‌جات مختلف زنان از صبح امروز در خیابان‌های شمالی و مرکزی تهران به مناسبت روز جهانی زن و به خاطر ابراز نظریات خود درباره حجاب زنان دست به راه‌پیمائی زدند. در

راهپیمانی‌های امروز زنان، تعداد زیادی از دانشآموزان مدارس دخترانه نیز شرکت داشتند. آنها ضمناً علیه کسانی که به زنان بی‌حجاب در روزهای اخیر حمله کرده‌اند، شعار می‌دادند... راهپیمانی امروز در حالی انجام شد که ریزش برف بعوشه از اولین ساعت با مدار آغاز شده است. طبق گزارش‌های رسیده در ادارات و وزارت‌خانه‌های مختلف نیز از صبح امروز جلساتی برای رسیدگی به مسائل حجاب که طی چند ساعت اخیر مطرح شده به بحث و گفتگو پرداختند و در برخی واحدها کارها برای چند ساعت دچار وقفه شد. بحث و گفتگو درباره حجاب از دیروز در تهران بالا گرفته است و از صبح امروز به دنبال مصاحبه تلفنی رادیو ایران با داماد امام خمینی اوج گرفت.

«کارکنان زن قسمت فروش هواپیمانی ایران شعبه ویلا امروز اعلام داشتند حجاب اجباری زن باید نجابت و پاکی درون او باشد آنها عقیده داشتند که حجاب ظاهربانی نباید اجباری باشد این زنان همچنین گفتند روحانیون می‌توانند در این مورد اظهار نظر کنند اما نباید اجباری در کار باشد ... در خیابانها برخی مردان به ما می‌گویند: یا روسی یا توسری این توهین بزرگی است به نیمی از اجتماع که در انقلاب اخیر در کنار مردان شرکت داشتند و شهید دادند.»

سخنان آیت‌الله طالقانی که صراحتاً تاکید کردند در حجاب «اجباری حتی برای زنان مسلمان نیست»، زنان بی‌حجاب را آرام کرد و به خانه بازگرداند.

۲۰ اسفند ۵۷، آیت‌الله طالقانی: «حجاب اسلامی چه معنی دارد؟ حجاب اسلامی یعنی حجاب وقار، حجاب شخصیت، ساخته من و فقیه و دیگران نیست این نص صریح قرآن است آن قدر که قرآن مجید بیان کرده، نه ما می‌توانیم از آن حدود خارج شویم و نه زنانی که معتقد به این کتاب بزرگ آسمانی هستند... اسلام و قرآن می‌خواهد زن حفظ شود، مسئله این است که هیچ اجباری در کار نیست مسئله چادر مطرح نیست، مسئله حجاب یکی از مظاهر این حرکت انقلابی است. کسی در این راهپیمانی‌ها، خانمها، خواهران و دختران ما را مجبور نکرد که با حجاب یا بی‌حجاب بیایند. اما حالا اینکه روسی سرکنند و یا نکنند باز هم هیچ کس اجباری در این کار نکرده است ... حضرت آیت‌الله خمینی نیز اجبار و اکراهی به شکل اکراه بیان نکرده‌اند... هو و جنجال راه نیاندازند و همان‌طور که بارها گفتیم همه حقوق حقه زنان در اسلام و در محیط جمهوری اسلامی محفوظ خواهد ماند. و از آنها خواهش می‌کنیم که با لباس ساده با وقار، روسی هم روی سرشان بیاندازد به جائی بر

نمیخورد... اجباری حتی برای زن‌های مسلمان هم نیست. چه اجباری؟ حضرت آیت‌الله خمینی نصیحتی کردند مانند پدری که به فرزندش نصیحت میکند راهنمائیش میکند که شما این‌جور باشید به این سبک باشید.» (کیهان ۲۰ اسفند ۵۷، شماره ۱۰۶۰۸)

۲۱ اسفند ۵۷، هما ناطق، از اعضاي کانون نويسندگان: «رفتند گزارش دادند که ما لخت به وزارت‌خانه‌ها رفته‌ایم. من از شما می‌پرسم در این زمستان سرد چه‌طور یک زن لخت می‌تواند به وزارت‌خانه‌ها برود. عنوان کردن مسئله زن در این برهه از مبارزه یک مسئله انحرافی است. ما نباید در این شرایط مسئله‌ای به نام مسئله زن داشته باشیم. یک بار چیزی در مورد حجاب گفتند و بعد هم پس گرفتند بنا براین برای این مسئله نباید درگیری ایجاد کنیم باید با مجاهدین همراه باشیم حتی اگر روسی به سر کنیم به‌شرط آن‌که ما بدانیم به‌نام ما توطئه نمی‌شود و نظام شاهنشاهی برگردانده نمی‌شود.» (کیهان ۲۱ اسفند ۵۷، شماره ۱۰۶۰۹)

۲۷ اردیبهشت ۵۸، زهرا رهنورد (زن میرحسین موسوی): «ای همه رنجبران و محروم‌مان جهان، مستضعفین تاریخ از آغازش تا امروز، و از امروز تا لحظه خجسته قیام مهدی (ع)، حجاب مرا تو ساده و کوچک میندار، که خود بشارتی و رهنمودی به رهائی و رستگاری توست. اشاره به ایدئولوژی اسلام است که به حق تئوری انقلاب و رهائی مستضعفین خلق‌های محروم است. آری هموطن، خواهرم برادرم همه مستضعفین سرمی‌نمی‌نمایم، حجاب مرا ببین و در کنارش عصیان بر ضد نظام‌های باطل، بر ضد تمام ارزش‌های کثیف، قدرت، ثروت، زیبائی بر ضد تلقی‌های غیرانسانی و سودپرستانه و شیئی وار از زن ... از انسان، بر ضد ذلت استثمار، قرض، تبلیغات منحط و خوابآور، عصیان بر ضد طبقات ستمگر، بر ضد قدرت‌های حاکمه خونخوار، بر ضد فرعون‌ها، بر ضد استبداد دینی، بر ضد معیارها، آرمانها و جهان‌بینی‌های صرفاً مادی و ماده پرستی ...» (کیهان ۲۷ اردیبهشت ۵۸، شماره ۱۰۷۰)

۷ تیر ۵۸، خمینی: اسلام جلوی شهوات را می‌گیرد؛ اسلام نمی‌گذارد که لخت بروند توى این دریاها شنا کنند. پوستشان را می‌کند! با زن‌ها لخت بروند آن‌جا، و بعد زن‌ها لخت بیایند توى شهرها! مثل کارها بی که در زمان طاغوت می‌شد. همچو کاری اگر بشود، پوستشان را مردم می‌کنند. مسلمانند مردم. نمی‌گذارند زن‌ها و مردّها با هم داخل هم بشوند و توى دریا بریزند و به جان هم بیفتدند. «تمدن» این‌ها این است! این‌ها از تمدن این را می‌خواهند. این‌ها از آزادی این را می‌خواهند! آزادی غربی می‌خواهند. و آن این است زن و مرد با هم لخت

بشوند و برونده توی دریا [یا] برونده توی - نمی‌دانم - جاهای دیگر شنا کنند! این تمدنی است که آقایان می‌خواهند! این تمدنی است که در رژیم ساق تحمیل بر مملکت ما شد، که بعد از این‌که میرفتند زن و مرد در دریا، زن‌ها همان‌طور لخت و همان‌طور لخت می‌آمدند توی شهر! مردم هم جرات نمی‌کردند حرف بزنند. امروز اگر یک همچو چیزی بشود، این‌ها را ما خواهیم تکلیف‌شان را معین کرد. و دولت هم معین کرد. البته دولت به طوری که وزیر کشور گفتند، گفتند ما جلویش را گرفتیم. اگر نگیرند، مردم می‌گیرند. مگر مازندرانی‌ها می‌گذارند یا رشتی‌ها می‌گذارند که باز کنار دریاشان مثل آن وقت باشد؟ مگر بندر پهلوی‌ای‌ها (بندر انزلی) مرده‌اند که زن و مرد با هم در یک دریا برونده و مشغول عیش و عشرت بشوند! مگر می‌گذارند این‌ها را؟ تمدن‌های این‌ها این است. آزادی‌ای که آن‌ها می‌خواهند همین. این جور آزادی! برونده قمار بکنند و با هم لخت بشوند و با هم (سرگرم عیش و نوش) بشوند» (صحیفه امام، ج ۸، ص: ۳۳۸ و ۳۳۹)

سرا نجام اولین اطلاعیه رسمی برای الزام حجاب در محیطی عمومی صادر شد:

۳۱ شهریور ۵۸، حجت‌الاسلام خدائی، نماینده امام خمینی در مرودشت: «اگر دختران دانشآموز از روز اول مهرماه بدون حجاب به مدارس برونده از ورود آنان جلوگیری خواهد شد» (کیهان ۳۱ شهریور ۵۸، شماره ۱۰۸۱۲)

۱۰ تیر ۵۹، حجت‌الاسلام ری شهری، رئیس دادگاه انقلاب ارتضی:
«بسمه تعالیٰ

اگر شاهنشاهی هستید بگوئید تا ما تکلیف‌مان را با شما تعین کنیم تا من بگویم ملت با شما چه کند. (امام خمینی)

از آنجا که تا کنون چندین بار توسط مسئولین امر نسبت به پوشش اسلامی خانم‌های کارمند ارتضی جمهوری اسلامی ایران تذکر داده شده ولی متأسفانه برخی از پرسنل زن نسبت به مفاد بخشانمه‌های مزیور بی‌اعتنای بوده و در اجرای آن تعلل ورزیده‌اند لذا با توجه به اوامر و رهنمودهای رهبر انقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران بدین وسیله به‌عموم فرماندهان یگان‌ها و روسای سازمانهای نظامی و انتظامی ابلاغ می‌شود که از ورود آن دسته از پرسنل زن که پوشش اسلامی ندارند به اماکن نظامی و سرویسهای رفت‌وآمد جلوگیری به عمل آورند.» (کیهان ۱۰ تیر ۵۹، شماره ۱۱۰۳۳)

۱۴ تیر ۱۳۹۹، آیت‌الله خامنه‌ای، امام جمعه تهران: «ای خواهان اداری که هیچ عنادی با جمهوری اسلامی ندارید فضای جامعه اسلامی را فضای عفاف عمومی قرار دهید کاری کنید که با بی‌اعتنائی شما به آرایش، دشمن یک بار دگر احساس کند که زن مسلمان ایران تسلیم ناپذیر است. ... هم در محیط ادارات هم در کوچه و خیابان و هم در جامعه سعی کنید عفاف را حفظ کنید من از سوی تمام ملت مسلمان از شما خواهان مسلمان تشکر می‌کنم که در پیروی فرمان امام حاضر شدید با لباس اسلامی در محیط کار حاضر شوید.» (کیهان ۱۴ تیر ۱۳۹۹، شماره ۱۱۰۳۶)



سرا نجام پنجم مهرماه سال ۱۳۶۰ مجلس شورای اسلامی با تصویب قانونی، حجاب اسلامی را در محل کار الزامی کرد و برای تخلف از آن مجازات تعیین شد.

دوم اسفند ۱۳۷۲، هما دارابی، روانپژشک و از اعضای حزب ملت ایران، پس از یک سخنرانی علیه حجاب اجباری در میدان تجریش تهران، روسی خود را برداشت، و خودش را به آتش کشید و جان باخت.

با آغاز کارزارهای «آزادی‌های یواشکی» و «چهارشنبه‌های سفید» در سال ۱۳۹۳، زنان بسیاری در داخل ایران با انتشار عکسها و ویدئوهای بدون حجاب دراماکن عمومی، مخالفتشان با حجاب اجباری را علنی کردند.

در دی ماه ۱۳۹۶ ویدا موحد، و پس از او دهها زن دیگر که به «دختران خیابان انقلاب» معروف شدند، برای اعتراض به حجاب اجباری، روی سکوها رفتند و روسیهای خود را سر چوب زدند.

با وجود بازداشت و حبس بسیاری از زنان مخالف حجاب اجباری در سال ۱۳۹۷، مبارزه برای آزادی پوشش زنان همچنان ادامه یافت و زنان بسیاری با برداشتن روسی در خیابان، مخالفتشان را با حجاب اجباری نشان دادند.

قاتل طناب سفید با ۴۹ فقره قتل: کشف جسد زنی ۶۴ ساله در حوالی کرج، پیدا شدن جسد دختری حدودا ۱۸ ساله در اطراف اردبیل، کشف جسد یک مادر و کودک دو ساله اش، پیدا شدن جسد یخزده زنی به نام خدیجه در حوالی میانه توسط ماموران ژاندارمری بستان آباد که همگی با طناب سفید رنگی خفه شده بود، آغاز ماجرا بود که خواب را به چشم خیلی‌ها حرام کرده بود. تا زمان دستگیری قاتل در ۲۴ بهمن ۶۴، اجساد زیاد دیگری در حوالی شهرهای تهران، تاکستان و قزوین پیدا شد.

دادستان دستگیری قاتل از آنجایی کلید خورد که خواهر یکی از قربانیان شهادت داد آخرین بار او را با یک شورولت رویال سبزرنگ با پلاک ارومیه دیده بود. با کمک راهنمایی و رانندگی آمار تمام شورولتهای رویال پلاک ارومیه استخراج شد و در نهایت ماموران به مجید سالک محمودی رسیدند و او را در میدان بهارستان تهران دستگیر کردند. پس از دستگیری، مجید بدون هیچ مقاومتی خود را اهل ارومیه معرفی کرد و تمام قتلها را به گردن گرفت. او همچنین در اعتراض گفت زمانی که در زندان بود، متوجه ارتباط همسرش با پسرخاله‌اش شد و بنا برایش شروع به کشتن زن‌ها کرد.

بخشها یعنی از گفته‌های مرحوم احمد محققی، اولین بازپرس ویژه قتل عمد را در مورد قاتل طناب سفید بخوانید: «ما بازپرسها هنگام بازجویی یک متهم دوست داریم دائمًا دروغ بگویید. دروغ‌ها یعنی که پر از تناقض است و باعث دستگیری آنها می‌شود اما این قصه درباره مجید جور دیگری بود. او آن قدر خونسرد درباره بعضی مسائل دروغ می‌گفت که انگار راست می‌گوید. با بت همین گاهی اوقات می‌ترسیدم مبادا تخلفی از او از قلم افتاده و حق یک خانواده که چند ماه دنبال گمشده خود بوده‌اند، تضییع شود. با این حال در پایان بازپرسی و تکمیل پرونده مجید او را به انفرادی زندان قصر فرستادم تا محاکمه‌اش شروع شود. در نهایت هشتم خرداد ۱۳۶۰ با این که سپرده بودیم مواظب باشدید قاتل خودکش نکند خبر رسید که او خودش را حلقویز کرده است. ما برای جلوگیری از این ماجرا از همان روز اول سپرده بودیم که قاشق، چنگال و حتی ملحفه در اختیارش نگذارند که مبادا خود را دار بزند اما او با رشته کردن پتو، طنابی ساخته و خود را در سلول انفرادی حلقویز کرده بود.»

با غبانی با ۱۶ فقره پرونده قتل: فرید بغلانی از دیگر قاتلان

زنجیره‌ای بود که نام و آوازه‌اش به عنوان قاتل سریالی در دهه ۸۰ در آبادان پیچید و تا سال‌ها، ترس و وحشتی خفقان‌آور را مهمنان ناخوانده خانه‌های آبادانی‌ها کرده بود. بغلانی از ۱۲ سالگی با پدر بزرگ خود زندگی می‌کرد و به واسطه نفرتی که پدر بزرگش از زنان داشت، او نیز از زنان متنفر شده بود. سال ۸۳ بود که گزارش اولین قتل زن به پلیس آگاهی آبادان مخابره شد.

تحقیقات در زمینه یا فتن قاتل آغاز شد و این بررسی‌ها تا سال ۸۶ هم‌چنان ادامه داشت. شباخت نحوه قتل‌ها، پلیس را به این نتیجه رساند که با یک قاتل سریالی روبرو هستند. از سال ۸۳ تا ۸۷ او در مجموع ۱۳ زن و دختر و یک پسر را در آبادان و نیز دو زن دیگر را در خرمشهر به قتل رساند. شیوه قتل‌های او نیز این طور بود که با دوچرخه‌اش گوشه‌ای کمین می‌کرد و پس از تمام شدن کارش که با غبانی بود، با دوچرخه اطراف شهر پرسه معزد و پس از مشاهده زن یا دختری تنها، او را به قتل میرساند و جسدش را در گوشه‌ای پنهان می‌کرد. سن و سال قربانیان برای بغلانی مهم نبود و تنها جنسیت برای او اهمیت داشت.

قاتل مینیبوسوار: قاتل سریالی مینیبوسوار، اهل قزوین بود. ماجرا از اردیبهشت ماه سال ۸۸ آغاز شد که زن سالخورده‌ای پس از خارج شدن از خانه‌اش، مفقود شد. ماموران در جستجوی زن گمشده بودند که فردی، پلیس قزوین را در جریان یا فتن جسد زن سالخورده‌ای قرار داد. با انتقال جسد به پزشکی قانونی مشخص شد این همان زن گمشده است که خفه شده و پول و طلاها یش نیز سرقت شده است. ماموران در پی یا فتن قاتل او بودند که این بار خبر رسید زن دیگری به قتل رسیده است. با گسترش تحقیقات برای پیدا کردن قاتل، گزارش سومین قتل نیز به پلیس مخابره شد. پلیس با بررسی هر سه قتل متوجه شد با یک قاتل سریالی روبرو است. با اضافه شدن دو جسد دیگر به این مجموعه قتل‌ها، پلیس تحقیق از مردی را آغاز کرد که حضور مشکوک یک راننده مینیبوس را به پلیس گزارش کرده بود.

قاتل پس از دستگیری در اعتراضات خود گفت: «به خاطر مشکلات مالی تصمیم گرفتم از زنان سرقت کنم. آنها را به عنوان مسافر سوار خود را می‌کردم و در میانه راه بعد از خفه کردن و اطمینان از مرگشان، پول و طلاهایشان را سرقت و اجساد را در حاشیه شهرها رها می‌کردم. انگیزه‌ام از قتل‌ها فقط مشکلات مالی نبود، بلکه وقتی زن مسافری را سوار کردم، حس درونیای به من می‌گفت باید او را به قتل برسانی.»

قاتل مینی بوس سوار، سحرگاه روز پنج شنبه پنجم خرداد ماه سال ۹۰ به دار مجازات آویخته شد.

غلامرضا خوشرو، معروف به «خفاش شب»: پرونده «غلامرضا خوشرو»، یکی از مهم‌ترین پرونده‌های جنایی تاریخ پلیس ایران است. در میان پرونده‌هایی مثل «اصغر قاتل» و «سعید حناجی» و حتی «قتل کودکان در پاکدشت» این پرونده شاید بتواند عنوان «مشهورترین» را بدست بیاورد، چون علاوه بر پوشش خبری گسترده از سوی روزنامه‌ها از ماجراهای مربوط به آن، صداوسیما هم در پوشش اخبار و دادگاه‌های خوشرو مشارکت داشت و از معدود پرونده‌های جنایی محسوب می‌شود که در مورد آن رمان هم نوشته شده (رمان خفاش شب، نوشته سیامک گلشیری - انتشارات مروارید) و ماهها صفحه‌های حوادث روزنامه‌ها را درگیر کرده بود.

خفاش شب، مرد سابقه‌داری که در یکی از روستاهای خراسان به دنیا آمده بود، کارش را با دزدی‌های کوچک شروع کرد. هر بار که دستگیر شد، برای خودش یک نام جدید اختراع کرد. دستگیری‌اش در سال ۱۶ به اتهام دزدی، آغاز یک سلسله تعقیب و گریز بین او و نیروی انتظامی بود که در آن زمان هنوز سیستم یکپارچه‌ای برای هماهنگی نیروها یش در استان‌ها و شهرستان‌های مختلف نداشت.

او که سواد درست خواندن و نوشن به زبان فارسی را هم نداشت، از راهی که هیچ وقت در مورد آن صحبتی نشد، اندکی انگلیسی و روسی یاد گرفته بود و با همین‌ها بود که مورد اتهام جاسوسی قرار گرفت و برای آن هم مدتی در زندان به سر برد.

بعد از این‌که آزاد شد، همان کاری را که در آن تخصص داشت از سر گرفت؛ دزدی ماشین و خردمندی‌های دیگر.

بعد از آن، شهر به شهر گشتن و بارها باز داشت شدن، تجربه‌اش را بیشتر و بیشتر کرد تا این که ۱۰ سال بعد در ۱۳۷۲ دوباره دستگیر شد. این بار ماجرا جدی‌تر بود. چند زن جوان شکایتها بی در مورد آدمربایی، تجاوز و دزدیده شدن طلا و پولشان توسط دو سرنشین یک خودروی پیکان طرح کرده بودند. در نتیجه این شکایتها، خوشرو و مرد دیگری به نام علی کریمی بازداشت شدند، مورد اتهام قرار گرفتند، مجرم شناخته شدند و با رای دادگاه معرفتند که در زندان وکیل‌آباد مشهد محبوس شوند، اما اتفاق دیگری افتاد.

او ظاهرا از دست پلیس فرار کرد. علی کریمی - همدست خوشرو در این

پرونده- بنا به حکمی که برای تجاوز به عنف برایش تعیین شد، اعدام شد اما خوشرو دوباره زندگی‌اش را از سر گرفت، به تهران برگشت و چند سالی زندگی کرد تا بهار ۷۶ سر رسید.

داستان قتل‌های زنجیره‌ای زنان در غرب تهران، تازه از اینجا آغاز می‌شود؛ از محله‌های تازه‌ساز شهرک المپیک، خیابان‌های اطراف ورزشگاه آزادی و زمین‌های خالی حوالی اتوبان یادگار امام.



اولین جسد، ۱۳ فروردین‌ماه حوالی پارک چیتگر پیدا شد. زن ۵۴ ساله‌ای که بستگانش می‌گفتند به قصد بهشت زهرا از خانه بیرون رفته بود اما با گردن و دست بریده، در حالی که پیکرش سوخته بود، توسط پلیس پیدا شد.

جسد بعدی در همان فرودین و این‌بار در باگی در کرج پیدا شد؛ باز هم قتل با چاقویی که به گردن و سینه اصابت کرده بود و جسدی که سوزانده شده بود.

«الهه» دختر جوانی که در زمان مرگ ۲۴ ساله بود، مقتول سوم خفایش شب محسوب می‌شد. او را که قصد داشته برای عیادت یک بیمار به بیمارستان بود، با پیکری سوخته حوالی منطقه اوین پیدا کردند.

طعمه بعدی خفایش، یک مادر و کودک بودند. جسدشان در بلوار آسیا پیدا شد. مادر به همان شیوه قبلی کشته شده بود و دختر هفت ساله را خفه کرده بودند.

سومین نفری که در خرداد کشته شد، «پرنده» یک دانشجوی دندانپزشکی بود. او از همدان به تهران آمده بود که شبانه در ترمینال دزیده شد. جسد سوخته او را در حالی که دست و پا یش بسته شده بود حوالی

بولوار آسیا پیدا کردند.

مقتول بعدی، زنی ۵۰ ساله بود. پیکر سوخته «قدمخیر» را هم در حالی که ضربه‌های چاقو به سینه و گردنش خورده بود، حوالی بزرگراهی در حال ساخت در غرب تهران پیدا کردند.

در این میان، زنان و دخترانی هم بودند که قاتل آنها را دزیده بود اما شاید از بخت بلند، آنها توانسته بودند از فرار کنند؛ با این حال همچنان تلاشها برای بازداشت کسی که خواب را از چشم پلیس می‌گرفت، به نتیجه نرسیده بود؛ آن هم در حالی که نگرانی از اینکه اعلام هشدارهای امنیتی باعث نگرانی بیشتر شود، مانع اطلاع‌رسانی در مورد پرسه یک قاتل زنجیره‌ای در شهر می‌شد.

تیرماه سال ۷۶، گشتهای یک پایگاه بسیج محلی در پونک به مردم که اطراف یک پارک سعی می‌کرد قفل در یک ماشین را باز کند مشکوک شدند و وقتی او سعی کرد فرار کند، عملاً آنها را به سمت پیکانی برد که بعضی از قتل‌ها یش را در آن انجام داده بود. نه تنها فرارش به نتیجه نرسید، بلکه خودش و ماشین مشکوکش را به پایگاه پلیس آگاهی غرب تهران منتقل کردند و تازه آنجا بود که روشن شد این مردان چه طعمه بزرگی را به دام انداخته‌اند.

روزنامه‌ها آن روزها نوشتند که قاتل در ابتدا خودش را عبدالرحمان عبدالرحمان معرفی و ادعا کرد که تبعه دولت افغانستان است. ادعا یش تا حدی جدی شد که سفارت افغانستان در ایران بیانیه‌ای در این مورد صادر کرد و از همه خواست صبور باشند تا اصل موضوع روشن شود.

شعبه ۱۰۶ دادگاه جزایی کرمان در اواخر آبان سال ۹۰ با گذشت ۹ سال از تشکیل پرونده «قتل‌های محفلی کرمان»، محمد‌محمد مصطفوی، سلیمان جهانشاهی، محمد سلطانی و علی ملکی چهار عضو بسیج کرمان را به اتهام شرکت در قتل عمدی به اعدام محکوم کرد.

این چهار نفر به همراه شماری دیگر از اعضای پایگاه علی اصغر‌مولای بسیج کرمان در سال‌های ۸۰ تا ۱۳۸۱ و در در جریان قتل‌های زنجیره‌ای، دستکم پنج شهروند کرمانی و از جمله شهره نیکپور و همسرش محمدرضا نژاد‌ملایری را به قتل رسانده بودند.

خبر صدور چندباره حکم اعدام برای عاملان بسیجی قتل‌های کرمان را نعمت احمدی وکیل خانواده شهره نیکپور به خبرگزاری ایسنا اعلام کرد و گفت که همه این متهمان به همراه دو متهم دیگر با هویت‌های چنگیز

سالاری و محمد یا عباسی «به اتهام معاونت در قتلها به مجازاتی بین ۱۰ تا ۱۵ سال حبس به تناسب عمل ارتکابی محکوم شدند.»

نعمت احمدی همچنین گفته است که «در این پرونده ادعای مهدورالدم بودم مقتولان از سوی هیئت عمومی اصراری دیوان عالی کشور رد شده بود که به همین اعتبار با تفهیم اتهام شرکت در قتل به متهمان، دو جلسه دادگاه برگزار و نهایتاً رأی این پرونده صادر شد.»

طی سال‌های ۸۲ تاکنون نعمت احمدی و جعفر یزدی، و غلامعلی ریاحی وکالت خانواده شهره نیکپور و محمدرضا نژادملایری زوجی که قربانی قتل‌های زنجیره‌ای گروهی از بسیجیان کرمان شده بودند، را بر عهده داشتند، و عاملان بسیجی قتل‌های محفلی کرمان در سال‌های گذشته رضایت خانواده‌های سایر قربانیان را کسب کردند.

ماجرای این پرونده زمانی آغاز شد که در فاصله سال‌های ۸۰ تا ۸۱ گروهی از بسیجیان در شهر کرمان طی زنجیره‌ای از قتل‌ها شماری از شهروندان کرمانی را ربوده و به قتل رساندند. خبر بازداشت عاملان این قتل‌های سازماندهی شده نخستین بار در اسفند سال ۸۱ از سوی «سرتیپ محمدرضا جورکش» فرمانده وقت نیروی انتظامی استان کرمان رسانه‌ای شد، و شش عضو «پایگاه علی اصغر مولا» مستقر در مسجد آقاغلامعلی بازار کرمان بازداشت و انجام این قتل‌ها را پذیرفتند. این قتل‌های زنجیره‌ای، سازماندهی شده و عقیدتی از سوی رسانه‌ها «قتل‌های محفلی کرمان» نام گرفت.

محمدرضا جورکش که در جریان پاکشی بر افشاری این قتل‌ها، غلامحسین حیدری رئیس وقت دادگستری کرمان را به «مناظره» فراخوانده بود، بلافاصله از سوی محمد باقر قالیباف فرمانده کل نیروی انتظامی در آن سال، از سمت فرماندهی نیروی انتظامی کرمان برکنار شد، اما با رسانه‌ای شدن خبر قتل‌های کرمان، مقام‌های قضائی ناگزیر در سال ۸۲ طی دادگاهی غیرعلنی شش عضو «پایگاه علی اصغر مولا» مستقر در مسجد آقاغلامعلی بازار کرمان را به عنوان عاملان قتل‌های محفلی کرمان محاکمه کردند.

این محاکمه و حتی صدور احکام اعدام برای بسیجیانی که این قتل‌ها را مرتكب شده بودند اما پایان «پرونده قتل‌های محفلی کرمان» نبود؛ عاملان اجرای این قتل‌ها که همگی از اعضای پایگاه بسیج علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقاغلامعلی کرمان بوده‌اند از سال ۱۳۸۲ تاکنون چندبار محاکمه و دستکم در سه دادگاه به اعدام محکوم شده‌اند، و

البته همگی به جز یک نفر از سال ۱۳۸۴ آزادند.

نعمت احمدی وکیل خانواده شهره نیکپور با تایید اینکه «تنها یک نفر از متهمان» یعنی علی ملکی از بدو بازداشت تاکنون تحمل حبس کرده و سایر متهمان پس از مدتی آزاد شده‌اند، و «دادگاه تجدید نظر با وجود اینکه متهمان به اتهام قتل عمد تحت پیگرد بودند و حسب قانون باشد بازداشت موقت می‌شوند، قرار بازداشت آنان را فسخ و به قرار وثیقه تبدیل کرد.»

وکیل مدافع اولیای دم پرونده قتل‌های محفلی کرمان در ۲۷ آبان سال ۹۰ به خبرگزاری ایسنا گفت «هم‌اکنون که رأی دادگاه مبنی بر قصاص متهمان صادر شده است، با توجه به صراحت قانون باید این افراد بازداشت موقت شوند و این بازداشت مورد درخواست اولیای دم نیز هست.»

تمامی احکام صادره از سوی قضات دادگستری کرمان نیز از سوی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور نقض شده‌اند، شعبه‌ای که یک روحانی قدرتمند؛ محمدسلیمانی دادستان کل ویژه روحانیت، ریاست آن را بر عهده داشته است.

حمایت‌های پیدا و پنهان از عاملان قتل‌های زنجیره‌ای کرمان حتی تا آن‌جا پیش رفت که در ۱۴ اردیبهشت سال ۸۷، احمد تویسرکانی رئیس کل دادگستری استان کرمان به صراحت اعلام کرد که «اعدام متهمان این پرونده منتفی شده است»، و البته به «اختلاف نظرهایی میان محاکم قضایی رسیدگی‌کننده در استان کرمان و دیوان عالی کشور» نیز اشاره کرد و گفت که «در محاکم استان تشدید مجازات و احکام سنگین‌تر و در دیوان عالی کشور مجازات حفیفتر مدنظر است و مراحل رسیدگی به این پرونده ادامه دارد.»

نعمت احمدی، وکیل خانواده شهر نیکپور از قربانیان قتل‌های کرمان اما همان زمان در واکنش به اظهارات رئیس دادگستری کرمان گفت که «یکی از اختلافات در این پرونده این است که هم‌اکنون پنج تن از متهمان آزاد هستند، در حالی که هر یک از این افراد احکام قطعی در خصوص ربودن و آتشزدن و... را در پرونده خود دارند که قاعده‌تاً باید اکنون در حال تحمل حبس باشند.» او همچنین به «دستهای چنها نی» اشاره کرد که در صددند تا «خون بیگناهان پایمال شود.»

پرونده ماجراهای قتل‌های محفلی کرمان زمانی از پرده برون افتاد که در ۲۷ آبان سال ۸۱ شهره نیکپور، ۲۸ ساله و فارغ‌التحصیل کارشناسی

حقوق به همراه نامزدش مهندس محمدرضا نژادملایری هر دو از خانواده‌های سرشناس کرمان، مفقود شدند.

مفقود شدن این زوج یک روز بعد در ۲۸ آبان سال ۸۱ از سوی عشرت خدا بخشزاده مادر شهره نیکپور به طور رسمی به کلانتری ۱۱ کرمان اعلام شد. مادر شهره نیکپور در شکایت خود اعلام کرد که «شب ۲۷ آبان دخترم به همراه نامزدش مهندس محمدرضا نژاد ملایری با اتومبیل پژوی سفید در حین مراجعت به منزل مفقود شده‌اند. در حالی که با تلفن همراه با منزل تماس داشته‌اند» تماس‌شان قطع شده و تاکنون خبری از آنها در دست نیست.»

نزدیک به دو هفته بعد در ۱۳ آذر سال ۸۱ مأموران جسد محمدرضا نژادملایری را در حاشیه جاده جوپار-کرمان در مناطق جنوبی کرمان در حالی کشف کردند که حیوانات وحشی بخشها یعنی از جسد را خورده و برخی اعضای بدن او را در منطقه پراکنده بودند.

دو روز بعد مأموران اداره آگاهی کرمان اتومبیل پژوی محمدرضا نژاد ملایری را که «شب حادثه به همراه نامزدش با آن بیرون رفته بود، در زنگی آباد در شمال کرمان و با فاصله چندین کیلومتری از محل کشف جسد او پیدا کنند. این اتومبیل با ریختن بنزین روی آن به آتش کشیده شده بود به طوری که موتور آن هم ذوب شده بود.»

در ۱۷ آذرماه ۸۱ نیز جسد متلاشی شهره نیکپور در اطراف محل کشف جسد محمدرضا نژادملایری کشف و «مادرشاز روی بقا یای جسد و تکه‌های لباس توانست دختر خود را شناسایی کند.»

در ادامه ماجرا مأموران با پیگیری تماس‌ها یعنی که پس از کشته شدن محمدرضا نژادملایری با تلفن همراه او گرفته شده بود به سرخ قتل‌های محفلی کرمان دست یافتند؛ محمدمهرزه مصطفوی طلبه مدرسه الهدای قم، فرمانده بسیج پایگاه علی اصغر مولا و برادرزاده حسن و محمد مصطفوی کرمانی دو تن از کسانی که از آنها به عنوان «شهدای دوران جنگ» یاد می‌شود.

او همزمان با بر عهده داشتن فرماندهی پایگاه بسیج علی اصغر مولا در نزدیکی بازار کرمان، در حین گذرا ندن دوره سربازی در «مرکز کنترل فرماندهی نیروی انتظامی کرمان» بود.

محمدمهرزه مصطفوی پس احضار، ابتدا هرگونه آشنا یعنی و ارتباط با زوج به قتل رسیده را انکار کرد، اما سرانجام پذیرفت که همراه با محمد

یاعباسی و محمد سلطانی دو بسیجی دیگر اقدام به بازداشت و قتل شهره نیکپور و محمدرضا نژادملایری کرده است.

به دلیل وابستگی‌های خانوادگی هر سه متهم با فرماندهان بسیج و سپاه کرمان و نیز مقام‌های محلی کرمان، «هنگامی که ماموران قصد داشتند برای دستگیری همdest این متهمان اقدام کنند، محمد حمزه مصطفوی با ترفندی خاص ماموران را گمراه کرد و گفت که اگر من با آنان صحبت کنم راحت‌تر تسلیم می‌شوند» اما «پس از رفتن نزد دو همdestش با آنان تبانی کرد تا فقط قتل محمدرضا و شهره را گردن بگیرند و منکر انجام قتل‌ها بی دیگر شوند.»

چندی بعد اما علی ملکی یکی دیگر از اعضای بسیج کرمان نیز به اتهام مشارکت در این سه قتل بازداشت شد و «در جریان بازجویی‌ها به تصور اینکه همdestانش همه چیز را به پلیس گفته‌اند به قتل پنج نفر اعتراف کرد»، و گفت که «به جز محمدرضا و شهره، مصیب افشاری، محسن کمالی، و جمیله (زهرا) امیراسماعیلی را نیز به قتل رسانده‌ایم.»

به این ترتیب اسامی پنج نفر از قربانیان در پرونده قتل‌های محفلی کرمان ثبت شد، اما روزنامه‌های انتخاب و اعتماد در جریان برگزاری نخستین دادگاه این پرونده در سال ۱۳۸۲، از قول مقام‌های نیروی انتظامی کرمان شمار غیررسمی قربانیان قتل‌های محفلی کرمان را «۱۸ نفر» اعلام کردند.

محمد حمزه مصطفوی متولد سال ۱۳۶۰ و فرمانده پایگاه بسیج علی اصغر مولای کرمان، محمد یاعباسی متولد سال ۱۳۶۱، محمد سلطانی متولد سال ۱۳۶۲، سلیمان جها نشاھی متولد سال ۱۳۵۹، چنگیز سالاری متولد سال ۱۳۴۸، و علی ملکی متولد سال ۱۳۵۷ همگی از اعضای پایگاه بسیج علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقامعلی کرمان به عنوان عاملان این قتل‌ها بازداشت شدند.

همگی عاملان پرونده قتل‌های کرمان بنا بر اقرار رسمی خود و تأکید وکلایشان در دادگاه «از اعضای پایگاه بسیج مسجد آقا غلامعلی مسجد ارج کرمان بودند و در زمان ارتکاب قتل‌ها، کارت شناسایی بسیج داشتند.»

وکیل محمد حمزه مصطفوی و محمد یاعباسی در جریان دادگاه اول به ریاست قاضی امیری تبار اعلام کرد که هر دوی آنها عضو فعال بسیج کرمان و در زمان ارتکاب قتل‌ها به ترتیب در سمت فرمانده و جانشین فرمانده پایگاه مقاومت علی اصغر مولا مستقر در مسجد آقامعلی

کرمان فعالیت می‌کردند، و کارت و احکام همراه به مهر ناحیه مقاومت بسیج کرمان نیز داشتند.

علاوه بر این عاملان قتل‌های کرمان در جریان تمامی دادگاه‌های خود اقرار کردند که علاوه بر در اختیار داشتن محل پایگاه بسیج علی اصغر مولا، از امکانات و ادوات دیگر بسیج از جمله چهار هدستگاه بسیم، خودرو، دستبند استفاده می‌کردند.

متهمان در جریان برگزاری دادگاه اول گفتند که پس از سخنرانی شب تاسوعائی سال ۸۰ محمد تقی مصباح یزدی تصمیم به انجام قتل‌ها گرفته‌اند و هدف خود را نیز «مبارزه با مفاسد اجتماعی» عنوان کردند.

محمد حمزه مصطفوی در دادگاه گفت که «آیت الله مصباح یزدی در مسجد امام حسن مجتبی در تاسوعائی سال ۸۰ (۱۳۸۰) فروردین سال ۸۰ فرموده بود که وظیفه افراد امر به معروف و نهی از منکر است اگر طرف نپذیرفت در نوبت دوم باید او را به مقامات قضایی معرفی کرد و متعاقباً اگر این فرد به اعمال سابقه خود ادامه داده آمر به معروف حق دارد اورا بکشد.»

یکی از متهمین که در واقع مفسر متفسک آنان می‌باشد درباره نحوه استخاره می‌گوید - بعد من هم استخاره گرفتم دیدم عدد ۶ آمد یعنی تعجیل در انجام عمل، پس من هم فکر می‌کردم در هر کاری باید استخاره کرد، وقتی دیدم خوب آمد قبول کردم که با آنها همکاری داشته باشم. (ص ۱۳ ریی شعبه نهم دادگاه کرمان)

علاوه بر این در جریان چند دور محاکمه، عاملان قتل‌های کرمان از جمله محمد حمزه مصطفوی و محمد سلطانی به صراحت اعلام کردند که از سوی محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت بسیج ناحیه کرمان، و محمد رئوفی نژاد فرمانده وقت لشکر ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران برای انجام قتل‌ها تحریک و تشویق شده‌اند.

نقش پر رنگ شماری از مقامات محلی و کشوری در قتل‌های محفلی کرمان چنان پررنگ بود که غلامحسین حیدری رئیس وقت دادگستری کرمان پیش از برگزاری نخستین دادگاه این پرونده، در نامه‌ای از آیت‌الله محمود هاشمی شاهروdi رئیس وقت قوه قضائیه کسب تکلیف کرد.

آیت‌الله شاهروdi در پاسخ به غلامحسین حیدری نوشته بود «با قاطعیت پیگیری فرما بید جهت بررسی نقش و مداخله سایر اشخاص احتمالی در

ارتکاب جنایت و کشف نفس‌الامر قضیه و اینکه متهمان خودسرانه هر اسا مرتكب قتل گردیده یا اینکه فرد یا افرادی به عنوان آمر در قضیه مدخلیتی داشته‌اند یا خیر؟»

اما با وجود آنکه در پرونده قضایی قتل‌های کرمان بارها از محمد تقی مصباح یزدی، محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت ناحیه بسیج کرمان و نیز محمد رئوف‌نژاد فرمانده لشکر ۴۱ ثارالله سپاه پاسداران کرمان به عنوان محرك، مشوق و افراد مؤثر بر اعضاي بسیج پایگاه علی اصغر‌مولا برای انجام این قتل‌ها نامبرده شده اما مقام‌های قضایی تنها به اخذ یک استعلام از مصباح یزدی اکتفا کردند که در آن وی اعلام کرد: «من در این زمینه فتوایی نداده‌ام و فقط اجماع فقهاء را نقل کردم، ضمن اینکه گفته‌ام اگر ولی فقیه اثبات موضوع را منوط به رأی دادگاه کند و یا هر حکم حکومتی دیگری صادر کند حکم ولی فقیه لازم‌الجراست.»

فرماندهان وقت سپاه و بسیج کرمان نیز فقط به عنوان «مطلع» یک بار به دادگاه احضار شدند و به رغم تایید روابط خود با عاملان قتل‌های کرمان، اقرار عاملان قتل‌ها درباره تحریک و تشویق به انجام قتل‌ها را انکار کردند.

محمدعلی شجاع حیدری فرمانده وقت ناحیه بسیج کرمان حتی در پاسخ به استعلام دادگاه، طی نامه‌ای حتی ادعا کرد؛ پایگاهی که قاتلان از آن استفاده می‌کردند «یک روز بعد از آخرین قتل افتتاح شده است.»

عاملان قتل‌های محفلی کرمان در دادگاه پذیرفتند که «با طرح و نقشه قبلی» مقتولین را به محل‌هایی کشانده و بازداشت می‌کردند، و پس از انتقال به محل پایگاه بسیج و در برخی موارد در منازل خود یا مرتبانشان مورد بازجویی قرار می‌دادند.

عاملان قتل‌های کرمان بنابر اعترافات خودشان در دادگاه، درباره سرنوشت بازداشت‌گان با استخاره تصمیم می‌گرفتند، و در صورتی که استخاره «خوب» یا «شش» می‌آمد برای کشتن شهروندان به عنوان «عجله در کار خیر» به کشتار ستاپ می‌دادند.

قربانیان را به مکان‌های خلوت و متروک، و در چند مورد به باع پسته پدر محمد‌حمزه مصطفوی منتقل کرده و پس از کشتن نیز جنازه آنها را سر به نیست می‌کردند.

مصبی افشاری جوان ۱۹ ساله‌ای بود که در بازار کرمان به فروش نوار موزیک و فیلم مشغول بود. محمد‌حمزه مصطفوی فرمانده پایگاه بسیج

علی اصغر مولا درباره جزئیات قتل مصیب افشاری به دادگاه گفته: «او را دستگیر کرده داخل پایگاه آوردیم. از او سؤالاتی کردیم. پس از بازجویی استخاره کردیم که خوب آمد او را بکشیم. سلیمان (جها نشاھ) گردن او را فشار داد و من دست و پای او را گرفتم و محمد یاعباسی هم کمک داد تا اینکه دیدیم این طور نمیشود او را کشت. چون مسجد بود از آنجا بیرون آمدیم. او را به خانه آوردیم. صبح روز بعد او چند شماره تلفن همراه از مشروب‌فروشی‌های حرفه‌ای به ما داد. سپس او را سوار ماشین کرده به باع پسته‌ای بردم» و «او را در یک گودال که کمتر از یک متر بود گذاشتیم. دستان او را بستیم و سنگ بزرگی را من (محمد حمزه مصطفوی) از بالا به طرف او پرتاب کردم. سلیمان پایین دست و پای او را گرفته بود و محمد (یاعباسی) هم کمک می‌داد تا اینکه خون از سر او بیرون آمد و سلیمان چندین بار سنگ را بر سر او زد و من و محمد خاک روی او ریختیم تا اینکه خاک بدن او را پوشاند.»

محسن کمالی دلفارد به ادعای عاملان قتل‌های محفلی کرمان به اتهام «داشتن چند تخته بنگ» بازداشت شد. محمد ملکی در جریان دادگاه نخست درباره قتل محسن کمالی به شعبه نهم دادگاه عمومی کرمان گفت که «محسن کمالی را دستگیر کرده به طرف پایگاه رفتیم. در آنجا از داخل جیب او چند تخته بنگ پیدا کردم. او را بازجویی کردم» و «پس از استخاره او را به باع پدر محمد حمزه مصطفوی بردم.»

بنابر اقرار علی ملکی، آن‌ها محسن کمالی را در حالی که دست‌ها یش از پشت بسته بود به طرف حوضی در این باع برندند و او را داخل آب انداختند و «محمد یاعباسی و محمد حمزه مصطفوی بر روی کمرش پا گذاشته و سرش زیرآب رفت و من (علی ملکی) هم پا روی پای او گذاشتیم که بالا نیاید. این قدر او را زیر آب گذاشتیم که جان داد.»

محمد یاعباسی دیگر عضو پایگاه بسیج علی اصغر مولا نیز درباره قتل جمیله (زهرا) امیر اسماعیلی که از او به عنوان طعمه برای بازداشت افراد مورد نظرشان استفاده می‌کردند، به دادگاه گفت که «آقای مصطفوی شب زنگ زد خانه ما» و «گفت فوراً بیا و ماشین را هم بیار و من رفتم دنبال علی ملکی» و «رفتیم آنجا. دیدم که به آن زن دست‌بند زدند و حمزه گفت او را به داخل ماشین ببرید. همین‌طور داخل شهر می‌چرخیدیم. حمزه گفت که باید او را به سر تلمبه (حوض) ببریم. مصطفوی استخاره گرفته بود، گفت استخاره خوب است» و «من گفتم حمزه این زن است و من دست به جان او نمی‌زنم. گفت باشد تو اطراف را داشته باش» و من «دیدم که حمزه او را داخل آب انداخت و علی ملکی

هم داخل آب بود.»

بنابر مندرجات حکم دادگاه «مکانی که مقتولین در آن با خفگی به قتل رسیده‌اند حوض آبی است که به عمق تقریبی نیم متر آب» بوده و عاملان قتلها دستکم «۴ تا ۵ دقیقه» مقتولان را در آن با نگهداری زیر آب خفه کرده‌اند. عاملان قتل‌های محفلی کرمان همچنین در برخی موارد از جمله در مورد «مصیب افساری جوان ۱۹ ساله» با روش مشابه سنگسار او را به قتل رسانده‌اند.

هیچ یک از شعب دادگاه کرمان طی ۹ سال گذشته درباره ۱۸ مورد قتل و مفقودی دیگری که با شرایط مشابه قربانیان قتل‌های محفلی کرمان و در فاصله سال‌های ۸۰ تا ۸۱ در اداره آگاهی و نیروی انتظامی کرمان ثبت شده، تحقیقی صورت ندادند، و پرونده تنها به پنج قتلی که عاملان قتلها به انجام آن در فاصله شهریور تا آبان سال ۸۱ اقرار کردند، محدود ماند.

این درحالی است که محمد حمزه مصطفوی که دادگاه از او به عنوان «متهم ردیف اول» نامبرده به دادگاه گفته بود که تحت تأثیر سخنرانی ۸ فروردین سال ۸۰ آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی تصمیم به انجام این قتل‌ها گرفته بودند.

طی ۹ سال گذشته پرونده قتل‌های محفلی کرمان در ابتدا از سوی دو شعبه مختلف دادگاه کرمان به ریاست قاضی امیری تبار و قاضی پرویزی به اعدام محکوم و حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند، اما هر دو بار شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که ریاست آن را محمد سلیمانی بر عهده داشت این احکام نقض کرد.

شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور «نبود دلیل بر ارتباط نامشروع متهمان ردیفهای ۱ تا ۳» و «اعتقاد به مهدور الدم بودن مقتولان» عنوان کرده و همچنین تأکید کرده بود که «متهمان بعضا از خانواده‌های شهید داده یا ایثارگر هستند و خود آنان در دادگاه بر این اعتقاد اصرار ورزیده و مستندات و مستمسکهایی برای آن، مهدور الدم بودن مقتولان، ذکر کرده‌اند.»

در سومین دادگاه اما مجید دوستعلی که در سال‌های ۸۶ تا ۸۹ با حکم محمود احمدی نژاد به دبیری هیئت دولت رسید، قضاوت پرونده قتل‌های محفلی کرمان را بر عهده داشت. دوستعلی نظر شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور درباره اعتقاد عاملان قتل‌های به «به مهدور الدم بودن مقتولان» را پذیرفت و آنان را تبرئه کرد. اولیاً دم و خانواده مقتولان به

این حکم اعتراض کردند اما دیوان عالی کشور در اینجا اعتراض آنان را وارد ندانست.

آنگونه که غلامعلی ریاحی یکی از وکلای خانواده مقتولان به خبرگزاری ایسنا گفته «پس از صدور حکم تبرئه تعدادی از متهمان پرونده قتل‌های محفلی کرمان، هیئت عمومی اصراری کیفری دیوان عالی کشور تشکیل جلسه داد و ضمن نقض حکم قصاص یکی از متهمان که به تنها بی به قصاص محکوم شده بود، صدور حکم برائت تعدادی دیگر از متهمین را برخلاف قانون و موازین شرع تشخیص داد.»

به گفته غلامعلی ریاحی، علاوه بر این وکلای خانواده مقتولان از رئیس قوه قضاییه خواستند تا با استفاده از اختیارات خود و با «اعمال ماده ۱۸» تقاضای اعاده دادرسی کند، که «بر این اساس و با دستور رئیس قوه قضاییه، شعبه ۱۰۶ دادگاه جزایی کرمان رسیدگی مجدد به اتهامات پنج نفر از متهمان را در ارتباط با قتل محمدرضا نژادملایری و شهره نیکپور» را در دستور قرار داد.

این وکیل دادگستری همچنین گفته است که عاملان قتل‌های کرمان با گذشت نزدیک به یک دهه «به شدت از اعمال گذشته اظهار ندامت و پشیمانی کردند.»

از میان شش نفر عاملان قتل‌های محفلی کرمان، پنج نفر که دارای خانواده‌های متنفذ و وابسته به نهادهای مختلف نظامی و حکومتی هستند پیشتر با روشهای مختلف از خانواده‌های سه قربانی دیگر پرونده رضایت گرفته بودند و در حالی که در اقاریر صریح مرتكب دستکم ۵ قتل شده‌اند از سال ۱۳۸۴ با حکم قاضی وقت پرونده، مجید دوستعلی، آزاده شده و تاکنون نیز آزاد و به زندگی خود مشغولند، و تنها زندانی پرونده قتل‌های محفلی کرمان از بدو بازداشت تکنون «علی ملکی» دستفروش عضو پایگاه بسیج علی اصغر مولاست.

خبر قتل میترا استاد (همسر دوم محمدعلی نجفی) ظهر سهشنبه ۷ خرداد ۱۳۹۸ در رسانه‌های رسمی ایران منتشر شد. بررسی‌های اولیه نشان می‌داد که این قتل در طبقه هفتم برجی در بلوار خوردین منطقه سعادتآباد تهران به وقوع پیوسته است. جسد مقتول در وان حمام و در حالی که به ضرب گلوله به قتل رسیده بود، کشف شد. ساعاتی پس از این اتفاق، محمدعلی نجفی - شهردار سابق تهران - با مراجعه به پلیس آگاهی تهران به قتل همسرش اعتراف کرد.

این اعتراف نجفی از آن جهت که همه او را مردی آرام، متین و بسیار

با هوش می‌دانستند، واکنش‌های بسیاری را در پی داشت. بسیاری از رسانه‌ها از مدارج علمی نجفی و هوش بسیار او سخن می‌گفتند. محمدعلی نجفی و میترا استاد در سال ۱۳۹۷ ازدواج خبرسازی با یکدیگر داشتند که حواشی زیادی در پی داشت. بسیاری این ازدواج را دلیل استعفای نجفی از شهرداری تهران می‌دانستند.

نجفی پس از ارتکاب قتل به قم رفته بود؛ برخی دلیل سفر او به قم را دیدار با مراجع ذکر کردند اما این موضوع از سوی پلیس و متهم تکذیب شد. نجفی گفت به سر خاک پدر و پدر بزرگش رفته و قصد خودکشی داشته اما بعد نظرش تغییر کرده و تصمیم گرفته خود را معرفی کند. او در دادسرای تهران تأیید کرد که پیش از این هم یک بار در هتل لاله تهران به دلیل اختلاف‌ها با همسر دومش اقدام به خودکشی ناموفق کرده بود.

نجفی در دادسرا ادعا کرد صحبت‌های وی شنود می‌شد و در اختیار همسر دومش قرار می‌گرفت. او در اینباره گفت: «خودم در واتس‌اپ صحبت‌هایی را که برای ایشان ارسال کرده بودند، شنیدم. خودم نخواستم این موضوع را پیگیری کنم چون با شماره‌ای ارسال می‌کردند که معلوم نبود از کجاست.»

دادگاه محمدعلی نجفی در سه جلسه برگزار شد که آخرین جلسه آن ۳۱ تیر ۱۳۹۸ بود. در نهایت در ۸ مرداد ۱۳۹۸، سخنگوی قوه قضائیه از محکومیت محمدعلی نجفی به قصاص نفس توسط دادگاه بدوف خبر داد. بر این اساس، شعبه نهم دادگاه کیفری استان تهران به ریاست قاضی محمد رضا محمدی کشکولی نجفی را در پرونده قتل میترا استاد همسر دومش به قصاص محکوم کرد؛ حکمی که قابل تجدیدنظرخواهی بود اما نهايتا نجفی از خانواده میترا رضایت گرفت.



او در دادگاهی که ۱۴ اردیبهشت ۱۳۹۹ به ریاست قاضی متین برگزار شد درباره جلب رضاایت خانواده مقتول گفت حدود ۱۰ میلیارد تومان پرداخت کرده است که حدود ۸ میلیارد آن مهریه ۱۳۶۲ سکه‌ای میترا استاد بوده است. در نهایت شعبه دهم دادگاه کیفری محمدعلی نجفی را به شش سال و نیم حبس محکوم کرد.

در واقع تنها ۲۴ روز پس از پیروزی انقلاب گذشته بود که آیت‌الله خمینی دستور داد زنان در ادارات دولتی حجاب بپوشند. زنان مخالف حجاب اجباری با چندین روز تظاهرات، خواهان آزادی پوشش شدند و توanstند دستور حجاب اجباری را موقتا به تعویق بیندازند.

در چهل و یک سال گذشته و با گسترش حاشیه‌نشینی، سرکوب و حمله به حاشیه‌نشینان و به تبع آن درگیری آنان با نهادهای حکومتی نیز افزایش یافته است. در سالهای اخیر اما نقش موثر و محوریت زنان در این درگیری‌ها به وضوح قابل مشاهده است.

در این چهار دهه و با گسترش حاشیه‌نشینی، سرکوب و حمله به حاشیه‌نشینان و به تبع آن درگیری آنان با نهادهای حکومتی نیز افزایش یافته است. در سالهای اخیر اما نقش موثر و محوریت زنان در این درگیری‌ها به وضوح قابل مشاهده است.

دیر زمانی است که شهرهای بزرگ ایران برای طبقات فروع است غیرقابل سکونت شده‌اند و افراد بسیاری برای سکونت به حاشیه‌ها پناه برده‌اند، حاشیه‌هایی که با گذشت سال‌ها به دلیل گسترش این کلان شهرها به سمت خارج، جزئی از کلانشهر شده و این افراد را مجددا

مجبور به جا به جایی می‌کند.

اغلب افراد ساکن حاشیه شهرهای بزرگ در ایران به امید بهبود وضعیت زندگی و «بقا» از روستاهای کوچک به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کنند. دلیل عمدۀ این مهاجرت‌ها فقر، جنگ، بلایای طبیعی و مشکلات اقلیمی است. این افراد پس از مهاجرت به سرعت در حاشیه شهرها ساکن شده و به دلیل نداشتن تخصص ویژه یا کارآمد نبودن مهارت‌ها یشان در شهرهای بزرگ، به مشاغل کمدرآمدی همچون کارگری روزمزد و دستفروشی، که نیاز به سرمایه و مهارت چندانی ندارد، روی می‌آورند.

زندگی روزانه زنان حاشیه‌نشین به دلایل مختلفی همچون اقامت در خانه‌های فرسوده، عدم دسترسی به منابع مصرف سالم و بهداشتی، مدیریت دشوار منابع محدود مالی، بیکاری و اعتیاد افراد ذکور خانوار و از طرف دیگر سایه حضور تهدیدآمیز همیشگی ماموران دولتی، آنچنان دشوار است که آن را بدل به جنگ و مقاومتی روزانه کرده است.

در اوایل دهه پنجاه نارضا یتی عمومی در میان حاشیه‌نشینان آنچنان بالا گرفته بود که جنبه سیاسی به خود گرفت. چنان‌که در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران» نوشته احمد اشرف و علی بنوعزیزی آمده است: «تضاد آشکار بین فقر رقت‌انگیز مهاجران روستایی و شیوه زندگی تجملی برخی خانواده‌های مرffe شهری گرفتاری‌ها یی را برای دولت ایجاد کرد. به ویژه تلاش شهرداری تهران برای اخراج افراد از مناطق خارج از محدوده به رویارویی مهاجران تهییدست با نیروهای امنیتی منجر شد.»

در نهایت انقلاب ۵۷ ایران، همان‌قدر که مدیون تلاش سازمان‌ها و چهره‌های سیاسی و روشنفکران بود، محصول حضور طبقه کارگر و پیوستن تهییدستان شهری به تظاهرات‌ها هم بود.

انقلاب ایران را انقلاب مستضعفان و پیروزی کوخ‌نشینان بر کاخ‌نشینان می‌خوانند و خمینی به تصریح اعلام کرده بود: «مستمندان و فقرا و دورافتاده‌ها در صف مقدم جامعه هستند، و همین‌ها و همین زاغه‌نشینان و همین حاشیه‌نشینان و همین محروم‌مان بودند که این انقلاب را به ثمر رسانند. این‌ها بودند که از همه چیز خودشان در راه اسلام عزیز در رژیم سابق گذشتند و الان همه مشغول‌اند.»

اگرچه همین حاشیه‌نشینان بلا فاصله بعد از شروع انقلاب و آغاز جنگ هشت ساله در صف مقدم اعزام به جبهه‌ها بودند اما پس از پایان جنگ

و آغاز دهه هفتاد به خود وانهاده و فراموش شدند. با شروع دهه هفتاد و گسترش خصوصیسازی، دولتها رفته‌رفته از خدمات اجتماعی فروکاسته و با برقراری سیستم بازار آزاد، زندگی را بیش از پیش بر حاشیه‌نشینان سخت کردند.

در دهه هفتاد چندین شورش مهم در حاشیه شهرهای مشهد، اراک و تهران صورت گرفت که به دلیل پراکندگی جغرا فیا یعنی، عدم سازمان یا فتگی، نداشتند رهبر و از سویی نداشتند توان اعتصابات و عدم حمایت از سوی بدنی اجتماعی جامعه همگی به شدت سرکوب شدند.

از اعترافات دی ماه ۹۶ تا آبان ماه ۹۸ اما حضور زنان در مصاف با قدرت دولتی افزایشی چشمگیر داشته است. دلایل افزایش چشمگیر حضور زنان در صف اول اعترافات را می‌توان ناشی از سرکوب مضاuff و سیستماتیک حکومت ارتجاعی و مردسالار حکومت اسلامی دانست. از سوی دیگر زنان به دلیل جنسیت و هم به دلیل حاشیه‌نشین بودن تحت سرکوب مضاuff قرار دارند.

در اعترافات آبان ماه ۹۸ هم زنان و بهویژه زنان حاشیه‌نشین در صف اول اعترافات حضور داشتند. در نجف‌آباد اصفهان، زنی با کشیدن پارچه‌ای سفید به تن و گذاشتند و قرآنی بر سینه خود خطاب به مردم گفت: «مردم، زن‌ها یعنی که سرپرست خانوارند و هیچی در دستشان نیست چه کنند؟» خبرگزاری فارس هم در گزارشی نوشت: «میان‌داری و میدان‌داری ویژه زنان در اغتشاشات اخیر، چشمگیر به نظر می‌رسد. در نقاط متعدد به ویژه حومه تهران، زنان ظاهرا ۳۰ تا ۳۵ سال، نقش ویژه‌ای در لیدری اغتشاشات به عهده دارند.»

در این سال‌ها نه فقط در ایران که در سراسر دنیا حضور زنان در اعترافات خیابانی افزایش قابل توجهی دارند. امروزه زنان از آمریکا و لبنان تا سودان و بلاروس در صف اول مطالبات سیاسی و اجتماعی جامعه خود ایستاده‌اند.

این‌که در چهاردهه اخیر سرکوب سیستماتیک زنان توسط حکومت اسلامی در جریان بوده است، کمترین شکی وجود ندارد. اما واقعیت‌ها نشان می‌دهند که پیروزه حجاب اجباری پس از چهار دهه شکست خورده است.

فرمانده سپاه قدس گیلان، محمد عبدالله پور روز ۱۵ خرداد کرده که «مسئله عفاف و حجاب یک مسئله عادی نیست بلکه یک موضوع سیاسی و

امنیتی برای کشور است.» کشمکش بر روی حجاب و خشونتی که برای رعایت آن راه انداخته‌اند ابزاری برای انحراف افکار عمومی بر روی معضلات اساسی جامعه مثل، فقر، بیکاری و گرانی نیز محسوب می‌شود. به علاوه محروم کردن نصف شهروندان جامعه از دخالت در جنبش‌های سیاسی - اجتماعی. علاوه بر این‌ها به نظر میرسد حجاب اجباری فراتر از احکام دینی، به نوعی هویت حکومت اسلامی در ایران تبدیل گشته است.

مرکز پژوهش‌های مجلس در سال ۹۷ گزارشی را منتشر کرد که نشان می‌دهد ۶۰ تا ۷۰ درصد زنان ایران در گروه محجبه عرفی یا «بد حجاب با تعریف شرعی» قرار دارند. ۳۰ تا ۴۰ درصد در گروه با حجاب می‌گنجند. افزون بر آن گزارش اذعان دارد که تنها ۱۳ درصد زنان حجاب سنتی را رعایت می‌کنند. موضوع حجاب اجباری نه تنها مسلمان‌ها، بلکه توریست‌ها، اقلیت‌های مذهبی و مسابقات ورزشی زنان در سطح بین‌المللی را نیز در بر می‌گیرد.

اگر رضاخان با توصل به سرکوب پلیسی حجاب را از سر زنان برکشید حکومت اسلامی نیز با توسط به همین شیوه سرکوب حجاب بر سر زنان گذاشت. هر دو شیوه محکوم و متروود است. چرا که انسان آزاد به دنیا آمده، باید آزاد زندگی کند و مسلماً نوع لباس و محل زندگی خود را نیز بدون دخالت دولتها تعیین کند.

در هر صورت در این شرایط می‌توان پیش‌بینی کرد که وضعیت کنونی جامعه ایران چندان پایدار نخواهد ماند در نتیجه حکومت اسلامی تلاش می‌کند تا با اعدام، تهدید و زندان، سرکوب اعتراضات کارگری و توده‌ای، ارعاب و سانسور، تزویر و ریاکاری و ...، بر بحران‌های فزیانده خود سرپوش بگذارد تا چند صباح دیگری برای بقای حاکیمت خونین خود زمان بخرد. هرچند که حکومت اسلامی هنوز قدرت سرکوب دارد، اما سرکوب و سانسور و حتی اعدام تاثیر گذشته را ندارد. چرا که تشدید این همه فقر و بیکاری و فلاکت نمی‌تواند مردم جان به لب رسیده را آرام و ساكت کند و از حرکت باز دارد. اما ضرورت دارد که در چنین شرایطی جنبش‌های سیاسی - اجتماعی حقوق و عدالت‌جو و آزادی‌خواه صفو خود را متحدتر و مبارزه خود پیگرتر و هدفمندتر کنند تا بتوانند گام به گام حکومت را به عقب‌نشینی و ادار سازند و همه زمینه‌ها و ابزارهای لازم را برای تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی و سرنگونی کلیت حکومت اسلامی و برپایی یک جامعه آزاد و برابر و عادلانه و انسانی فراهم سازند. بی‌تردید این بار زنان در این تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی جامعه‌مان پیشگام خواهند بود!

زنان، بازندگان یا برنده‌گان نولیبرا لیسم؟



مقاله‌ی زیر از گاهنامه، نشریه زنان، شماره ۹۸، یونی ۲۰۲۰ برگرفته شده است

سیما راستین

۱۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰
۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰۰۰
۰۰ ۰۰ ۰۰۰۰ ۰ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰
۰۰۰ ۰۰ ۰۰۰ ۰ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰۰۰۰
۰۰۰۰

مشارکت فزاینده زنان در بازار کار و گسترش اشتغال آنها در جهان، شاخص مهمی برای ارزیابی از میزان حضور اجتماعی زنان در جوامع امروزی به شمار می‌آید. در پنهانی عمومی گفته می‌شود که هیچ‌گاه میزان اشتغال زنان در بازار کار جهانی به اندازه‌ی امروز نبوده است. گرچه افزایش اشتغال زنان به کاهش فقر و رشد اقتصاد یاری

میرساند، اما تبعیض جنسیتی و بیعدالتی به حقوق آنان در بازار کار و بسیاری از عرصه‌های اجتماعی کما بیش به بقای خود ادامه می‌دهند. بر پایه آمارهای سازمان جهانی کار ILO میزان اشتغال زنان در درخشنان‌ترین موقعیت خود ۲۶ درصد کمتر از مردان و دستمزد آنها ۳۰ تا ۳۰ درصد کمتر از مردان است.^(۱)

پژوهش‌های فمینیستی نیز حاکی از شکافهای جنسیتی در جامعه و بازار کار هستند و از بیکاری و زنانه شدن فقر گزارش می‌دهند. برخی از آنها ساختارهای نئولیبرالیستی یعنی اقتصاد بازار آزاد، بی‌رمق شدن قانون کار در اثر مقررات زدایی و خصوصی سازی را در سواستفاده از وضعیت ویژه زنان، مقصراً میدانند. اما از سوی دیگر طرفداران اقتصاد بازار آزاد از موفقیت و پیشرفت زنان دم می‌زنند و از مشارکت زنان در بازار کار و آموخته مثال می‌آورند. آنها فهرستی از زنان نامدار و قدرتمند همچون مارگارت تاچر، هیلاری کلینتون، آنجللا مرکل و کریستین لاغارد را برای اثبات ادعای خود ردیف می‌کنند.

آیا پیشرفت‌های زنان در برخی کشورهای پیشرفت‌های صنعتی یا وجود تعداد انگشت‌شماری از زنان قدرتمند در جهان به مفهوم بهبود وضعیت عموم زنان است؟

وضعیت اسفبار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی توده‌های وسیع زنان در جهان چه گونه فهمیده می‌شود؟

نئولیبرالیسم چیست و تاثیر آن بر نابرابریهای جنسیتی ساختاری و تبعیض تاریخی بر زنان چه گونه است؟

در این نوشته پیش از بررسی وضعیت زنان در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال، نخست به مفهوم نئولیبرالیسم می‌پردازم. سپس خلاصه‌ای از افکار اندیشه‌پرداز نئولیبرالیسم فردربیش فون هایک را می‌آورم. پس از گذری بر تاریخچه شکل‌گیری نئولیبرالیسم در اروپا، پرسش اولیه این نوشته یعنی «زنان، بازنشده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم» مورد بررسی قرار می‌دهم.

نئولیبرالیسم چیست؟

زمینه‌های شکل‌گیری نظریه‌ی نئولیبرالیسم به سال‌های نخست پس از پایان جنگ جهانی دوم بر می‌گردد، هنگامی که اقتصاددان اتریشی، فردربیش فون هایک^(۲)، در انجمن مون پله رن^(۳) گروهی از هم‌فکران را گرد هم آورد تا یک مدل بدیل برای اقتصاد برنامه‌ریزی شده

اتحاد جماهیر شوروی و دولتهای رفاه مدل کینز طراحی کند. انجمن مون پله رن با اهداف مرکزی تبلیغ و ترویج در باره‌ی اهمیت اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود و فشار هدفمند بر دولتهای سوسيالیست و رفاه شکل گرفت و به این هدف که دولتها به جای هدایت، برنامه‌ریزی و دخالت در کنشهای اقتصادی، منحصرن کارکردهای محدود امنیتی و حفاظتی داشته باشند و به عبارتی خدمتگزار سرمایه‌داری باشند، فعالیت می‌کرد. در آمریکا مدرسه‌ی اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن که مرید فریدریش هایک بود، اصل اقتصادی «اهمیت بازار آزاد و عقلانیت شرکت‌کننده‌گان در بازار» را پیش می‌برد. ناگفته نماند که تئوری پردازان نئولیبرال در اوایل دوره‌ی پس از جنگ، به دلایل معینی خود را نئولیبرال نامیدند: آنها با پیشوند «نه» مفهوم انتقادی بر شکست لیبرالیسم کلاسیک در فاصله‌ی دو جنگ و در هنگام بحران اقتصادی جهانی در سال ۱۹۲۹ را به بیان در می‌آوردند.

برای پرهیز از ابهام و تلاقی تفاسیر مختلفی که در باره‌ی نئولیبرالیسم وجود دارد، آشنایی با رئوس اندیشه‌های فریدریش آگوست فون هایک، اقتصاددانی که نامش به عنوان بنیان‌گذار مکتب نئولیبرالیسم ثبت شده است، اهمیت ویژه‌ای دارد.

فریدریش آگوست فون هایک: «راهی به سوی برده‌گی»

یکی از آثار کلاسیک اندیشه‌ی نئولیبرالیسم، کتابی از فردریش آگوست فون هایک (4) زیرعنوان «راهی به سوی برده‌گی» است. هایک در مقدمه‌ای که در سال ۱۹۷۱ برای تجدید چاپ کتاب تهیه کرده، می‌نویسد:

«این کتاب در زمان جنگ دوم جهانی در انگلستان به وجود آمد و در آغاز ۱۹۴۴ به انتشار رسید و نخست روشن‌فکران سوسيالیست انگلیسی را مخاطب قرار می‌داد که در ناسیونال سوسيالیسم یک واکنش سرمایه‌داری در برابر گرایش‌های اجتماعی جمهوری وايمار را می‌دیدند. باید به آنها تفهیم می‌شد که بر عکس، این واکنشی نسبت به رشد سوسيالیسم بود که به صحنه می‌آید تا خودش را از قید همه دست‌آوردهای لیبرال دموکراتیکی فارغ کند که با همه تلاش‌های او برای سلطه‌ی کامل بر دستگاه تولید پیوند ناپذیر هستند. [...] زمانی که من این کتاب را نوشتم، شباهت‌های اساسی سیستم‌های توتالیتر، ناسیونال سوسيالیسم، فاشیسم و کمونیسم هنوز به هیچ‌وجه دیده نمی‌شد. قصد من نشان دادن این نکته بود که هدف‌های ویژه‌ای که سیستم‌های مختلف توتالیتر برای رسیدن به آنها ارایه می‌دادند، مسبب بر انگیختن خشونت نبودند، بلکه

این نتیجه‌ی ضروری هر تلاشی است که با آن، جامعه تمامان در خدمت هدف‌های تعیین شده‌ی حکومت‌گران گماشته شود. به نظر من تضاد میان نظم آزادی خواهان‌های که فرد در چارچوب قوانین رفتاری قانونی مجاز است دانش خود را برای پیگیری هدف‌های انتخابی خودش به کار بیند، با سیستمی که در آن، همه‌ی جامعه باید به اهداف تعیین شده‌ی بالایها خدمت کنند، همچنان آشتی ناپذیر است. ضمنن قبل تذکر است که من هر گاه در کتابم از سوسياليسم حرف میزنم در معنای زمانی، شکل کهن سوسياليسم را در نظر دارم، سوسياليسمی که اجتماعی شدن ابزار تولید و یک اقتصاد برنامه‌ی ریزی شده‌ی ضروری را دنبال می‌کند.«(5)

هایک در ادامه علت رویکرد برخی جوامع را به افکار سوسياليستی در سواستفاده از عقاید لیبرالیستی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی قلمداد می‌کند:

«هیچ چیز نمی‌توانست به اندازه‌ای به لیبرالیسم آسیب برساند مثل چسبیدن سمجا نهی هواداران لیبرالیسم به قواعد کلیدی خشک و کلی مثل اصل ۱۰۰۰(6). البته این ضروری و اجتناب ناپذیر بود. در مقابل بسیاری بر ضرورت تدبیر ویژه‌ی اقتصادی و سودآوری آن تکیه می‌کردند. گرچه زیان‌های غیر مستقیم آن‌ها، آشکار نبودند. در اثر نارضاً یتی فزاينده و پیشرفت کند سیاست لیبرالی و سواستفاده‌ی برخی برای حفظ امتیازات غیراجتماعی، افکار عمومی به شکل فزاينده‌ای از عقاید لیبرالیستی دوری جسته و فاصله می‌گرفت. این ایده پیوسته بیشتر قوت می‌گرفت که هیچه گونه پیشرفتی زیر سایه عقاید لیبرالیستی ممکن نیست و فقط تغییر فرم کامل نظم اجتماعی ضرورت دارد تا پیشرفت را امکان پذیر کند.«(7)

هایک در فصل‌های بعدی به نقد ایده‌ی سوسياليسم می‌پردازد و اضافه می‌کند که ضعف این ایدئولوژی در هدف‌های آن نیست، بلکه در روش‌های آن است. «مفهوم سوسياليسم آشته‌گی ایجاد می‌کند: در واقعیت ایده‌آل‌های نهای سوسياليسم از عدالت اجتماعی، برابری و امنیت تشکیل می‌شوند. اما این همه‌ی داستان نیست. سوسياليسم برای رسیدن به هدف‌های خود، روش‌های معینی را به کار می‌گیرد. یعنی لغو مالکیت خصوصی، لغو مالکیت بر مستغلات و ابزارهای تولید و تکوین یک اقتصاد متکی بر سیستم برنامه‌ریزی که در آن به جای منفعت فرد، یک اداره‌ی برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی عمل می‌کند. (...). اختلاف اصلی با سوسياليستها، نه بر سر اهداف آن‌ها که بر سر روش‌های آن‌ها برای رسیدن به هدف‌هایشان است، یعنی اقتصاد متکی به برنامه‌ریزی و

جمع‌گرایی. اهمیت این روش‌ها به اندازه‌ای است که سویالیست‌ها موفق شده‌اند که لیبرال‌ها را نیز به مقررات گذاری زنده‌گی اقتصادی متقاعد کنند.»⁽⁸⁾

هایک ستایشگر رقابت آزاد اقتصادی است و رقابت را تجسم مطلق آزادی در جامعه انسانی می‌داند.

«لیبرالیسم رقابت را به این دلیل بر نمی‌گزیند که در بیشترین موارد مواثیرترین روش‌هایی است که ما می‌شناسیم، بلکه به ویژه به این دلیل که رقابت تنها روشی است که به ما اجازه می‌دهد فعالیت‌های اقتصادی‌مان را بدون روش‌های اجباری و دخالت‌های زورمندارانه ادارات، هماهنگ کنیم. در حقیقت مهم‌ترین استدلال اساسی به نفع رقابت آزاد عبارت از این است که رقابت، یک هدایت اقتصادی آگاهانه را غیر ضروری می‌سازد و تصمیم‌گیری را به افراد واگذار می‌کند که چشم اندازهای یک فعالیت اقتصادی را ارزیابی و در این رابطه پی‌آمدهای منفی و ریسک‌های آن را پیش‌بینی و رفع و رجوع کنند.»⁽⁹⁾

در بخش بعدی هایک به نقد اقتصاد برنامه‌ای در سیستم سویالیستی می‌پردازد. او برنامه‌ریزی اقتصادی را نفی دموکراسی و آزادی انتخاب برای افراد جامعه می‌داند و پیش‌بینی می‌کند که همه‌ی سیستم‌های متکی به برنامه‌ریزی اقتصادی به دیکتاوتوری منجر می‌شوند. هایک هم‌چنین رقابت را فضیلتی متفاوت با وضعیت لسه‌فر/ به حال خود گذاشتند توصیف می‌کند: «این مهم است که بدانیم که اگر کسی مخالف اقتصاد برنامه ریزی شده باشد به این معنا نیست که او یک طرفدار دگماتیک لسه‌فر Laissez-faire است. لیبرالیسم به ما آموخته است که بهترین استفاده را از نیروهای رقابتی بگیریم تا فعالیت اقتصادی افراد را با یکدیگر هماهنگ کنیم. او به ما نمی‌آموزد که همه چیز را به حال خود بگذاریم.»⁽¹⁰⁾

البته هایک هیچ گونه اصولی که حاکم بر رقابت آزاد و ممانعت از وضعیت لسه‌فر باشد ارایه نمی‌دهد. هم‌چنین اشاره‌ای به کارنامه دیکتاوتورهای خشن و سرکوبگری نمی‌کند که در طول تاریخ بدون اقتصاد برنامه‌ای، با استبداد و سرکوب آزادی‌های فردی نه تنها تخریب اقتصادی، بلکه ناکامی بشریت را رقم زدند.

هایک در فصل ششم کتابش حتا دولت قانون‌مدار را با سلطه‌ی استبداد در یک کفه قرار می‌دهد و قانون‌مداری را مغایر با آزادی‌های فردی تعبیر می‌کند. «این حکومتها در تمام اعمال و کارهای‌شان، به

هنجارها بیان وابسته‌اند که از پیش تعیین و اعلام شده‌اند. [...] هر قانونی آزادی فرد را از این طریق که امکاناتی را که برای رسیدن به هدفها ضروری هستند، تغییر می‌دهد و در پنهانهای معینی محدود می‌کند [...] هر چه بیشتر دولت برنامه‌ریزی کند، برنامه‌ریزی برای افراد دشوارتر می‌شود. شکی نیست که اقتصاد برنامه‌ای ضرورتن به یک سیاست آگاهانه رویکردهای تعیین شده با نیازهای مشخص انسان‌های مختلف منتهی می‌شود. یعنی چیزی را برای یک نفر مجاز اعلام می‌کند و برای نفر دیگر ممنوع می‌کند. اقتصاد برنامه‌ای مشخص می‌کند که افراد چه استاندارد زنده‌گی باید داشته باشند و چه باید انجام دهند. دولت قانون‌مدار در معنای سلطه‌ی سیستم هنجارهای حقوقی رسمی، بر عکس حکومت‌های خودکامه، هیچ گونه امتیاز حقوقی قانونی را برای افراد برگزیده‌ی حکومتی به رسمیت نمی‌شناسد و منحصر برآبری افراد در برابر قانون را تضمین می‌کند.«(11)

ها یک در ادامه به فقدان امنیت اقتصادی در اقتصاد برنامه‌ای می‌پردازد و این‌که سرنوشت همه‌ی دولتهای متکی به اقتصاد برنامه‌ای، تبدیل شدن به حکومت‌های توتالیتار است. هایک به سختی به برابری حقوقی افراد در حکومت‌های برنامه‌ای، قانون‌مدار اعتراف می‌کند، اما برابری در برابر قانون را کافی نمی‌داند و اضافه می‌کند که نیازهای افراد مختلف، متفاوت است، پس برابری آنها در برابر قانون کافی نیست و نتیجتن آزادی برخی افراد تامین نمی‌شود.

همچنین هایک به این حقیقت اشاره نمی‌کند که هیچ گونه تجربه‌ی تاریخی در مورد نظامهای سرمایه‌داری و غیرسوسیالیستی وجود ندارد که نیازهای فردی و تامین آزادی همه‌ی افراد جامعه را تامین کرده باشد. همان‌گونه که رابطه‌ی مستقیمی میان اقتصاد برنامه‌ای و دیکتا توری وجود ندارد، هیچ رابطه‌ی مستقیم و خود به خودی نیز میان نظم سرمایه‌داری و آزادی به لحاظ تجربی قابل اثبات نیست.

از سوی دیگر نازک‌بینی هایک در باره‌ی اشکالات دولتهای سوسیالیستی قانون‌مدار این شگفتی و پرسش را در باره‌ی اصلاح نظرات او بر می‌انگیزد: هایک هیچ‌گاه کودتای ۱۹۷۳ و دیکتا توری نظامی آگوستو پینوشه در شیلی را که برای استقرار سرمایه‌داری لجام گسیخته نئولیبرال، هزاران شهروند شیلی‌ای را با خشن‌ترین روش‌های کشتار جمعی، تعقیب و زندانی کردن به نابودی کشاند، از زاویه‌ی نقض دموکراسی و آزادی‌های فردی مورد انتقاد قرار نداد.

هایک در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲ به سانتیاگو شیلی سفر کرد. او نه

تنها با پینوشه دیکتاتور شیلیا بی که توسط کودتا نظامی در سال ۱۹۷۳، موجب سقوط دولت سوسیالیست سالوادور آلاند شد، دیدار و گفتگو کرد، بلکه با نوشتن مقالاتی با صراحت از پیشرفت‌های دولت پینوشه حمایت کرد. هایک برخلاف ادعاهایش در باره‌ی ایقان به لیبرالیسم و دموکراسی، هیچ گونه اشاره‌ای به سرکوب خونینی که توسط پینوشه و ارتش زیر فرماندهی او به راه افتاد، به اسارت، شکنجه و کشتار آزادی‌خواهان، روشن‌فکران، شاعران و نویسنده‌گان نکرد. هایک و همای آمریکایی او، میلتون فریدمن، که از فقدان آزادی و دموکراسی در کشورهای بلوک شرق انتقاد می‌کردند، در برابر پرونده‌ی خونین دولت کودتا که با تکیه به سرکوب دموکراسی پارلمانی در شیلی، تثبیت شده بود، سکوت کردند و کلامی در باره‌ی آزادی و دموکراسی بربان نیاوردند. ثمرات عملی تزهای هایک در سالهای ۱۹۸۰ در سیاست اقتصادی دولت پینوشه، مارگارت تاچر و رونالد ریگان آشکار شدند. هایک با هر سه این قهرمانان مشهور نئولیبرالیسم به ویژه مارگارت تاچر ارتباط و مبادله‌ی فکری داشت.

میلتون فریدمن: «کاپیتالیسم و آزادی»

از دهه‌ی ۱۹۷۰ نئولیبرالیسم هم در تئوری، هم در عمل توسط میلتون فریدمن هدایت می‌شد. نظریه‌های پایه‌ای فریدمن در کتاب کاپیتالیسم و آزادی ۱۹۶۲ جمع‌بندی شده است.

میلتون فریدمن سرمایه‌داری و آزادی فرد را در ارتباطی تنگ‌تر و جداً ناپذیر می‌دانست. او تاکید می‌کرد که دولت فقط باید در جایی عمل کند که بخش خصوصی اجازه‌ی دخالت ندارد. مثل حفظ امنیت پژوهه‌های بزرگ، سازنده‌گی و ساختارهای داخلی، تامین نظم و آرامش، مراقبت از قراردادها و تقویت رقابت اقتصادی. فریدمن معتقد بود که تشکیلات مالی و سرمایه‌گذاری دولتها، سرچشمی بیشتری هستند و به سرمایه‌های خصوصی آسیب می‌رسانند. او مالیات‌های کلان، مالیات برای آموخت، و مالیات بر درآمد را مردود و موجب انسداد امکانات بازار می‌دانست. فریدمن همچنین با مدل رایج مدارس دولتی در ایالات متحده‌ی آمریکا مخالفت می‌کرد و طرفدار دامن زدن رقابت در عرصه‌ی آموخت از طریق حمایت از مدارس خصوصی بود. نوئامی کلاین در کتاب دکترین شوک می‌نویسد که در جریان سیل‌های ویران‌گر ۲۰۰۰ در نئواورلئان، بیشماری از خانه‌ها و مدرسه‌های دولتی ویران شدند. بخش بزرگی از اقشار فقیر جامعه که در خانه‌های دولتی زنده‌گی می‌کردند، بیخانمان شده بودند. فرزندان این اقشار تهدیدست نیز که از عهده‌ی

پرداخت هزینه‌های مدرسه‌های خصوصی بر نمی‌آمدند، منحصرن از مدرسه‌های دولتی استفاده می‌کردند. درست در چنین بحبوحه دلخراش اجتماعی، میلتون فریدمن ۹۳ ساله با وجود کهولت و بیماری که سیل‌های نئواورلئان را فرصتی طلایی برای پیشروی سرمایه‌داری و تضعیف خدمات اجتماعی دولتی می‌دید، پیش از پایان یافتن بحران، مقاله‌هایی در راستای حذف خانه‌ها و مدرسه‌های دولتی در وال استریت ژورنال نوشت: «بیشتر مدارس نئواورلئان و نیز خانه‌های بچه‌هایی که در این مدارس حضور می‌یافتنند، ویران شده و این بچه‌ها در سراسر کشور پخش شده‌اند. این در عین حال که یک تراژدی است، اما از سوی دیگر فرصتی است برای آنکه نظام آموزشی ایالت به صورت ریشه‌ای اصلاح شود.»⁽¹²⁾ ایده‌ی فریدمن، تضعیف کارکردهای دولت، از طریق حذف هزینه‌های دولتی برای بازسازی مدارس دولتی و تقویت بخش خصوصی در بخش آموزش بود.

فریدمن هم‌چنین بنیان‌گذار مجمعی متشكل از دانشمندان اقتصادی بود که آنها را پسرهای شیکاگو می‌نامند. پسرهای شیکاگو در هر جای دنیا که اقتصاد دولتی دچار بحران می‌شد، به تاخت سفر می‌کردند تا کوتاگران محلی را در آمریکا مرکزی، در اروپای شرقی و شیلی در برپا کردن اقتصاد نئولیبرالیسم، مشاوره و پشتیبانی کنند.

پیروزی نئولیبرالیسم در بریتانیا و ایالات متحده‌ی آمریکا، مقدمه‌ای بود برای تهاجم سرمایه‌داری هار و تازه نفس نئولیبرال به مناطق دیگر جهان که سال‌ها سرمایه داری خود را با تئوری‌های کینز و برنامه‌های حمایتی دولتی مهار کرده بودند. سرمایه‌داری نئولیبرال نخست تمامی قوای تبلیغاتی، مالی و نظامی خود را برای تسخیر بازارهای اروپایی به کار انداخت. دولتهای سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک این کشورها به دلیل تورم و بحران‌های پیاپی اقتصادی، طعمه‌ی مناسبی برای سرمایه‌داری نئولیبرال محسوب می‌شدند.

نئولیبرالیسم در نبرد با سوسیالیسم و دولتهای سوسیال دموکرات

پس از پیروزی انتخاباتی مارگرت تاچر در بریتانیا در سال ۱۹۷۹ و رونالد ریگان در ایالات متحده‌ی آمریکا در سال ۱۹۸۱ روند خصوصی سازی و گسترش اقتصاد بازار آزاد و فشار بر دیگر دولتها برای پیروی از سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی در بریتانیا و آمریکا آغاز شد.

مارگارت تاچر پیشاهنگ اصلاحات نئولیبرالیستی و پایان دادن به روندهایی که از اقتصاد کینز پیروی میکردند در اروپای غربی بود. او برنامه‌ی خود را با کاهش شوک‌آور هزینه‌های دولتی آغاز کرد. کمکهای اجتماعی دولتی به قشرهای کم درآمد و بیکاران را حذف کرد. همزمان سیاست واگذاری صنایع ملی از جمله مخابرات، شبکه‌ی راه آهن شهری به بخش خصوصی را دنبال کرد. از دیگر اقدامات مهم او، قانون فروش خانه‌های ارزان قیمت دولتی به مستاجران و محدود کردن قدرت اتحادیه‌های کارگری بودند. سیاست فروش خانه‌های دولتی به مستاجران، حمایت شهروندانی را که به یمن این سیاست، صاحب خانه شده بودند، از سیاست خصوصیسازی برانگیخت. البته دولت تاچر صدای بخشها بیان که در روند خصوصیسازی مسکن متضرر شده بودند را نمی‌شنید و برای بحران مسکن و افزایش نجومی سهام مسکن هیچ راه حلی ارایه نداد. فلسفه‌ی تاچر کاهش حداکثری هزینه‌ها و افزایش حداکثری سود بود. او در این زمینه به اندازه‌ای افراط کرد که برخی صنایع صنعتی و معادن را به تعطیلی کشاند. تاچر برای مقابله با تورم و آزاد کردن اقتصاد بازار کارنامه درخوانی ارایه داد ولی فقر و نابرابری از زمان صدارت او به شکل قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. البته تاچر نابرابری در جامعه را برای رشد رقابت و تحرك اقتصاد ضروری می‌دانست.

فیلیپ تر در باره‌ی موج نئولیبرالیسم در آمریکا می‌نویسد: «در دانشگاه‌های انگلیس و آمریکا بیان مدام تعداد بیشتری اقتصاددان با افکار نئولیبرالی برای تدریس و سخنرانی به کار دعوت می‌شدند. میلتون فریدمن مشهورترین نماینده‌ی مکتب شیکاگو، که به لحاظ نظری مرید‌هایک بود، در سال ۱۹۸۰ در یک سریال تلویزیونی شرکت می‌کرد که و نظرات خودش را با توده‌ی تماشچیان در میان می‌گذاشت. او درست در اولین برنامه‌ی این سریال نظریه‌ی باورمندی به بازار را در مرکز توجه قرار داد. این برنامه «قدرت بازار» نام داشت. در خلال آموزش‌های اقتصادی سیاسی فریدمن، همواره دولتهای رفاه اجتماعی در اروپا به عنوان ترمذ فعالیت‌های اقتصادی و مسبب بحران‌های آن زمان، لعنت می‌شدند. در سال ۱۹۹۰ در این سریال سیاستمداران معروف و بازیگرانی مثل رونالد ریگان، وزیر امور خارجه‌ی سابق جورج شولتز و آرنولد شواتزنگر در این سریال شرکت کرده‌اند. یکی از برنامه‌های سریال به «شکست سوسیالیسم» تقدیم شده بود.»⁽¹³⁾

میلتون فریدمن، با شیفته‌گی از «معجزه‌ی شیلی» ستایش می‌کرد. سکوت او در برابر پرونده‌ی خونین دولت کودتای پینوشه اثبات مکرر این نکته بود که نظریه‌پردازان نئولیبرالیسم از آزادی و دموکراسی درکی

کاملن اقتصادی و مبتنی بر منافع سیستم سرمایه داری دارند. انتقاد آنها به فقدان دموکراسی در بلوک شرق سابق نیز منحصرن برای کسب آزادی سرمایه بود و نه حمایت از آزادی شهروندان.

روندي که با هدف آزادی اقتصاد بازار آزاد در غرب آغاز شده بود، محدودیتهای اقتصاد دولتی برنامه‌ای در بلوک شرق را که دست رقابت آزاد میان سرمایه‌داران را می‌بست، بیشتر نمایان کرد. تنگناهای معیشتی، تدارکاتی، نارسا یوهای دموکراتیک و افزایش بیعدالتی به اوج‌گیری بحران منجر شد. این بحران در سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ همهی دولتهای سوسیالیستی حاکم در این کشورها را از پا درآورد. فروپاشی دولتهای سوسیالیستی در این کشورها با چنان شتاب ویرانگری رخ داد که هیچ فرصتی برای برنامه‌ریزی یک راه سوم، میان سوسیالیسم که به بن بست رسیده بود و سرمایه‌داری هاری که از مدت‌های مديدة در کمین تسخیر بازارهای اروپای شرقی بود، به جای نماند. بلافاصله پس از سقوط دولتهای سوسیالیستی در همهی این کشورها، سیاست اقتصادی نئولیبرالی بازار آزاد به اجرا گذاشته شد. برای مشاوره و برنامه‌ریزی دولتهای نوپایی که با وعده‌ی حل بحران اقتصادی و برقراری دموکراسی در این کشورها روی کار آمد، انبوهی از اقتصادانان طرفدار بازار آزاد، موسوم به پسران شیکاگو که در مکتب اقتصادی شیکاگو زیر نظر میلتون فریدمن(14) آموزش دیده بودند، پیشاپیش به کار دعوت شده بودند.

دولتهای جدید طبق الگوی اقتصادی سرمایه‌داری نئولیبرال، با لغو اقتصاد دولتی برنامه‌ای، حذف مقرراتهای حاکم بر روند تولید و توزیع سرمایه آغاز به کار کردند و سرمایه‌های دولتی را برای فروش به سرمایه‌های خصوصی به حرای گذاشتند. با اجرای سیاست‌های بی‌امان نئولیبرالیستی در بلوک شرق، جنبش دموکراتیک اجتماعی توده‌ای در این کشورها رو به خاموشی گذاشت.

ستیز بر سر عنوان نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم اصطلاح ستیز بر انگلیزی است. برخی گرایش‌های انتقادی ضد سرمایه‌داری، از عنوان نئولیبرالیسم برای توضیح تهاجم سرمایه‌داری هار و عنان گسیخته استفاده می‌کنند. برخی متخصصان اقتصادی و سیاستمداران آن را مبهم و متناقض می‌دانند. برخی نیز به ساده‌گی خواهان حذف آن از مباحث سیاسی و اقتصادی هستند و کاربرد قاطع عبارت سرمایه‌داری به جای نئولیبرالیسم را کافی می‌دانند. فیلیپ تر(15) در باره‌ی این مناقشه می‌نویسد، دشواری تعریف نئولیبرالیسم

عبارت از این است که توسط اشخاص مختلفی استفاده می‌شود. نئولیبرالیسم هم توسط پروفسورها در کالج‌های کوچک و دانشگاه‌های بزرگ و هم توسط اتاق‌های فکر همچون مواسسه‌ی هریتیج(16) در ایالات متحده‌ی آمریکا و همچنین سیاستمداران قدرتمند آمریکایی به کار گرفته می‌شود. در حقیقت نئولیبرالیسم عبارتی سیال و متتحول است و مدام تغییر می‌کند و البته گاهی با شرایط، به خوبی انطباق پیدا می‌کند. به همین دلیل نیز تاثیرگذاری قدرتمندی دارد. همچنین نئولیبرالیسم در روند تاریخی خود مطلقن جریان هماهنگ و سیستم تفکر بسته‌ای نبوده است. اما علم رغم تنوع و تفاوت‌هایی که از مکتب اصلی به وجود آمده است، در طول زمان همه‌ی کشورهای پس‌اکمونیستی سوار بر قطار نئولیبرالیسم همان اصلاحاتی را پیش برداشت که برخی کشورها از جمله آلمان زودتر یا دیرتر پیش گرفتند. راه‌های متفاوتی که همه‌ی این کشورها پیش گرفتند، در نهایت از مسیر سه‌خطی/ سه‌گانه‌ی اقتصاد بازار آزاد مبتنی بر رقابت نامحدود، مقررات زدایی و خصوصی سازی عبور می‌کرد.«(17)

فیلیپ تر ابهام و اختلاف آرا بر سر نئولیبرالیسم را با مباحث مشابهی که حول ناسیونالیسم به عنوان بحث‌انگیزترین ایدئولوژی قرن نوزدهم دور می‌زند، مقایسه می‌کند: «ناسیونالیسم هم به عنوان یک ایدئولوژی به همین اندازه مبهم بود. این ایدئولوژی همواره توسط نیروها و اشخاص متفاوتی نماینده‌گی می‌شد و خودش را از سویی با نیازهای جنبش‌های ملی غیردولتی و از سوی دیگر با عظمت طلبی‌های ناسیونالیستی امپراطوری‌های بزرگ و هم با جنبش‌های پیشه‌وری و کشاورزی انطباق می‌داد. همواره و به طور ثابت در تمامی اختلاف نظرها دو محور ایدئولوژیک وجود داشت: تلاش برای تشکیل دولت خودی، یا تقویت قدرت دولت موجود و مسائلی توافق میان دولت و ملت. در نئولیبرالیسم هم چند نکته‌ی ثابت در همه‌ی دیده‌گاه‌های متفاوت وجود دارد که عبارتند از: تفوق اقتصاد، انتقاد اساسی به دولت و عزم راسخ برای عقب راندن دولت به پشت‌وانه‌ی خصوصی سازی و تصویر مشخص انسان به عنوان انسان اقتصادی. یک موازی دیگر میان ناسیونالیسم مدرن و نئولیبرالیسم در این است که تعداد اندکی از ناسیونالیست‌ها خودشان را به عنوان ناسیونالیست معرفی می‌کنند، زیرا این صفت را برای خودشان خفیف می‌دانند.«(18)

فیلیپ تر در ادامه مطرح می‌کند که سیالیت و متغیر بودن مفهوم نئولیبرالیسم را همچنین به خوبی می‌توان در اشکال متنوع تحول کشورهای بلوک شرق از ساختار سوسیالیستی به نئولیبرالیسم مشاهده

کرد. روند نئولیبرالیسم در کشورهای اروپای شرقی به شکل متفاوتی پیش رفت. در برخی این تحول بسیار آرام و بدون گستاخ به واقعیت نشست. در برخی دیگر با تنشهای پیچیده و در دسته‌ی سوم مثل یوگسلاوی که تنشهای خشونت آمیز قومی شکل گرفت و به جنگ داخلی منتهی شد. در نهایت موفقیت و نا موفقیت این کشورها برای لیبرالیزم کردن اقتصاد و عبور از اقتصاد دولتی برنامه‌ریزی شده به اقتصاد بازار آزاد، با معیارهای واشنگتن سنجیده می‌شد. هر کشور پس‌کمونیستی در اروپا تلاش می‌کرد که خود را با اصول اقتصاد بازار آزاد، خصوصی سازی و مقررات زدایی(19) انطباق دهد. به این اعتبار می‌توان به درستی از تاسیس یک نظم نئولیبرالیستی سخن گفت.

فلیپ تر در این زمینه به پژوهش مهم و تامل برانگیزی که توسط دورته بوهله (20) و بلا گرسکوویتس(21) در باره‌ی جریان‌ها و نتایج ترانسفورماتیون/ تحول گستاخ در کشورهای پسا کمونیستی انجام داده‌اند، پرداخته است.(22) این دو پژوهشگر سیستم‌های اقتصادی این کشورها را در یک مدل سه شاخه‌ای جمع‌بندی و از یکدیگر تفکیک کرده‌اند:

۱. سیستم‌هایی که تمام «نئولیبرال سرمایه‌داری» هستند.

۲. سیستم‌هایی که نئولیبرالیسم در آن تعبیه شده است.

۳. سیستم‌هایی که با نئولیبرالیسم مشارکت‌های معینی دارند.

برای مثال در روسیه و اوکراین، بلاروس و ملدوویں که گسترش نئولیبرالیسم سرمایه‌داری معطوف به بازار آزاد، بسیار پرقدرت بود، نتایج رفم نئولیبرالی بیشتر مشاهده می‌شد.

در روسیه و اوکراین دموکراسی با ثبات شکل نگرفت و الیگارشی مالی در اقتصاد غلبه کرد. از این رو می‌توان این نظم را «الیگارشی نئولیبرالیستی» نامید. (23) وضعیت گستاخ در اتحاد جماهیر شوروی پیچیده‌تر از کشورهایی بلوك شرق انجام گرفت. اصلاحات گورباچف زیر عنوان پروسترویکا و گلاس نوست نه تنها مشکلات سیستم سوسیالیستی را از بین نبردند، بلکه مشکلات جدیدی آفریدند. متخصصان مدام از اصلاح و آینده سوسیالیسم واقعن موجود (که البته این عبارت با تمثیر بیان می‌شد) بیشتر ناامید می‌شدند. آنها پس از مدتی به اصلاحات نئولیبرالیستی و تزهای میلتون فریدمن و مکتب شیکاگو روی آوردند. این تحول به ویژه زیر نظر یگور گایدر، لژک بالچروویچ، و واسلاو کلاوس(24) سه متخصص مؤسسات اقتصادی دولتی، هدایت می‌شد. حتی

با چروویچ با هزینه‌ی دولتی برای مطالعه به نیویورک فرستاده شد تا با مکتب فریدمن از نزدیک آشنا شود. نیویورکر پیش از سقوط اتحاد جماهیر شوروی نوشت: جنگ میان سرمایه‌داری با سوسیالیسم به پایان رسید. کاپیتالیسم پیروز شد. (25)

نائومی کلاین(26) اختلاف نظر در باره‌ی عبارت نئولیبرالیسم را متراffد با خصلت همه‌ی ایدئولوژی‌ها تعریف می‌کند: «ایدئولوژی تغییر شکل می‌دهد، همواره اسم عوض می‌کند و تغییر هویت می‌دهد. میلتون فریدمن خود را «لیبرال» می‌نامید، اما پیروان آمریکایی‌اش، که لیبرال‌ها را حامی هیپرها و مدافعان اخذ مالیات سنگین از ثروتمندان معرفی می‌کردند، تمایل داشتند «محافظه‌کار»، «اقتصاددان کلاسیک» یا «طرفدار بازار آزاد.»، شناخته شوند. در اکثر نقاط جهان، دیده‌گاه اصلی آن‌ها تحت عنوان «نئولیبرالیسم» شناخته می‌شود اما اغلب «تجارت آزاد» یا «جهانی سازی» نیز نام گرفته‌اند. از نیمه‌ی دهه ۱۹۹۰ نهضت فکری طرفدار فریدمن - بنیاد هریتیج، انستیتوی کتو، انستیتوی آمریکن انترپرایز - خود را «نو محافظه کار» نامیدند. (...). همه‌ی این اشکال مختلف ظهور یعنی «نئولیبرالیسم»، «جهانی سازی»، «نومحافظه‌کار»، «اقتصاد آزاد» در تعهد به خط مشی تثلیث مشترکند. این تثلیث عبارت از: حذف حوزه‌ی عمومی/ دولتی، آزادی عمل کامل شرکت‌ها، کاهش شدید خدمات رفاهی و اجتماعی.

نائومی کلاین در ادامه اضافه می‌کند: «البته فریدمن جنبش را تلاشی برای آزاد کردن بازار از چنبره‌ی دولت تصویر می‌کرد. در هر کشوری که ظرف سه دهه گذشته سیاست‌های «مکتب اقتصادی شیکاگو» پیاده شده است، آنچه به منصه‌ی ظهور رسیده، یک ائتلاف قدرتمند حاکم بین چند شرکت بسیار بزرگ و طبقه‌ای از سیاستمداران بسیار ثروتمند بوده است. در حالی که مرز بین دو گروه نامشخص و دائم متفاوت بوده است. گروه میلیارهای بخش خصوصی در ائتلاف مورد اشاره در روسیه "الیگارشی" ، در چین "شازاده‌ها" ، در شیلی «پیرانا» و در ایالات متحده‌ی آمریکا «چنی»، نامیده می‌شوند. این گروه‌ها برخلاف ادعایشان برای آزاد کردن بازار از دست دولت، از نظر سیاسی و گروهی با هم ادغام شده‌اند و به یکدیگر نان قرض می‌دهند تا حق تصرف و به جیب زدن منابع ذیقیمت ملی را به چنگ آورند، از میدان‌های نفتی روسیه گرفته تا اراضی اشترانکی چین تا قراردادهای بازسازی انحصاری و غیر مناقصه‌ای در عراق.» (27)

«الیگارشی نئولیبرالیستی» در ایران را آقازاده‌ها نماینده‌گی می‌کنند. آقازاده‌ها میلیارهایی هستند که یا از طریق خویشاوندی و

یا همدستی در باندهای سیاسی و مالی به سیاستمداران قدرتمند پیوند دارند و ثروت‌های دولتی زیر عنوان خصوصی سازی به نام آنها شده است. اخیرن حتاً سهیلاً جلودار نماینده مجلس جمهوری اسلامی از این سیاست بدء بستان و نان قرم دادن در کاست حکومتی جمهوری اسلامی پرده برداشته است: «تحت عنوان خصوصی‌سازی واحدهای تولیدی به نهادهای حکومتی و دولتی و دوستان آنها واگذار می‌شود. بسیاری از کسانی که سرمایه‌دار نامیده می‌شوند از وام‌های بانکی و رانه دولتی برای گرفتن یک پروژه بهره می‌برند، و سپس با حربه‌هایی یک کارخانه را به عرصه ورشکسته‌گی می‌کشانند و از پرداختن مزد کارگران طفره معروند.» (28)

جلودارزاده در ادامه تصريح کرد: «برخی نهادها به دلیل در دست داشتن پروژه‌های حاصل از فروش نفت سهم برده‌اند و بودجه‌های قبل توجهی دارند، یا نهادهای دولتی و حکومتی، یا گاهی اوقات بانک‌ها می‌توانند برخی پروژه‌ها را خریداری کرده و در این عرصه ورود کنند. عده‌ای با وام گرفتن از بانک و نه از سرمایه‌ی شخصی، پروژه‌ها را خریداری می‌کنند؛ این به آن معنا است که دستگاه‌هایی که واگذاری می‌کنند «هم‌دستانی» دارند: تیمی متشكل از افراد داخلی سازمان خصوصی‌سازی و دریافتکننده‌گان وام در خارج از سازمان برای گرفتن پروژه‌ها با هم همکاری می‌کنند.

این را نتخواران برخی واحدهای صنعتی را با وام‌های کلان خریداری می‌کنند و سپس به خاطر نداشتن تخصص و سرمایه قادر به پرداخت حقوق کارگران نیستند. در مواردی دیگر، افراد بعد از خرید واحد صنعتی، ماشین‌آلات آن را می‌فروشند و حقوق کارگران را پرداخت نمی‌کنند و اعلام ورشکسته‌گی می‌کنند، اما وقتی دولت و شورای تامین به ناچار پول می‌دهند تا اعتراضات کارگران را کنترل کنند، مالک دوباره ادعا می‌کند و واحد را پس می‌گیرد.» جلودارزاده کارخانجات نساجی مازندران را یک نمونه از این «رفت و برگشت رذیلانه» دانست.

سرمایه‌داری لیبرال برای پیشبرد و گسترش اقتصاد بازار به اهرم‌های مالی و اعتباری که فرامليتی عمل کنند، نیاز داشت. به این منظور بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را به اهرم پیشبرد هدفهای نئولیبرالیسم در کشورها یی که به دلیل سقوط اقتصادی از پا افتاده بودند، تبدیل کرد.

ارگان‌های اجرایی نئولیبرالیسم

اهم‌های اجرایی پیشبرد اقتصاد بازار آزاد عبارتند از بانک جهانی(29)، سازمان تجارت جهانی(30) و صندوق بین‌المللی پول(31).

ماریا میس(32) در باره‌ی ایده‌ی اولیه‌ی شکل‌گیری بانک جهانی و مواسساتی نظیر آن و تحولشان می‌نویسد: «این مواسسات برای غلبه بر بحران‌های اقتصادی ۳۰ ساله تاسیس شدند و مشی خود را با تکیه بر آرای جان ماینارد کینز(33) تدوین کردند. هسته‌ی تئوری کینز عبارت است از این است که دولت باید در زمان بحران، به عنوان یک کارآفرین وارد صحنی اقتصادی شود و از طریق وام گذاری، سرمایه‌های نوپا و پروژه‌های اقتصادی، واحدهای تولیدی و اقتصادی را حمایت کند تا اشتغال آفریده شود و قدرت خرید و مصرف دوباره به جریان بیفتد. کینز همچنین بر این باور بود که دولت باید با هدف سعادت همه‌ی شهروندان، در واقعیه بازار دخالت کند.

از پایان جنگ دوم جهانی تا بحران نفت در سال‌های ۱۹۷۲-۷۳ سیاست اقتصادی کشورهای اروپایی، همچنین بسیاری از کشورهای در حال توسعه از مشی اقتصادی کینز پیروی می‌کردند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نیز در زمان تاسیس در سال ۱۹۴۴ کامل‌ن از ایده‌های کینز متأثر بودند. این مواسسات نه تصمیمات حکومت‌های دیگر را کنترل می‌کردند و نه اجازه‌ی دخالت در امور داخلی دیگر کشورها را داشتند. (34)

ماریا میس در ادامه مطرح می‌کند: «وظیفه‌ی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در بدو تاسیس، مشارکت در بازسازی اقتصادی اروپای ویران شده در اثر جنگ جهانی دوم و ثبات ارز قدرت‌های بزرگ اقتصادی بود. تشکیلات این مواسسات از ابتدا در واشنگتن قرار داشت. ظاهرن این بوروکراسی‌های پر قدرت بین‌المللی فاقد قدرت سیاسی هستند. بانک جهانی از مبالغی که ۱۸۸ دولت عضو می‌پردازند، تامین مالی می‌شود. اما دولتها یعنی که سهم بیشتری می‌پردازند، نفوذ بیشتری در روند تصمیم‌گیری دارند. طبیعتن در این معادله نابرابر نفوذ کشورهای ثروتمند و در راس آنها ایالات متحده‌ی آمریکا، بیشتر از بقیه‌ی اعضا است. به همین دلیل نیز بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول منطبق با اصل «یک دلار، یک رای» به نفع پر قدرت‌ترین منافع اقتصادی و مالی آمریکا عمل می‌کنند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پس از زمان کودتای نظامی پینوشه در شیلی و پیروزی تاچر در انگلستان ۱۹۷۹ و روی کار آمدن ریگان ۱۹۸۰ در آمریکا، تمام و کمال مش

نئولیبرالیسم را برگزیدند.» (35)

به این ترتیب سرمایه‌داری نئولیبرال پس از سقوط اردوگاه سوسياليسم و عقب نشینی دولت‌های سوسيال دموکراتیک در اروپای غربی به نظام مسلط جهانی تبدیل شد. از آنجایی که بهترین روش شناخت نظام‌های اجتماعی مسلط، بررسی وضعیت اجتماعی و حقوقی گروه‌های مختلف انسانی مثل زنان، سالم‌مندان، توانخواهان، هم‌جنسگرایان، مهاجران است، اکنون به پرسش نخست در این مقاله باز می‌گردیم و وضعیت اجتماعی زنان را در نظام نئولیبرالیسم بررسی می‌کنیم.

زنان، در ساختار نئولیبرالیسم

اقتصاد بازار آزاد در تاریخ پود جامعه رسوخ می‌کند و اشتغال می‌آفریند. اشتغال را تا نهایت خرد و قطعه قطعه می‌کند تا حتاً انجام آن برای یک کودک، یک سالم‌مند یا زن باردار امکان‌پذیر باشد. در این بازار همه گونه اشتغالی یافت می‌شود. زمان اشتغال آنچنان منعطف است که جوینده‌ی کار با هر موقعیتی امکان یافتن کار اجاره‌ای و کار خانه‌گی و کار ساعتی را پیدا می‌کند. در اقتصاد بازار آزاد مقررات و حقوق کار بنا به سلیقه و خواسته کارفرما تعیین می‌شود. قوانینی که ناظر بر حقوق کار کنان باشد، آنها را با بیمه‌های بیکاری و سلامتی در برابر صدمات و فرسوده‌گی‌های اشتغال، حفاظت کند، مبهم و قادر قاطعیت اجرایی هستند. کارفرما هر لحظه که اراده کند، می‌تواند به کار پایان دهد، پرداخت دستمزد را به تأخیر بیندازد، کارکن را به اضافه کاری وادرار کند. برای سازماندهی سودزای نیروی کار موقت، کارآفرینانی وارد صحنه بازار شده‌اند که منحصر به خرید و فروش نیروی کار اشتغال دارند. کارآفرینان بازار نئولیبرالیسم در شرکت‌ها و آژانس‌های مدرن و بیشماری که تاسیس کرده‌اند، نیروی کار منعطف از یکساعت تا تمام وقت را استخدام می‌کنند و نیروی کار آنها را به شرکت‌های متقارن اجاره می‌دهند. درآمد کلان این کار آفرینان، از بخشی از دستمزد نیروی کار اجاره‌ای، کسب می‌شود. کارآفرینان با تشکیل شرکت‌های مشاوره برای نیروهای تحصیل کرده، آژانس‌هایی برای خرید و فروش کارگران نظافت‌چی، نگهبان، مربی کودک، راننده، نجار، آرایشگر در هر گوش و کنار جوامع سرمایه‌داری دفتر و دستکشان را به راه انداخته و با دامن زدن رقابت و تحرک در بازار آزاد، سود کلانی به جیب می‌زند. در چنین وضعیتی درهای بازار کار نئولیبرالی کاملن سخاوتمندانه بر روی زنان به عنوان نیروی کار ارزان و کم توقع گشوده شد. حضور زنان از دهه ۱۹۸۰ در

بازار جهانی کار گسترش بسیار بقهای یا فته است. زنان به ویژه در بخش‌های خدمات به عنوان فروشنده، مربی کودک، کمک آشپز، آموزگار، سرویس‌های تلفنی Call Center، کارگر سرویس‌های بهداشتی. در بخش مراقبت، به عنوان پرستار و منشی دکتر، خدمات خانه‌گی برای نگهداری کودکان و سالمندان، حضور چشم‌گیری دارند.

سرمايهداری نئولیبرال برای دور زدن سدهای مالیاتی در کشورهای اروپایی، بخش بزرگی از سرمایه‌ها را به کشورهایی که علاوه بر نیروی کار ارزان، قادر سیستم مالیاتی هستند، انتقال داد، از جمله به کشورهای شمال آفریقا، شرق و جنوب آسیا و آمریکای مرکزی. در بخش‌های تولیدات صادراتی نساجی، کفشسازی و ابزارهای کامپیوتروی که با ورود سرمایه‌های خارجی در این کشورها پا گرفته‌اند، انبوهی از زنان نیز به بازار کار راه یافتند. سیستم‌های تولیدی چند ملیتی در کشورهای نامبرده عمدتن به اتکای نیروی کار زنان شکل گرفتند. در بنگلادش، زنان ۹۰ درصد کارکنان کارخانه‌های نساجی و لباس دوزی را تشکیل می‌دهند.

اشغال و داشتن درآمد زنان ازسویی موجب سست شدن زنجیرهای پدرسالاری و هم پیوندی آنها با اقتصاد پولی و کار دستمزدی شد و از سوی دیگر گرفتار شدن‌شان در سیطره‌ی روابط طاقت فرسا و استثمارگرانه تولید صنعتی. مزیت نیروی کار زنان در این کشورها به ویژه ارزان بودن نیروی کار و تشكیل نیافته‌گی آنهاست. سرمایهداران چند ملیتی با همدستی دولتهای فاسد در این کشورها، تولید را به سودآورترین روشها پیش می‌برند. آنها نه تنها نیروی کار را به ارزان‌ترین نرخ خریداری می‌کنند، بلکه به امنیت جانی و سلامتی کارگران هم کامل‌بی‌اعتنای هستند. فرو ریختن ساختمان عظیم تولیدی در رانا پلازا Rana Plaza بنگلادش در آوریل سال ۲۰۱۳ که به کشته شدن ۱۱۳۶ و زخمی شدن ۲۰۰۰ کارگر منجر شد، تنها یکی از نمونه‌های سوداندوzi بی‌رحمانه سرمایهداران فراملیتی در کشورهای ورشکسته‌ی اقتصادی بود. در ساختمان هشت طبقه‌ی رانا پلاتزا قریب به ۰۰۰ کارگر که اکثریت آنان را زنان کارگر تشکیل می‌داند، کار می‌کردند.

در این کارگاه‌ها، کالاهای پوشایی برای عرضه کننده‌گان مد اروپا مثل Primark, Benetton, Mango, C&A تولید می‌شد. اغلب قربانیان این فاجعه‌ی بزرگ انسانی تنها نان‌اور خانواده‌های بزرگشان بودند. ابعاد فاجعه به اندازه‌ای بود که کارگزاران سرمایه‌داران نئولیبرال در منطقه، موفق به پنهان کردن آن نشدند. در تحقیقاتی که در محل حادثه و از خانواده‌های قربانیان به عمل آمد، آشکار شد که

کارگران این تولیدی‌های سودآور نه تنها به غیرانسانی‌ترین شکل ممکن استثمار می‌شدند، بلکه از هر گونه بیمه‌ی سلامتی و حوادث نیز محروم بوده‌اند. شدت و گسترش انتقادات در افکار عمومی جهانی، سازمان بین‌المللی کار و بیشماری از سازمان‌های غیردولتی مدافع کارگران در ابعادی بود که سرمایه‌داران فرامليتی ناگزیر به ایجاد تغییرات مثبتی در امنیت محلکار و افزایش دستمزد کارگران تولیدی‌های پوشک در رانا پلاتزا شدند. در سال ۲۰۱۰ حداقل دستمزد برای کارگران این منطقه ۶۰ یورو ماهانه در نظر گرفته شد. (36)

به باور برخی فمینیست‌ها، علیرغم استثمار شدید زنان کارگر در کشورها یعنی که مامن سرمایه‌های نئولیبرالیستی برای کسب سود بیشتر هستند، اشتغال زنان به آگاهی جنسیتی و افزایش مطالبات برابری خواهانه زنان این کشورها منجر شده است.

کریستا ویشریش(37) در بارهی هجوم گسترده‌ی زنان به بازارهای کار به ویژه در جریان بحران مالی ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در آمریکا و اروپا می‌نویسد: «سرمایه‌داری نئولیبرالیسم که در جست و جوی نیروی کار ارزان و کم توقع، بدون تشکل و فاقد آگاهی بر حقوق خود بود، موفق به جذب گسترده‌ی زنان به بازار کار شد. حضور چشمگیر زنان در بازار کار موجب، شکلگیری تصوری در افکار عمومی آمریکا شد که گویا زنان برنده‌گان عصر نئولیبرالیسم هستند و نوعی تعویض نقش اجتماعی میان زنان و مردان انجام گرفته و زنان به نانآور خانواده و جایگزین پدرها به عنوان نانآور شده‌اند. در حالی که به عطش سیری‌ناپذیر سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، مقررات زدایی نئولیبرالیستی که نه تنها حقوقی برای کارکنان قائل نبود، بلکه از آنها اطاعت و انعطاف مطلق را طلب می‌کرد، توجهی نمی‌شد. سیستم نئولیبرالیستی با مقررات‌زادایی بازار کار، مسخ قانون کار و مقدس کردن اصل سود هر بیشتر به هر قیمتی، از ورود زنان به بازار کار نهایت سواستفاده را انجام می‌داد. زنان به دلیل موقعیت دشوارشان در خانواده به عنوان همسر و مادر، به دلیل معذوریت‌های بیولوژیک مثل بارداری و زایمان و پیامدهای آن، ناگزیر به پذیرش همه‌ی مطالبات ناعادلانه بازار کار خشن سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری نئولیبرال با خرد کردن کار به واحدهای کوچک (Mini Job)، امکان اشتغال محدود، فصلی، ساعتی و منعطف را برای زنانی که به دلیل مسؤولیت‌های خانواده‌گی امکان تقبل کار تمام وقت را ندارند، به وجود آورد. در این رابطه هر گونه مسؤولیتی برای تدوین قرارداد کار، بیمه و خسارت‌های ناشی از کار را حذف کرد.» (38)

کریستا ویشتريش اضافه می‌کند که در اتحادیه‌ی اروپا ۷۵ درصد مشاغل دشوار و کم در آمد، نیمه وقت، فصلی، قادر بیمه‌های اجتماعی، توسط زنان انجام می‌گیرد. در بخش خدمات که از الزامات اصلی آن انعطاف بسیار بالا است، حضور زنان بسیار چشمگیر است، از جمله مشاغل غیررسمی، کار اجاره‌ای، کارهای ساعتی که منطبق با خواست کارفرما تعیین می‌شوند، بدون بیمه‌های درمانی، بیکاری و بازنیسته‌گی. از سوی دیگر در جوامع سرمایه‌داری مدام تدابیر و پروژه‌های زیر عنوان پیوند اشتغال و زندگی خصوصی خانواده‌گی ارایه می‌شود تا علاوه بر تبلیغ تشکیل خانواده و بارداری، مادران را به بازار نئولیبرالیستی جذب کنند، بازاری که بر مبنای آن اشتغال نیمه وقت، فصلی، بدون قرارداد و بدون بیمه‌های اجتماعی توسط زنان و مادران مجرد انجام شود و سودزا بی را افزایش دهد.

شکافهای جنسیتی در بازار کار اروپا (Gender Gap)

شکافهای جنسیتی در بازار کار که همچنان در جوامع اروپا بی پا بر جا هستند، عبارتند از: شکاف میان اشتغال و کیفیت شغلی، شکاف میان دستمزد و حقوق بازنیسته‌گی، تقسیم نابرابر مشاغل مراقبتی / Care و موقعیت‌های مدیریتی. مهم‌ترین علت این شکافهای جنسیتی در بقای فرصت‌های نابرابر برای ورود زنان به منابع و فناوری‌های مدرن است. فرصت‌های نابرابر به معنای عدم تعادل تقسیم امکانات میان زنان و مردان از بدو تولد است. زمینه‌های این شکافهای جنسیتی را می‌توان از جمله در بقای الگوهای جنسیتی مردانه / زنانه از بدو تولد و فقدان حمایت و ارزشگذاری اجتماعی زنان برای زمان‌های طولانی غیبت آنها از بازار آموزش و اشتغال به دلیل بارداری و مسؤولیت نگهداری از کودکان مشاهده کرد.

در نتیجه علم رغم حضور فعال زنان در مراکز آموزشی و بازار کار، شکاف میان اشتغال زنان با مردان در مقیاس جهانی بالغ بر ۲۶ درصد و شکاف دستمزد در سطح جهان به طور متوسط ۲۱ تا ۳۱ درصد است. در جاهایی که این شکاف کاهش یافته است، به دلیل افزایش حقوق زنان نبوده است، بلکه به دلیل کاهش دستمزد کارکنان مرد بوده است. بر اساس اظهارات سازمان بین‌المللی کار ILO در سال ۲۰۱۶ این شکاف در ۷۰ سال آینده تدریجی کاهش خواهد یافت.

در اتحادیه‌ی اروپا شکاف هشدار دهنده ۳۹ درصدی میان حقوق بازنیسته‌گی مردها با زنان وجود دارد. این شکاف موجب فقر زنان در زمان بازنیسته‌گی می‌شود. این شکاف نیز از تقسیم جنسیتی بازار کار

سرچشمه میگیرد. به طور کلی زنان در سراسر جهان همچنان به قشر کارکنان فقیر تعلق دارند، یعنی کسانی که علیرغم اشتغال در فقر زنده‌گی میکنند و به دلیل اشتغال در بخش‌های غیر رسمی قادر نشانند و هستند و قدرت دفاع از موقعیت ضعیف خود در بازار کار را ندارند. از سوی دیگر مشاغل دشواری همچون پرستاری در بیمارستانها و خانه‌های سالمندان عمدتن مشاغلی زنانه محسوب میشوند و در شمار کارهای کم درآمد قرار دارند.

نکاتی در باره‌ی مشاغل مراقبتی

چرخش و سودآوری اقتصاد فقط توسط کار دستمزدی و استفاده از منابع طبیعی حاصل نمیشود، بلکه همچنین از طریق بهره‌وری از مشاغل مراقبتی در کودکستانها، خانه‌های سالمندان، بیمارستانها و مشاغل مراقبتی خانه‌گی که وجه مهمی از بازتولید اجتماعی را انجام می‌دهند. مشاغل مراقبتی که عمدتن توسط زنان انجام میشوند، پیششرط اجتنابناپذیر اقتصاد، مالی، کالایی و بازار هستند.

مشاغل مراقبتی تدریجن در بخش خدمات انتگره شده‌اند و در چارچوب اصول بهره‌وری، و رقابت قرار گرفته‌اند. اشتغال در این بخش کم درآمد نه تنها دارای وجهی اجتماعی مناسبی نیست، بلکه از آنجایی که آموزش دادن، غذا دادن به نوزادان و بیماران را نمیتوان سرعت داد، این مشاغل «تولیدی» و سودآور هم نیستند. ثمره و سود مشاغل مراقبتی در ارزش‌های غیراقتصادی مانند رضایت و همبسته‌گی اجتماعی نهفته است. در نتیجه، در این بخش از مشاغل اجتماعی، مدام بحران‌های متنوع بازتولید سر باز میکنند که در نابرابری رشد یا بندی اجتماعی، در وضعیت کمبود نیروی کار در بخش مراقبت از سالمندان، کمبود کودکستانها و در فرسوده‌گی شغلی و افسردگی به عنوان بیماری‌های توده‌ای جلوه‌گر میشوند. اعتصابهای کودکستانها و پرستارها در آلمان نمونه‌ی بارز این نارضایتی است.

در سالهای اخیر کارکنان کودکستانها و بخش‌های پرستاری با سازماندهی اعتصابهای عمومی به وضعیت شغلی نامناسب خود اعتراض کردند و علاوه بر خواست افزایش دستمزد، خواهان ارزشگذاری اجتماعی شایسته برای این مشاغل شدند. (39)

زنان، بازنشده‌گان یا برنده‌گان نئولیبرالیسم؟

وضعیت زنان در سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال بیان‌گر یک تناقض است.

از سویی ورود زنان به بازار کار و رهایی از چهار دیواری کار خانه‌گی، چشم‌اندازهای دیگری مثل استقلال اقتصادی و عدم وابسته‌گی به درآمد خانواده‌گی را در برابر آنها می‌گشاید. عدم استقلال و وابسته‌گی اقتصادی زنان همواره در طول تاریخ موجب اسارت جنسیتی زنان به مردان بوده است. در حالی که اشتغال و عدم وابسته‌گی اقتصادی، نقش موثری در کسب آزادی‌های فردی و رشد مستقل فردیت انسانی زنان داشته‌اند. حکم تاریخی انگلستان در باره‌ی اهمیت استقلال اقتصادی زنان برای برابر حقوقی اجتماعی آنها همچنان در این عصر صادق است.

«رهایی زن و برابری او با مرد غیرممکن است، و تا زمانی که زن از کار مولد اجتماعی برکنار بوده و محدود به کار خانه‌گی یعنی خصوصی باشد، چنین می‌باشد. رهایی زن فقط هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند که در حد وسیع در تولید، در مقیاس اجتماعی سهیم شوند، و هنگامی که تکالیف خانه‌گی فقط جزیئ از توجه آنها را لازم داشته باشد. و این فقط در نتیجه صنایع بزرگ مدرن ممکن شده است که نه تنها شرکت زنان را در تولید میسر می‌سازد، بلکه عملن آن را لازم دارد و به علاوه می‌کوشد که کارخانه‌گی خصوصی را نیز به یک صنعت عمومی مبدل سازد.» (40)

از سوی دیگر تجربه‌ی استثمار، خشونت جنسیتی، بی‌عدالتی در محیط کار فرساینده و خرد کننده است. گرچه این تجربیات در دراز مدت به آگاهی اجتماعی، به رشد هم‌بسته‌گی و تشکل‌یابی منتهی می‌شود، اما بخشی از رهروان این روند طاقت‌فرسا و طولانی از پا می‌افتد، بخشی جذب سیستم متکی بر استثمار می‌شوند و در خدمت بازتولید استثمار زنان قرار می‌گیرند و بخش دیگر به آگاهی معرسند و از طریق تشکل‌یابی در برابر سیستم ناعادلانه مقاومت می‌کنند. به این اعتبار نمی‌توان زنان را برنده‌گان سیستم اقتصاد بازار آزاد نئولیبرالیستی قلمداد کرد. اما نمی‌توان بر بازنده‌گی مطلق آنها نیز حکم داد. زنان اکنون علیرغم بر دوش کشیدن تبعیض‌های جنسیتی و اجتماعی، در مقایسه با گذشته برگهای برنده‌ی بیشتری برای رهایی از سلطه‌ی سخت جان پدرسالاری و مبارزه برای کسب حقوق اجتماعی برابر، در دست دارند.

زیرنویسها :

منبع : -1

<https://www.ilo.org/berlin/arbeitsfelder/frauen-in-der-arbeits>

- 2 - (Friedrich August von Hayek (1899-1992

3- انجمن مون پلمرن: (Mont Pelerin Society) سازمانی بین‌المللی است مشکل از اقتصاددانان (شامل ۸ برندهٔ نوبل اقتصاد)، فیلسوفان، تاریخدانان، روش‌گران، رهبران کسب و کار و دیگر هاداران لیبرالیسم کلاسیک. بنیان‌گذاران آن عبارتند از فردیش هایک، کارل پوپر، لودویگ فن میزس، جرج استیگلر و میلتون فریدمن.

این انجمن در ۱۰ آوریل ۱۹۴۷، در کنفرانسی که فردیش‌ها یک ترتیب داده بود، توسط ۳۹ محقق تشکیل شد. در آغاز، قرار بود نام آن انجمن اکتون-توکویل باشد، اما با اعتراض فرانک نایت و پیشنهاد لودویگ فن میزس، نام محل برگزاری کنفرانس را، که افامتگاهی است در سوئیس، بر آن نهادند.

(4) فریدریش آوگوست فون هایک: Friedrich August von Hayek زادهٔ ۸ می ۱۸۹۹ در وین (اتریش)- مرگ ۲۳ مارس ۱۹۹۲ در فرایبورگ (آلمان). او به عنوان یکی از بزرگترین اقتصاددانان و فیلسوفان سیاسی سدهٔ بیستم شناخته می‌شود. هایک مخالف سوسیالیسم و یکی از نظریه‌پردازان لیبرالیسم اقتصادی و بازار آزاد بود و به ویژه به عنوان یکی از نماینده‌گان نولیبرالیسم پس از جنگ جهانی دوم شهرت دارد. هایک در سال ۱۹۷۴ موفق به دریافت جایزهٔ نوبل اقتصاد شد. هایک مهم‌ترین اثر خود را زیر عنوان *The Road to Serfdom* (راهنی به سوی برده‌گی) در سال ۱۹۴۴ تدوین کرد. این کتاب همچنان راهنمایی‌گذاران طرفداران نئولیبرالیسم در جهان است.

Friedrich A. Hayek, *Der Weg zur Knechtschaft*. 2014- Lau- 5
Verlag & Handel KG, Reinbek/München. S. 20

- 6 - فرانسوی: *Laissez-faire*، به معنای «بگذار بکنند»، کنایه از این‌که دولت نباید در کار شهروندان دخالت کند.

- 7 - . Friedrich A. Hayek, *Der Weg zur Knechtschaft*, S. 36

- 8 - همانجا . ص. ۴۹

- 9 - همانجا . ص. ۵۱

- 10 - همانجا . ص. ۵۱

- ۱۲- نائومی کلاین، دکترین شوک، ترجمه مهرداد(خلیل) شهابی- میرمحمود نبوی، تهران: کتاب آمه ۱۳۸۹ - ص. ۱۸ و ۱۹

Philip Ther, *Die neue Ordnung auf dem alten Kontinent, -13 Eine Geschichte des neoliberalen Europas*, Suhrkamp Verlag erste Ausgabe 2016, S. 48

- ۱۴- میلتون فریدمن: Milton Friedman ۱۹۱۲-۲۰۰۶ آمریکایی. اثر معروفش: کاپیتالیسم و آزادی. Philip Ther, ebd - 15

- ۱۶- بنیاد هریتج: The Heritage Foundation اندیشکدهی محافظه کار آمریکایی مستقر در واشنگتن، دی.سی.

Philip Ther, a.a.0, S. 24-25 - 17

. ۱۸- همانجا .

- ۱۹- مقررات زدایی: قانونزدایی در پنهانهای خاصی چون حقوق کار و همچنین محیط زیست است.

- ۲۰- Dorothee Bohle: پروفسور علوم سیاسی در دانشگاه مرکزی اروپا- بوداپست/مجارستان

- ۲۱- Béla Greskovits: پروفسور روابط بین‌المللی در دانشگاه مرکزی اروپا - بوداپست/مجارستان

. Philip Ther, a.a.0 [-22](#)

۲۳- همانجا ، صفحه ۳۵

, Jegor Gaidar, Leszek Balcerowicz, Vaclav Klaus - 24

۲۵- همانجا . ص. ۵۶

- ۲۶- نائومی کلاین: Naomi Klein ((روزنامه‌نگار)) متولد ۱۹۷۰ اجتماعی کانادایی است که به ویژه به دلیل تحلیلها و نقدها یش بر جهانی‌سازی شرکتی (corporate globalization) شهرت پیدا کرده است.

- 27- دکترین شوک ظهور سرمایه‌داری فاجعه، نائومی کلاین، ترجمه‌ی مهرداد (خلیل) شهابی- میرمحمود نبوی، تهران انتشارت آمه ۱۳۸۹ - از صفحه ۳۴ تا ۳۶

- 28- منبع: <https://www.radiozamaneh.com/489430>

World Bank - 29

World Trade Organization - 30

International Monetary Fund - 31

Maria Mies - 32. جامعه‌شناس، پژوهشگر اجتماعی و استاد دانشگاه در آلمان. او در زمینه مسائل زنان، محیط زیست و کشورهای در حال توسعه تأثیرگذار است که دارای اهمیت بین‌المللی هستند. ماریا میس همچنین با شبکه زنان مبارزه علیه گلوبالیسم و نیز Attac فعالیت می‌کند.

(John Maynard Keynes (1883-1946 - 33

Maria Mies, Globalisierung von unten, Der Kampf gegen die - 34 Herrschaft der Konzerne, Europäische Verlagsanstalt Hamburg 2002, S.64

. 35- همانجا . 71-73

منبع: - 36
<https://www.bpb.de/politik/hintergrund-aktuell/268127/textilindustrie-bangladesch>

- 37- کریستا ویشتریش (Christa Wichterich) جامعه‌شناس و مدرس در دانشگاه بازل (سوئیس)

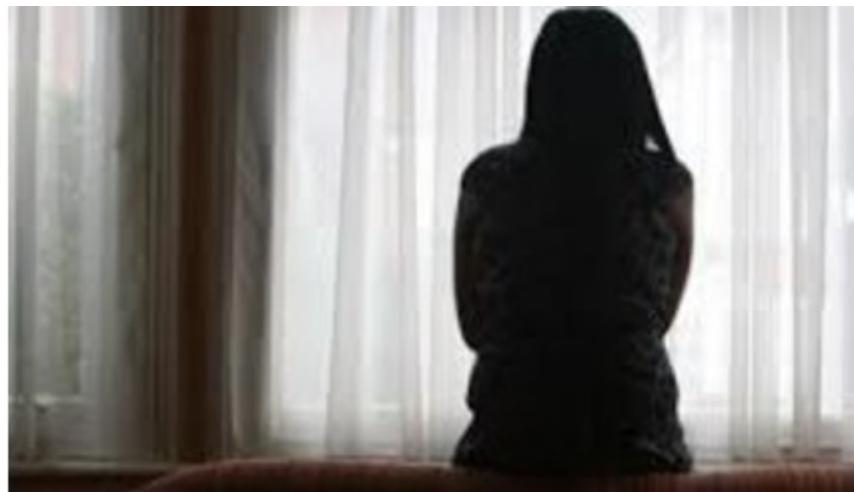
منبع: - 38
<https://www.labournet.de/wp-content/uploads/2017/05/wichterich-Z110.pdf>

منبع: - 39
<https://www.labournet.de/wp-content/uploads/2017/05/wichterich-Z110.pdf>

۴۰- منشا خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت، فردریک انگلس، ص ۱۴۰

منبع اصلی: نگاه نو، شماره ۱۲۴

هیچکس نا موس هیچکس نیست!



فاضل غیبی



- سارا رخسانی پانزده ساله باردار با ضربات چاقو توسط همسرش در زاهدان به قتل رسید.

- رومینا اشرفی سیزده ساله در تالش پدرش با داس سر او را برید.
 - پروین پالانی پانزده ساله در سرپلذهاب با روسربی توسط برادرش خفه شد.
 - فاطمه محمدی در سرپلذهاب با شلیک گلوله به دست همسرش به قتل رسید
 - فاطمه بريحی نوزده ساله در آبادان به دست همسرش سربریده شد.
 - ریحانه عامری بیست و دو ساله در کرمان پدرش با تبر سر او را از بدن جدا کرد.
-

پس از دو سده، آش دستپخت ملایان این روزها آماده شده است، تا بصورت رواج قتل‌های ناموسی به دنیا نشان دهد که هم آن فخر فروشی‌ها دربار فرهنگ والی ایرانی یاوهای بیش نیست. نه آنکه گذشتگان ایرانیان از چنین فرهنگی برخوردار نبودند، بلکه ما امت اسلام‌زده امروزه به چنان مفاکی در غلطیده‌ایم، که دیگر آیندگان آنان نیستیم.

حال اگر بپرسیم، دو سه نمونه قتل‌های ناموسی چه ربطی به اوضاع کلی کشور دارد، پاسخ این است که آنها نه فقط رویدادهایی اتفاقی، بلکه با توجه به توحش به نمایش گذاشته شده، سقوط مدنی و اخلاقی جامع ایران را نشانه گذاری می‌کنند و برای درک آن کافی نیست، فقط انگشت اتهام را به سوی وحشیگری و فساد ملایان حکومتگر بگیریم، بلکه باید در پی روندهایی در دوران معاصر ایران بود، که سبب سقوط مدنی ایران در دو سد گذشته شدند.

این سقوط را در تاریخ معاصر برای نخستین بار میرزا آقاخان کرمانی درک کرد. او که شاهد کشтар فجیع با بیان در تاستان ۱۸۵۲م. در کوچه و بازار تهران گشته بود، نوشت:

«کجا یند پیشینیان ایران که سر از دخمه بردارند و ببینند خوی زشت شترچرانان عرب، چنان در نهاد ایرانیان رخنه کرده که ریختن خون را بسیار مبارک می‌پندارند...» (۱)

نکته مهمی که از نظرها دور مانده، اینستکه در گذشته در طول قرنها حتی در سای شاهان «آدمخوار» صفوی نیز قتل‌های فجیع تنها بدست ملایان و یا حکام رخ می‌داد و با آنکه اکثریت مردم ایران دیگر

ظاهراً مسلمان شده بودند، اما پس از هزار سال هنوز هم بر موازین اخلاقی و رفتار ایرانشهری می زیستند و تازه در دو سدۀ گذشته در برابر تهاجم فرهنگی شیعه‌گری عقب‌نشینی کردند.

این شاهان شیعۀ صفوی بودند که «رسوم قبایل چادرنشین ترک آسیای میانه» را بدین صورت رواج دادند، که همواره گروه چهل نفری از آدمخوارانی را همراه داشتند که به اشاره‌ای « مجرمان را زنده زنده می خوردند ». تا اوایل دوران قاجار نیز فقط ملیان بودند که مخالفان خود را به قتل می رساندند. چنانکه بنا به گزارش تاریخی، در زمان فتحعلی‌شاه، محمدعلی بھبھانی (1802-1732م.) حاکم شرع کرمانشاه و بزرگ خاندان حکومتگر بھبھانی، معصوم علی‌شاه، رئیس صوفیان، را بدست خود به قتل رساند و جسدش را به رود قره‌سو انداخت.

بنا براین شگفتی آقاخان کرمانی از کشتار وحشیانه و گسترده با بیان بی‌دلیل نبود، زیرا تیراندازی دو جوان باشی به ناصرالدین‌شاه، در واقع بھانۀ لازم برای حملۀ ملیان به با بیان بود که تابحال در برابر گرایش گسترده مردم به «مهدی موعود»، بساط خود را در حال برچیده شدن می دیدند و اینک می توانستند در سایه خشم دربار، نه تنها از با بیان، بلکه از همۀ مخالفان و رقیبان خود نیز انتقام بگیرند.

این آغاز روندی بود که در تمامی دوران پنجاه سالۀ ناصری ادامه یافت و به تسلط کامل ملیان بر جامعۀ ایران و گسترش فرهنگ انسانکش شیعی منجر شد. بدین سبب نیز برای اغلب تاریخ‌پژوهان چیستاني است که چگونه از درون چنین جامعه‌ای انقلاب مشروطه پدید آید؟ البته آنان یا نخواسته اند و یا نتوانسته اند در ساختار جامعۀ شیعه زده ایران وجود دگراندیشان مذهبی را ببینند، که هرچند تاریکترین دوران ایران را در زیر فشار ملیان می‌گذرانند، اما مبارزه آنان برای بقا در واقع پاسداری از فرهنگ مشترک ایرانشهری نیز بود. گرچه ملیان می کوشیدند اقلیت‌های زرتشتی، یهودی و ارمنی را در محلاتی گردآورند تا از دیگر ایرانیان جدا باشند، اما وجودشان با رفتار و کرداری متفاوت از شیعیان، نه تنها از سقوط ایران به اعماق توحش کامل جلوگیری نمی‌کرد، بلکه با احیای فرهنگ ایرانشهری زمینه را برای رویداد انقلاب مشروطه فراهم آورد.

ارزش واقعی جامعه در میزان رشد اخلاق اجتماعی و موازین مدنی است، که مزهای رفتار فرد را تعیین می کند و درونمایه اصلی آن

میزان نیکخویی فردی و مسالمت جویی اجتماعی است. درست است که در کشورهای پیشرفته نیز گاه و بیگانه کسانی به جنایات حیرت انگیزی دست می‌زنند، اما آنان بیماران روانی هستند، درحالیکه در کشورهای جهان سومی خشونت و انتقام‌جویی نهادی اجتماعی است که بطور روزمره توحش فردی و جمعی را تأثیر و تشویق می‌کند.

نکته مهم تاریخی در دوران قاجار این است که بیشک اگر در آن زمان که ملایان جامعه را در قبضه قدرت خود داشتند، می‌توانستند خوی شیعی را به روینای انحصاری جامعه بدل کنند، ایران هرگز قادر نمی‌بود، از آن مفاک تاریخی بیرون بیاید و هیچگاه انقلاب مشروطه پدید نمی‌آمد. برای درک مطلب باید گسترده‌تر دید و به دگراندیشا نی نظر کرد که با کمیت چند درصدی در حاشیه جامعه، همان ارزش‌ها بی را پاسداری می‌کردند که بخش بزرگ ایرانیان به ظاهر مسلمان شده نیز بدان پایبند بودند. بنا براین حتی در دوران سیاه قاجار نیز در اکثر ایرانیان همچنان راستی در گفتار و خشونت پرهیزی در رفتار، نهادینه بود.

مثلاً اگر بپرسیم که چگونه در آغاز دوران پهلوی خشونت و خونریزی‌های گذشته تا حد زیادی از فضای فرهنگی جامعه ایران رخت بربرست و تا پایان این دوران هرچه بیشتر جای خود را به تفاهem و همزیستی میان هم ایرانیان می‌داد، شکی نیست که این را تنها مدیون حکومتی نیستیم، که خود ابزار بگیر و ببند بود، بلکه در درجه نخست بدین علت که اقلیت‌های مذهبی می‌توانستند با استفاده از آزادی‌ها بی‌بسابقه، بر فضای فرهنگی و اخلاقی جامعه اثر بگذارند و پذیرای رفرم‌های اجتماعی (مانند رفع حجاب زنان) باشند.

بدین ترتیب ایرانیان بخوبی می‌توانستند با تکیه بر فرهنگ تاریخی خود تاریک اندیشه و خشونت فزاین ملایان را بطور بازگشت ناپذیر براندازند، اما متأسفانه دو عامل خارجی و داخلی بر این روند ضربات سختی وارد آورده‌اند:

— برای شناخت «عامل خارجی» باید به دوران قاجار بازگردیم و بینیم که جنبش با بی‌با سرکوب وحشیانه و روزمره از میان نرفت و پیروان آن در دو شاخه ازلی و بهائی با کمیتی بالا در حاشیه جامعه تثبیت شدند. در این میان شاخه بهائی پرشمارتر بود و از یک طرف با احیای فرهنگ ایرانشهری و از طرف دیگر با طرح مطالبه نو، از تأثیر بیشتری برخوردار شد. تفاوت رفتار بهائیان با بابیان چنان بود که از نظر «ادوار براون» نیز پنهان نماند. رأی او در این

باره، چنانکه خواهیم دید، افشاگر سیاست انگلیس در ایران بود. او نوشت:

«بهاءالله جنبه اخلاقی تعالیم باب را بسیار تقویت نمود و بسط داد و... به اتباع خود توصیه نمود که باید کشته شدن را بر کشتن ترجیح دهند... (اما) با بیهای اصلی، بر عکس، مسلکشان بكلی بر ضد این بود، شاید ایشان خود را مظلوم فرض می کردند، ولی در کمال اطمینان و یقین می خواستند که وارث ارض گردند، ایشان کسانی را که مؤمن به باب نبودند نجس و واجب القتل می دانستند...» (2)

آیا جای شگفتی است که ادوارد براون، کارگزار وزارت خارجه انگلیس، بجای آنکه کوشش برای رشد اخلاقی ایرانیان را ستایش کند، با بیانی را می ستاید، که هنوز از اخلاق داعشی رها نشده بودند؟ او با این جمله نشان می دهد که چگونه در دو سد گذشته پشتیبانی انگلیس از ملیان ضامن عقبماندگی فرهنگی و خشونت فزا بی در جامعه ایران بوده است. شاهد آنکه، در تاریخ معاصر هیچگاه مأموران انگلیسی مورد آزار قرار نگرفتند، اما به سال 1829م. به تحریک میرزا مسیح مجتهد، سفارت روسیه در تهران مورد حمله قرار گرفت و بسیاری از جمله، الکساندر گریبادوف، وزیر مختار روسیه، به قتل رسیدند و یا به سال 1883م. امت وحش در روز روشن رابت ایمبری Imbrie نایب کنسول سفارت آمریکا را به «جرائم» آنکه می خواست از سقاخانه‌ای عکس بگیرد به قتل رساند.

— ضربه بزرگ دیگر بر کوشش ایرانیان برای عقب راندن خشونت و خرافات ضربه‌ای «داخلی» بود و به رشد شگفتانگیز جریان چپ در ایران بازمی‌گردد. این جریان اصولاً تنها بدین سبب توانست در جامعه ایران در زیر نفوذ ملیان پا بگیرد، که بسیار زود و سریع دریافت که تنها راه رسیدن به هدف، کرنش در برابر ملیان و تعهد به «احترام به عقاید عامّه» بود. در حالیکه به شهادت کسری اگر جز این بود نه تنها از «آل‌عبا» اجازه فعالیت نمی گرفتند، بلکه سرنوشت دیگر دگراندیشان مذهبی در انتظارشان می‌بود. چنانکه در اوان کار:

“سیدی در اردبیل ...، بر علیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر کرده و مردم را بکشتنشان تحریص نموده، زنها را بنام ارتداد شوهرانشان، از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده...” (3)

همسویی و همدستی کمونیست‌ها با ملیان (که حتی گاهی «منبر خود را

در اختیار ناطقان توده‌ای می‌گذاشتند») رمز موفقیت آنها در گسترش تبلیغات مزورانه «عدالتطلبی و پیشرفت خواهی» در میان نسل جوان ایران بود. بدین ترتیب رشد شگفت انگیز «جنبش چپ» درست به سبب ظاهر آراسته و مدرن آن، ضربه‌ای سخت بر کوشش برای رشد انسانیت در جامعه ایران وارد آورد. خاصه آنکه برخورد حزب توده با مخالفان و دگراندیشان (به نمونه گروه ترور در اطراف خسرو روزبه) دستکمی از برخورد ملیان نداشت. این تازه روش حزب توده بود، که ظاهراً ترور را محاکوم می‌کرد، و گرنه تأثیر عملکرد گروه‌های تروریستی که به نام «چریک‌های فدایی» قتل و ترور را بر پرچم خود نوشته بودند، روشن‌تر از آن است که به اشاره‌ای نیاز داشته باشد.

بنا براین چنانکه نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد، صرفنظر از قدرتیابی ملیان در دو سده گذشته، نه برخورد با «غرب» و نه «جنبش ترقیخواه چپ» و نه حتی شبکه گسترده آموزش و پرورش، هیچیک کمکی به شکست واقعی و ماندگار فرهنگ خشونتطلبی وارد نکردند. از این نظر نیز منطق تاریخی حکم می‌کند، که عقب رفت نسبی فساد اخلاقی و خشونت در سطح جامعه (بویژه در دوران پهلوی دوم) را متناسب با نفوذ اجتماعی پیروان ادیان غیراسلامی بیا بیم.

بدین سبب نیز پس از انقلاب اسلامی کوشش همه‌جانبه ملیان برای راندن پیروان اقلیت‌های مذهبی از ایران با توجه بدانکه آنان کوچکترین مانعی در راه قدرتیابی انحصاری ملیان نبودند نیز شق دیگری بجا نمی‌گذارد از اینکه نفوذ آنان بر جامعه سدی در برابر گسترش ضد فرهنگ شیعی بود و باعث شد که این بار شیعه‌گری در مقابل دیدگان شگفتزده ایرانیان با هم جوانب ضد انسانیاش بر سر اپای جامعه سایه افکند و به جهانیان چهره زشت عقب‌ماندگی کشور را نشان داد. شاخمن این روند به باد رفتن سریع هم دستاوردهای حقوقی زنان بود، که چون در جامعه شیعه‌زده نهادینه نشده بود، با کوچکترین مقاومتی از سوی مردان برخورد نکرد.

برگ برنده دیگر ملیان سیاست‌زدگی توده ایرانی است که دستگاه تبلیغی حکومت اسلامی با هر ترفندی بدان دامن می‌زند و توده را وام‌دارد، بجای پرداختن به مشکلات «پیش پا افتاده» مانند حجاب اجباری، تحکیم و توهین به دگراندیشان مذهبی و حقنه فقه شیعی ... درباره مسائل و بحران‌های بین‌المللی اظهار نظر کند.

ماشا الله آجودانی نخستین فرهیخته ایرانی است که با توجه به سیاست زدگی ایرانیان مطرح نمود، مشکل اساسی جامعه ایران عقب ماندگی

فرهنگی است و بدون حرکتی محسوس در این زمینه، تغییرات سیاسی نقش مثبتی در پیشرفت جامعه نخواهد داشت.

اعتراف می کنم در برخورد نخست با نظرات ایشان در این زمینه، بنظرم رسید که آجودانی با چنین استدلالی گذار از حکومت اسلامی را به آینده ای دست نیافتنی موقول می کند! درحالیکه گذار از حکومتی که هر روز بیش از دیروز ایران را بسوی نابودی کامل به پیش می برد، **وظیفه عاجلی** است که نمی توان آن را به «کار فرهنگی» واگذار کرد!

اما هر روز که سقوط اخلاقی و انحطاط فرهنگی جامعه شیعه‌زده ادامه می‌باشد، این پرسش خود را بیشتر تحمیل می‌کند که تحول سیاسی بدون تحرک مثبت فرهنگی، نه تنها دوای دردهای ایران نیست، بلکه می‌تواند آخرین ضربه بر پیکر موریانه خورد جامعه ایران باشد. البته از ترفندهای مهم حکومت اسلامی نیز همین است که چنان جلوه مزده که تضادهای جامعه ایران چنان عمیق و همه جانبی شده که با از میان رفتن حکومت اسلامی منفجر خواهد شد.

اما چون نیک بیان نمی‌شیم و درک درستی از «فرهنگ» داشته باشیم، به روشنی خواهیم دید که در جامعه‌ای که در آن ناراستی چنان گسترده شده که راستگویی عملی انقلابی است و فساد چنان رونق دارد، که شرم به کیمیایی بدل شده، هیچگاه مردمانی که به دروغ و دورویی خو گرفته‌اند، نخواهند توانست با وجود نارضاوتی فراگیر به همزبانی برسند و در برابر حکومت جهل و جرم دست در دست هم بپاخیزند. بنا براین آجودانی حق دارد، که مبارزه «سیاسی» با حکومت اسلامی، بدون مبارزه فرهنگی، چنانکه چهار دهه گذشته نشان داده است، اصولاً بنیان نیکی نمی‌باشد. بر عکس، در جامعه‌ای که میلیون‌ها ایرانی در نشستهای خانوادگی و میهمانی‌ها با حکومت اسلامی مخالفت می‌کنند، اما نظارت بر رعایت حجاب اسلامی برای وابستگان را نیز **وظیفه خود** می‌دانند، افشاری فرهنگ بیان با نگردنی که بر دو پایه «ناموس» و «غیرت» استوار است، عاجل‌ترین **وظیفه** است.

براستی که هر قدمی در راه بازیافت راستی و درستی اخلاقی، گامی برای گذار از حکومت اسلامی نیز هست. زیرا دمکراسی تنها در جامعه ای می‌تواند استوار شود، که در آن توده به «شهر و ندان» آزاده و مسئولی بدل شده باشد، که به شهامت مدنی از ارزش‌های انسانی دفاع می‌کنند. در چنین جامعه‌ای روابط و وابستگی‌های قبیله‌ای درهم شکسته، هیچکس «ناموس» دیگری نیست، «غیرت» جای خود را به کوشش

برای رشد آزادگی نزدیکان داده است و «حمیت» چیزی نیست، جز استواری در دفاع از دستاوردهای فرهنگی و انسانی.

تیر 1399

(1) میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، انتشارات نیما، ص 180

(2) ادوارد براون، نقطه‌الكاف، میرزا جانی کاشانی، مقدمه

(3) احمد کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟، 1324 ، تهران

زنان زندانی عقیدتی در شرایط کورونا را آزاد کنید!



فراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و چند سازمان دیگر با انتشار بیانیه مشترک زیر از دولتها، سازمان‌های غیر دولتی، روزنامه نگاران، سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی خواسته‌اند که برای آزادی زنان زندانی عقیدتی شناخته شده نامبرده در فهرست زیر و نیز کلیه زندانیان سیاسی دیگر به منظور نجات جان آن‌ها بر دولتمردان ایران فشار وارد آورند.

در شرایطی که کووید ۱۹ جهانگیر شده است، ایران یکی از کشورها بی‌است که قربانی زیانبار ترین و مرگبارترین موارد وقوع این ویروس در جهان شده است. هفته‌ی گذشته، مرکز پژوهش‌های مجلس ایران گزارشی را به قلم کارشناسان مستقل منتشر کرد که بنا بر آن آمار واقعی فوت ممکن است بیش از دو برابر آمار رسمی و آمار مبتلایان ۱۰ برابر آمار رسمی باشد. در صورت تایید این آمار، شمار مبتلایان در ایران بیش از هر کشور دیگری در جهان است. پژوهشی که در دانشگاه معتبر شریف در ایران انجام شده هشدار می‌دهد که آمار فوت، در بدترین سناریو، ممکن است به سه و نیم میلیون تن برسد.

با وجود شرایط فاجعه بار در این کشور، دولت هفته‌ی گذشته کسب و کار را آزاد کرد و وضعیت عادی حمل و نقل عمومی را از سر گرفت. بیم آن می‌رود که این کار به موج تازه‌ای از ابتلا به ویروس دامن بزند.

وضعیت در زندان‌های ایران حتی بدتر از این است. در ماه فوریه (بهمن) سازمان ملل در گزارش نشان داد که شرایط غیر بهداشتی و پرازدحام زندان‌ها در ایران در همان زمان باعث گسترش بیماری‌های عفونی دیگر می‌شد. پیش از آغاز ماه مارس، کووید ۱۹ نیز به این فهرست اضافه شد. در همان زمان، امکانات پزشکی و نظافت در بند زنان زندان اوین، که شمار بزرگی از زندانیان عقیدتی زن در فضایی پر ازدحام و غیربهداشتی در آن به سر می‌برند، به پایان رسیده بود. ۱۹ تن از این زندانیان عقیدتی در اتاقی با تختهای سه طبقه و با فاصله‌ی بسیار کم از یکدیگر زندانی هستند. آنها حتی بیشتر از زندانیان عادی در خطر هستند، زیرا شکنجه، محرومیت از درمان، و بدرفتاری‌های دیگر و اعتصاب غذاهای خود ایشان وضعیت را بدتر می‌کند. بنا به گزارش‌ها، دست کم ۱۰ زندانی در اثر این ویروس در ایران درگذشته‌اند، گرچه کنترل این آمار ممکن نیست زیرا دولتمردان به ناظران خارجی اجازه‌ی ورود به زندان نمی‌دهند.

دولتمردان اعلام کرده‌اند که چند ده هزار از زندانیان «غیر مهم» به منظور کنترل گسترش ویروس بهطور موقت آزاد شده‌اند. تایید این آمار زیاد امکان پذیر نیست و دولتمردان تاکنون از آزاد کردن صدھا زندانی سیاسی سر باز زده‌اند. نظارت قضایی وجود ندارد. این کار بخشی از سیاستی است که هدف مجازات بیشتر زندانیان سیاسی را از طریق نگه داشتن آنها در شرایط خطرناک زندان دنبال می‌کند.

بنا براین، ما از دولتها، سازمان‌های غیر دولتی، روزنامه نگاران،

سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی می‌خواهیم برای آزادی زندانیان عقیدتی شناخته شده‌ی زیر و نیز هر زندانی سیاسی دیگر به منظور نجات جان آنها بر دولتمردان ایران فشار وارد آورند.

زنان زیر مدافعان حقوق بشر، وکلای دادگستری، فرهنگیان، نویسنده‌گان، هنرمندان و فعالان محیط زیست هستند که به شدیدترین حکم‌های زندان در تاریخ ایران محکوم شده‌اند. فهرست زیر شهروندان ایران و شهروندان دوملیتی را در بر می‌گیرد.

زندان اوین:

۱. نسرین ستوده
۲. فریبا عادلخواه
۳. کیلی مور گیلبرت
۴. مژگان کشاورز
۵. صبا کرد افشاری
۶. راحله احمدی
۷. یاسمون آربیانی
۸. منیره عربشاھی
۹. آتنا دائمی
۱۰. نیلوفر بیانی
۱۱. سپیده کاشانی
۱۲. مریم اکبری منفرد
۱۳. سامانه نوروز مرادی
۱۴. نگین قدمیان
۱۵. زهرا زهتا بچی
۱۶. رضوانه خان بیگی

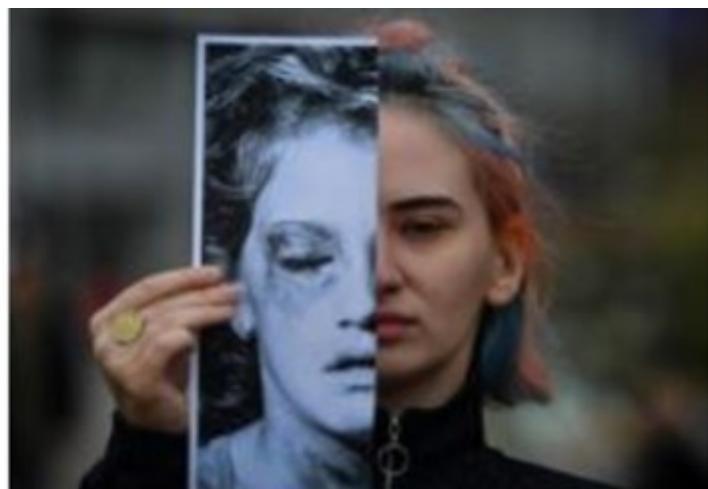
۱۷. الهام برمکی

۱۸. مریم حاج حسینی

۱۹. مریم ابراهیم وند

22.04.2020

قرنطینه، بحران اقتصادی و افزايش خشونت عليه زنان



تنیده شدن محیط بسته با بیکاری، خشونت خانگی را فزونی بخشیده است

پانتهآ بهرامی

شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۹ برابر با ۱۱ آوریل ۲۰۲۰

آمار خشونتها عليه زنان در آمریکا در مقایسه با هفته گذشته، دو برابر شده است

دوران قرنطینه می‌تواند بشدت به خشونت خانگی علیه زنان دامن زند. گزارشها از اکثر کشورهای جهان در همین دو ماهه اخیر، نشان از افزایش خشونت خانگی دارد. علل متفاوتی باعث این فزونی است.

عامل نخست، ماندن در محیط دربسته به مدت طولانی است که تنشها، اختلافها، و تقابل غرورها و اختلاف سلیقه‌ها را افزایش می‌دهد. عامل دوم، نگرانی از وضعیت معيشیت، هراس از آینده، بیکاری و ترس از ابتلا به بیماری واگیر است که آن نیز تنشهای خانوادگی را بیشتر می‌کند. از آنجا که زنان اغلب حلقه ضعیفتر حلقه خانواده و جامعه هستند، بیشتر در معرض تعریض جنسی و جسمی قرار می‌گیرند؛ به ویژه در کشورهایی که مردم و زنان از پشتیبانی‌های ویژه از سوی دولتها برخوردار نیستند. خشونت خانگی در زمان قرنطینه چنان شدت یافته است که به یکی از دغدغه‌ها و اولیت‌های جدی سازمان ملل تبدیل شده است. سازمان بهداشت جهانی شایع‌ترین موارد نقض حقوق بشر در دنیا را از آن زنان میداند، زیرا از هر سه زن یک نفر مورد خشونت جسمی یا جنسی قرار می‌گیرند. در گزارش سازمان ملل تحت عنوان «پیشرفت زنان جهان»، خطرناک‌ترین مکان برای زنان، خانه آنها اعلام شده است. بیش از نیمی از زنانی که به قتل می‌رسند، توسط اعضای خانواده‌های خود کشته می‌شوند.

افزایش ۳۰ درصدی خشونت خانگی در فرانسه

هفته گذشته پلیس فرانسه از افزایش ۳۲ درصدی خشونتهای خانگی علیه زنان خبر داد. تاکنون دو زن (در همین پیوند) کشته شده‌اند. این خبر تکان‌دهنده، دولت فرانسه را واداشت که راهکارها یعنی برای آن جستجو کند. دولت فرانسه ۲۰ هزار شب اتاق در هتل‌های کشور اجاره کرده است تا زنان در دوران قرنطینه بتوانند تحت مراقبت ویژه قرار گیرند. افزون بر آن، مارلن شیابا، وزیر برابر جنسیتی آن کشور، حدود ۲۰ مرکز مشاوره در فروشگاه‌های مواد غذایی ایجاد کرده است تا زنان صمن خرید بتوانند از آن کمک‌ها استفاده کنند و بتوانند از خود در برابر خشونتهای خانگی مراقبت کنند.

هشدار درمورد افزایش قتل زنان در ترکیه

در سال ۲۰۱۹ کارزار «به خشونت علیه زنان خاتمه دهیم»، گزارش تکان‌دهنده‌ای مبنی بر آن که در آن سال ۴۷۴ زن به قتل رسیده‌اند، منتشرکرد. بر مبنای آن گزارش، سه چهارم قربانیان توسط همسران، همسران سابق، برادرها یا مردان خانواده‌شان به قتل رسیده بودند.

این رقم در ده سال اخیر در آن کشور بیسابقه بوده است. به این دلیل، جانان گوللو، رئیس اتحادیه انجمن‌های زنان ترکیه، ضمن اظهار نگرانی از افزایش خشونت‌ها، میگوید: «ترکیه کشوری است که در آن زنان به خاطر تقاضای طلاق به قتل معرضند... ما در کشوری زندگی میکنیم که در آن مردان وقتی از رئیس خود عصبانی میشوند، زنان را مورد ضرب و شتم قرار میدهند.» او از دولت خواسته است تا بسته‌های اضطراری اقدام و پیشگیری را برای زنان فراهم کند. البته تاکنون از سوی دولت و نهادهای دولتی حرکتی برای حمایت ویژه از زنان دیده نشده است. در مورد زنان ترکیه باید به دو مورد دیگر نیز اشاره کرد. نخست، زنانی که به علت خشونت، خانه‌ها را ترک کرده‌اند و تنها یا با کودکانشان زندگی میکنند و به علت شرایط بد اقتصادی و تشدید بیکاری، از پشتیبانی خانواده بی‌بهره‌اند و خود نیز بیکار شده‌اند. دوم، آن که برخی از مردان زندانی که به علت احتمال تکرار حرکات خشونت‌آمیز، به حکم دادگاه میباشد فاصله‌ای را با قربانیان خود حفظ کنند، اکنون به خاطر شرایط فعلی از زندانها آزاد شده‌اند و به خانه‌های خود بازگشته‌اند و این موضوع میتواند به افزایش خشونت در زمانی که آنها مجبورند با هم زندگی کنند، دامن بزند.

خشونت و راه حل خانه‌های زنان آلمان

مجله «اما» چاپ آلمان، می‌نویسد: «این یک موضوع جدید نیست. از هر چهار مرد، یکی همسرش را کتک میزنند. حالا در قرنطینه و در دفتری که در خانه دارد، وقت بیشتری برای خشونت دارد. اما جامعه و سیاست در مقابل چه میکنند؟» وزیر زنان آن کشور، فرانسیسکا گیفی، همراه با إدارات مرتبط با امور زنان در ۱۶ ایالت تصمیم گرفته‌اند زنان را حمایت کنند و آنها را در هتل‌ها و خانه‌های خالی جای دهند؛ هر چند، قبل از کرونا هم این قبیل مکان‌ها مملو از زنانی بود که به پناهگاه نیاز داشتند. وزیر زنان آلمان معتقد است، اکنون جای وقت تلف کردن و موانع بوروکراتیک نیست؛ زنان باید بتوانند خیلی راحت در تماس تلفنی موقعیت خود را توضیح دهند و جایی برای فرار بیابند یا راههای غیرمعمول و بوروکراتیک را تجربه کنند. تجربه نشان داده است که در محیط‌های تنگ، خشونت مردانه افزایش می‌یابد. ۱۲۲ زن تنها در سال ۲۰۱۹ به قتل رسیده‌اند.

در همین چند ماه اول امسال، ۵۱ نفر در آلمان به دست همسران یا همسران سابق خود کشته شده‌اند؛ هر دو روز یک زن. در چنین شرایطی، «خانه‌های زنان» آلمان به کمبود امکانات مالی دچارند. «مرکز اطلاعات خانه‌های زنان»، میگوید: «ما مشکلات زیادی داریم، زیرا

بسیاری از خانه‌های زنان به دلیل کمبود جا افراد جدید را نمی‌پذیرند.» حتی قبل از شیوع کرونا، سال گذشته خانه زنان در شهر بن به ۴۴۲ زن به خاطر نبود جا پاسخ منفی داده است. ایفا رایسه که ۳۰ سال تجربه فعالیت در خانه‌های زنان دارد، معتقد است که احتمالاً بسیاری از زنان به علت هراس از واگیری کرونا به خانه‌های زنان نمی‌آیند. وقتی مردان تمام مدت در خانه هستند، اوضاع خرابتر است و زنان باید بین کتك خوردن و آلودگی به ویروس یکی را انتخاب کنند. اما خبر خوش این است که وزیر زنان، استفاده از هتلها را پیشنهاد داده است و یک هتلدار در تماس تلفنی با خانه زنان در شهر بن، گفته است حالا که اتاقها خالی است، حاضر است هتل را در اختیار زنانی بگذارد که مورد خشونت قرار گرفته‌اند.

افزایش اختلافات خانوادگی در دوران قرنطینه در ایران

آمار اختلاف زوج‌ها در ایران در دوران قرنطینه سه برابر شده است. این خبر را بهزادوحیدنیا، مدیر کل مشاوره و امور روانشناختی بهزیستی ایران اعلام کرده است. در دوران شیوع همه‌گیری بیماری کووید ۱۹، میزان تلفن‌های روزانه زنان به این مرکز از حدود ۱۰۰۰ به چهارهزار تماس افزایش یافته است که نشان از شدت‌گیری مشکلات خانوادگی دارد. فراموش نکنیم که در ایران، همه کسانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند، وضعیت خود را گزارش نمی‌دهند. افزون بر آن، حتی قبل از کرونا نیز بحران اقتصادی، بیکاری و مشکل معیشت روزانه وجود داشته است و شرایط فعلی، می‌تواند زنان را بسیار آسیب‌پذیرتر کند، زیرا از نظر اقتصادی به همسران یا خانواده وابسته هستند. بحران‌های مالی و اقتصادی، همان گونه که در ۲۰۰۸ شاهد آن بودیم، خشونت علیه زنان را افزایش می‌دهد و حالا در وضعیت قرنطینه، تهدیدها و خشونتها علیه زنان بهشدت تشدید شده است.

دو برابر شدن خشونتهای خانگی در آمریکا

بنا بر آمار «زنان مورد خشونت قرار گرفته» که در پورتلند منتشر می‌شود، آمار خشونتها علیه زنان در آمریکا در مقایسه با هفته گذشته، دو برابر شده است. در گزارشی که دکتر «اریکا فراسر» از دوران قرنطینه منتشر کرده است، از تشدید رفتار خشونت‌آمیز در برابر کارگران جنسی در شهر سیاتل، مرکز ایالت واشنگتن، از زمان شیوع کرونا خبر داده است.

سه برابر شدن خشونتهای خانگی در چین

بنابر گزارش ون فاو، بنيانگزار یک سازمان غیرانتفاعی عليه خشونت خانگی در چین، در ماه فوريه خشونتهای خانگی که از سوی زنان گزارش شده است، در مقایسه با سال گذشته سه برابر شده است. بر اساس اين گزارشها، ۹۰ درصد اين خشونتها به دوران قرنطينه برميگردد. در ايالت هوبى، به پاسگاه پليس در فوريه ۲۰۱۹ حدود ۴۷ گزارش داده شده است، در حالی که آمار فوريه امسال ۱۶۲ مورد بوده است. اين تفاوت، دقيقا حاکی از سه برابر شدن موارد خشونت است. افزون بر آن، آلكس ويشنوسکى، مسئول بخش فمینيستى بنیاد روزا لوکزامبرگ، معتقد است که اين افزايش نه فقط به خاطر قرنطينه، بلکه به علت وضعیت بد اقتصادي، کنترل شدید دولتى، و نیز عدم امکان مسافرت و اجبار به ماندن در خانه رخ مىدهد. وضعیت نابسامان اقتصادي که در بحران اقتصادي ۲۰۰۸ رخ داد، نیز ميزان خشونتهای خانگی را بالا بردا. بنابر گزارش «يوكيد»، برخى از خانهای زنان در اين کشور به بخانمانها واگذار شده است. پس از برچیدن قرنطينه در چين که هفته گذشته رخ داد، شمار زوجهای متقارض طلاق نیز به شدت افزايش یافت. است.

پاره نگاهی به سمینار سالانه تشکلهای زنان و زنان دگر- و همجنسگرای ایرانی

آلمان، فرانکفورت

(۱۶ - ۱۴ فوريه ۲۰۲۰)

برگرفته از گاهنامه، نشریه زنان - شماره ۹۷ مارس ۲۰۲۰

پاره‌ای از زنده‌گی ما چرخش لحظه‌های زیبا است. با همیم، مواظب هم هستیم. لحظه‌ها بین که به پایان فکر نمی‌کنیم. به سوی آینده گام‌های کوچک بر می‌داریم. و کلن حضور خوشنگمون رو توی صفحه‌ی دلمان بنویسیم.



جمعه 14 ماه فوریه، ساعت 10 صبح یکی از این لحظه‌ها بود. در یک روز نیمه آفتابی و نیمه ابری، 18 زن هانوفری (اقدس، پرسیما، پروین، زهره، سور، سیما، سیمین، سهیلا، شکیبا، شیرین، کبرا، فری، مرجان، مریم، ملیحه، منیژه، مهری و هما) در بانهوف (ایستگاه مرکزی قطار) هانوفر قرار گذاشته‌اند که برای شرکت در سمینار سالانه «زنان دگر و هم‌جنس‌گرای ایرانی» به فرانکفورت سفر کنند. خوشحالی و لبخند در چهره‌ی همه دیده می‌شد دیدن سیمین پس از سلامتی اش همه را خوشحال کرد. همه هم‌دیگر را بغل کرده و می‌بوسیدند و دوتا دوتا یا چندتایی به سوی سکوی قطار برای سوار شدن روان شدند. آن قدر سرگرم گفت و گو بودیم که گذشت زمان را نفهمیدیم. به محل سمینار رسیدیم پس از نامنویسی و گرفتن کلید اتاق‌ها، به اتاق‌ها رفتیم استراحت کرده و خود را برای کنفرانس آماده کردیم.

موضوع سمینار امسال «راهکارهای زنان در رویارویی با اسلامیسم» بود.

ما در دورانی هستیم که کشمکشها و جنگ‌های گسترده و ویرانگر امپراتوری سرمايه‌داری مالی/ نظامی غرب و روسیه تلاش می‌کنند که آن را به جنگ مذهبی تبدیل کنند. مهم است که ما وارد دام این جنگ مذهبی نشویم. ما با فرار و مهاجرت هزاران زن و بچه رو به رو هستیم که با خطرات عمدی از جمله استثمار جنسی، قاچاق و خشونت رو به رو هستند. فقدان سرپناه، شلوغی اردوگاه‌ها و توالتهای عمومی با امکانات بسیار کم باعث افزایش خطر خشونتهای جنسیتی از جمله خشونتهای جنسی می‌شود. چرا که در هرج و مرج و نبود سیستم‌های حفاظتی، مجرمان با مصونیت می‌توانند اعمال خود را پیش ببرند. گرچه هنگامی که سواستفاده‌ای رخ می‌دهد زنان و دختران به سبب ناآگاهی، کم‌بود منابع و سیستم‌های پیشتبانی درخواست کمک نمی‌کنند. همچنین خانواده‌های فراریان و پناهندگان تحت فشارهای شدید نیز -جزء کسانی هستند که سختگیری‌های بیشتری برای زنان و دختران خود می‌کنند و آنها را در اتاق زندانی کرده یا حتا خشونت به آنها روا-می‌دارند. از سوی دیگر این زنان با ورود به این کشورها، با نژاد

پرستی و راسیسم و بیگانه هراسی و ستیزی نیز رو به رو هستند.

در این شرایط فمینیسم میتواند نقش مهمی در مبارزه با علیق، ارزش‌های اجتماعی و فلسفی دیگرگونه در وضعیت‌های مشترک اجتماعی بازی کند، با نگاهی ژرف به شکل‌های پیچیده‌ی اعمال قدرت و سلطه‌ی مردان بر زنان که به صورت رسمی- غیررسمی و آشکار و پنهان هستی دارد.

اندیشه‌ی فمینیستی در پی ساختن اهداف و راهکارهایی است که به رها بی زنان منجر شود. از این رو از نگاه من مبارزه‌ی ما تنها با اسلامیسم نیست بلکه با جامعه‌ی پدر/ مردسالار است که اسلامیسم یکی از پاره‌های آن است.

برنامه آمیزه‌ای بود از پنج سخنرانی، سه میزگرد و برنامه‌ی هنری و دیسکو.

پس از صرف شام برنامه در ساعت 19 بازگشایی سمینار با متنی از پروین ثقفی آغاز شد. او با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام در رابطه با زنان، در جمهوری اسلامی، پرسش‌ها بی را مطرح کرد که ما چه کردیم و جمهوری اسلامی چه کرد؟ و به گونه‌ای به نقد کنشهای ما زنان در چهال سال گذشته پرداخت و در برابر آن مروری به کارهای جمهوری اسلامی از زمان روی کارآمدن تا امروز انداخت. جنگ و پاکسازی در مدارس و دانشگاه‌ها ایجاد بنیادهای مفتخاری، حضور اسلامیها در آلمان و تمام جهان، از یک سو و مبارزات زنان در رابطه با یک میلیون امضا و جنبش‌های آزادی خواهانه و برابری طلب زنان، زندان و شکنجه و پرتاب شدن به پستوی خانه، فرار کردن به خارج و خارج کشوري شدن از سوی دیگر. سخن خود را چنین اغاز کرد:

«انگار همین پریروز بود. چهارهزار سال پیش که کشتن‌مان به دلیل نافرمانی به دست صاحبان‌مان آزاد بود یا همین پریروز؟ انگار هزار و چهارصد سال پیش بود که خرید و فروش‌مان میکردند. چهارهزار سال پیش یا چهل سال است که گروگان‌مان گرفته‌اند. در افغانستان بود که سراتا پا پوشیده به بازار برده میشدیم یا همین جا در آلمان در شوی اندروی؟... انگار در کوچه‌های زادگاه ما بود که زنان و دختران ما را پنهان میکردند یا در توی مدینه بود؟ نه در همین آلمان همین بغل... ما هم تا توایستیم مقاومت کردیم و سرکشی. هم پیرمان کردند و جوانیهایمان در سیاه چال‌ها پرپر شد. بعضی‌ها هم مبهوت مانده از زیر عبای بقجه‌داران دشنه‌خو گلوله سر درآوردند پشت دشمنان‌شان صف کشیدند، پشت جبهه‌های جنگ. آنجا که باران موشک‌ها نعمت آسمانی بود...»

در سراسر دنیا مدیحه سرایی کردند مذایع بی صله!... چه کارهایی کردند. صندوقهای قرم‌الحسنه، بنیادهای مفتخوری راه انداختند.»

در پایان گفت: «چهل سال زمان گمگشته‌گی حقیقت، پایمالی همهی قرارهای نوشته و نا نوشته‌ی بشری زمان مساوی به شرمی، انفجار واحد اندازه‌گیری ابعاد و حجم زور و خشونت زمان و مکان کش آمدن عرض و طول دروغ تا بینهاست. بیایید زمان و مکان را با هم آب و جارو کنیم تا رهایی راه خود را بیا بد.»

آن‌گاه منیژه به روی صحنه آمد و پس از خوشآمد گویی روند برنامه‌ها را اعلام کرد. پس از آن گرداننده‌گان گروه کاری در مورد درونما یهی کارشان توضیحاتی دادند. سه گروه کاری بود ابتدا یاسمین ندیر مطرح کرد که پژوهه‌ای در دست دارد در رابطه با انقلاب فرهنگی جمهوری اسلامی در مدارس و مایل است که خاطرات و تجربه‌های فردی افراد را بشنود و ثبت کند.

الله امانی گرداننده گروه کاری با نام «بالنده‌گی جنبش زنان درگرو یافتن راه کارهای موثر برای هم‌گرایی، همیاری و همبسته‌گی می‌باشد. بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.»

او سخن خود را این گونه شروع کرد، من، افسانه، مليحه و نورا از آمریکا به عشق دیدار تک تک شما به آلمان می‌آییم. و حس را که در این نشست‌ها دارم هیچ جای دیگر ندارم. من داشتم فکر می‌کردم اگر در این سالیار 150 نفر زن شرکت کرده باشد و هر کدام 30 سال تجربه‌ی سیاسی، اجتماعی داشته باشد می‌شود 4500 سال. چرا ما با این مجموعه‌ی نمی‌توانیم یک صدا، یک حرکت، یک عمل مشترک در سطح جهان جهان و اروپا سازماندهی کنیم. چرا امسال که سال 2020 است و 25 سال از کنفراس پکن گذشته است جمهوری اسلامی یک گزارش 120 صفحه‌ای، با نمودار و شرح و تفسیر ارایه داده و ما واقعیت را می‌دانیم همان وضعیتی است که پروین مطرح کرد و این جمع 150 نفری با تجربیات 40 ساله یک گزارش ساده ده صفحه‌ای هم به سازمان ملل نداده است. علتش چیست؟ و این انگیزه‌ی من در این هم‌صدایی، هم‌گرایی و هماندیشی به این معنا نیست که همه مثل هم فکر کنیم. معلومه که عقاید گوناگون داریم اما چرا نمی‌توانیم با هم دیالوگ داشته باشیم و با هم به طور موثر کار کنیم. من 12 ساله با غیر ایرانی‌ها در این مساله کار کردم. برای حل تنشها در دانشگاه این رشته را خواندم. و اگر من بتوانم این دانش و تجربه‌ای که دارم با دوستانم و شما قسمت کنم شاید بتوانیم موثرتر برای زن ایرانی یک صدای بهتری باشیم. از این

رو این گروه کاری را پیشنهاد کردم. یعنی در باره‌ی کار گروهی و حل اختلاف است و چه گونه اگر کسانی هستند که در گروهی مشکل دارند چه گونه آن را هدایت کنیم.

موضوع گروه کاری سوم با گرداننده‌گی زینب پیغمبرزاده و گلخ جهانگیری «بحث در باره‌ی بازنگری نام سمینار» بود.

گلخ مطرح کرد به سبب آنکه سال گذشته یکی از شرکت کننده‌گان در سمینار مطرح کرده بود که در این سمینار شرکت نمی‌کند برای این که نام سمنیار جنیست او را در برابر نمی‌گیرد از این رو تصمیم گرفته شد که این گروه کاری برای تغییر نام پیشنهاد شود.

نوبت به سخنرانی سورور رسید با نام «اسلامیسم و فمینیسم».

پس از معرفی سورور توسط منیژه او سخن را با شعری از خود شروع کرد.

بر مرز شکننده‌گی

پا می‌گذارم

حس می‌کنم

شناخت

با فروپاشی جهان

همراه شده است

سخن

معناهای کور را

تبليغ می‌کند

و رخدادها

خشونت و جنگ را

سخنرانی او بیشتر روی فمینیسم متمرکز بود چون بر این باور بود که هر نوع دین و اندیشه و فلسفه‌ی مردانه ضد رهایی زن است و سازمان بنیادی سرکوب ریشه در خانواده‌ی پدرسالار و دیگر شکل‌های زنده‌گی در

قالب روابط هرمی و سلسله مراتبی دارد. به این معنا که تمام ادیان و اندیشه‌های پدرسالار از جمله اسلام، سرکوب و ستم بر زنان در ابتدای کار آنها قرار دارد. او سپس به راهکارهایی که فمینیست‌ها با ریشه‌ی ایرانی در جامعه‌ی آلمان علیه پدر/ مردسالاری انجام دادند سخن گفت و راهکارهای پیشنهادی او در رویارویی با اسلامیسم آمیزه‌ای از رویارویی با اسلامیسم، سکسیسم، بنیادگرایی و راسیسم که در اندیشه پدر/ مرد سالار تبلور یافته است، بود. از نگاه او از راه زبان، هنر و ادبیات می‌توان راه کارهایی برای رویارویی با این مجموعه‌ی بالا انجام داد.

او ابتدا توضیح کوتاهی در مورد واژه‌ی اسلامیسم داد که اسلامیسم به معنای اسلامگرایی نیست بلکه به اسلام افراطی گفته می‌شود اصطلاحی از علوم اجتماعی است که ایدیولوژیها و حرکت‌های گوناگون بنیادگرایانه‌ی اسلام سیاسی را در بر می‌گیرد و از دهه‌ی 1970 میلادی در علوم اجتماعی مورد استفاده قرار گرفته است.

اسلامیست‌ها تنها قرآن، سنت و زنده‌گی محمد و اصحاب‌اش را به عنوان سرمشق ارزش‌هایی برای جامعه‌ی امروز معتبر دانسته و می‌خواهند به دوران صدر اسلام برگردند. یکی از ویژه‌گی‌های اسلامیسم تما میت‌خواهی است. و تمام اعمال، رفتار و افکارشان تماماً میت‌خواه (توتالیتر) است. در نتیجه ترور و هراس افکنی از مشخصه‌های حکومت آنهاست.

سپس اسلامیسم را از دیدگاه فمینیست‌های رادیکال مورد بررسی قرار داد و گفت چه‌گونه فمیسنیست‌های رادیکال و رهایی طلب که خودش هم یکی از آنهاست به اسلامیسم نگاه می‌کنند. یکی از ایدئولوژی‌های نظام پدر/ مرد سالار دین‌گرایی است که اسلامیست‌ها در این کاتاگوری-قرار می‌گیرند. در ادامه گفت که گرایش‌های گوناگون فمینیستی، آزادی خواه و رادیکال هر روزه علیه تبعیض‌های پدر/ مردسالارانه که اسلامیسم هم یکی از شکل‌های این تبعیض است، به شکل‌های گونه‌گون مبارزه می‌کنند. اشاره‌ی کوتاهی به چهل سال مبارزات زنان در آلمان کرد. همین سمینارهای سالانه زنان، جنبش‌های مستقل زنان در شهرهای مختلف آلمان، برلین، فرانکفورت، کلن و هانوفر توسط زنان پناهندۀ ایرانی از سال 1981 به بعد به وجود آمد. نتیجه‌اش اسناد سه جلدی از این کنشهاست. ما اسناد و ادبیاتی را پدید آوردیم که بیان‌گر نگاه ما به این پدیده است. اسنادی که به همت و کوشش سیمین نصیری و یاری بسیاری از شما زنان جمع‌آوری و به چاپ رسیده است. زنان ها نوفری در هانوفر 25 سال پیش، همایش و کافه بین‌المللی زنان «لاروزا» را در کارگاه بنا نهادیم. پیش از ما جنبش مستقل زنان و

تشکل در ها نوفر فعالیت می‌کرد. پروژه با نهاد سوآنا مرکز مشاوره برای زنانی که با خشونت خانه‌گی، ازدواج اجباری و تعقیب حقوقی روبرو هستند، به همت سیمین نصیری و یاری زنان ایرانی/ آلمانی ایجاد کردیم. تلفن اضطراری ایالت نیدرزاکسن علیه ازدواج اجباری، در برلین، لزمیگراز- همجنسگرا یان مهاجر و همجنسگرا یان سیاه پوست که پروژه‌ی علیه همجنسگرا ستیزی و نژادپرستی دفتر مشاوره زنان همجنسگرای برلین، با یاری و مسوولیت سعیده سعادت ایجاد شد. نشریه‌ی گاهنامه که فقط زنان در آن می‌نویسند. نیمه دیگر، نشریه‌ی بنیاد و کنش گوناگون دیگر.

در پایان مطرح کرد از راه زبان ادبیات و هنر می‌توان راهکارهایی در برابر فلسفه‌ی پدر /مرد سالار پدید آورد. خانمی هستی ما زبان است که در نتیجه ابژه‌ی فلسفه است. زبان به بودن ما در جهان شکل می‌دهد. همین زبان همواره جامعه‌ی پدر مرد سالار را نیز شکل داده است و به این ترتیب ابژه‌ی سیاست است و دولت و قانون پدر، مردسالار برای تحکیم قدرت خود زبان را به کار گرفته است و دست کاری می‌کند. و ما زنان می‌توانیم با بازنمایی هستی خود و به کار گرفتن این زبان این قدرت و زبان را به چالش بکشیم. و همچنین اسلامیسم را.

از هنر تنانی سخن گفت که بدن زن را به زبان تبدیل می‌کند. از رقص زنان شیلیایی و ترک که با رقص به مقابله با خشونت می‌پردازند. و از ویدا موحدی دختر خیابان انقلاب که تن اجراگر او تنی شد که علیه هویتهای مسلط برخاسته بود. زبان شعر را که گسته و به هم پیوسته نیست را راهی دانست که می‌تواند شکسته شده و علیه زبان پدر/ مرد سالار طغیان کند. بر این باور بود که سروden شعرهایی از تن زنانه یکی از راههای مقابله با حجاب است و زبان تأثیر و اجرا گری را یکی از راهکارهای رویارویی با نظام پدر/ مرد سالار و اسلامیسم. چون می‌تواند حرفهای نگفته‌ی قرنها را بی‌گسته‌گی، پیوسته با فرمهای تازه و شیوه‌های بیانی نوین بیرون بریزند. و مانند بارز آن نمایشنا مهی «تک گویند واژن» ایو انسلر(Eve Ensler) . نمایش به گونه‌ای رویارویی ریشه‌ای با پدر/ مرد سالاری و اسلامیسم را به نمایش می‌گذارد.

سخنرانی در ساعت 21 پس از پرسش و پاسخ به پایان رسید.

با سخنرانی منیره کاظمی با نام «رادیکالیسم راست، اسلامیسم و چالش‌های زنان ایرانی در دیاسپورا» آغاز شد.

ابتدا مهشید پگاهی منیره کاظمی را از زبان خودش این گونه معرفی کرد: «وقتی ایج گرگین از فروغ راجع به شرح و حالش می‌پرسد، فروغ می‌گوید، حرف زدن در این مورد کار بی فایده‌ای است. خوب این یک واقعیتی است هر آدمی وقتی به دنیا می‌آید بالاخره یک تاریخ تولیدی دارد، اهل شهر یا دهی هست، توی مدرسه‌ای درس خوانده، یک مشت اتفاقات معمولی و قراردادی توی زنده‌گیاش اتفاق افتاده... اما اگر منظور از این سوالات به کار آدم مربوط می‌شود که در مورد من شعر است. حال من هم در باره‌ی شرح حال خودم می‌گویم نه نویسنده‌ام، نه پژوهشگر و نه روزنامه‌نگار. اما دوری من از عزیزانم مرا واداشته به چرایی پرت شدم به این گوشی دنیا بیان ندیشم... از 1985 در آلمان به سر می‌برم... و از یازده سپتامبر 2001 پرداختن به توسعه‌ی تاثیرات ضد زن، غیر انسانی و مخرب برای بشریت روزمره‌گی مرا در بر گرفته است.

او سخن‌ش را با مشخصات مشترک رادیکالیسم راست و اسلامیسم شروع کرد و به همکاری‌های مشترک این دو جریان پرداخت و سپس جایگاه ما زنان ایرانی کجا قرار گرفته و چه نقشی می‌توانیم در این میان بازی کنیم. اسلام گرایان قانونگرا و در آخر راه‌کارها را بیان کرد.

مشخصات مشترک میان رادیکالیسم راست و اسلامیسم از منظر او: - هویت جمعی؛ - پاکسازی؛ - خود را در تهدید می‌بینند؛ - و مبارزه دائمی علیه تهدید؛ - نقش قربانی بازی می‌کنند؛ - قبول تئوری توطئه؛ - مسائلی جنسیت.

منیره بر این نظر بود که از نگاه هر دو هویت نقش اساسی دارد و کعبه‌ی آمال آنها گذشته است که باید برای به دست آوردن آن مبارزه کرد. همه چیز را سیاه و سفید می‌بینند، خودی/ غریبه، شیطانی/ الاهی، نژاد برتر/ و نژاد پست... هر چیزی که ایدئولوژی آنها را در معرض خطر قرار می‌دهد باید با آن بجنگند یا مبارزه کنند. هر دو مخالف حق تعیین سرنوشت زنان هستند. در مورد زنان نقش زنان را فقط مادری می‌دانند. و مخالف سقط جنین هستند. اما تفاوتی بین اسلامیست‌ها و راسیست‌ها وجود دارد این است که راسیست در جامعه‌ی لیبرالی غرب خود را در محدوده‌ی کوچکی می‌بینند. اسلامیست‌ها دشمن خود را غرب و ارزش‌های جهانی می‌بینند. اسلامیست‌ها خود را قربانی راسیسم غربی، ضدیت با «اسلام» می‌دانند. و از این طریق از یکسو حس ترحم

غربی را برمی‌انگیزند و از سوی دیگر از سوی جوانان نیرو جمع می‌کنند. راستها خود را قربانی سیاستهای لیبرالی دانسته و معتقدند سیاستمداران و مردم از آنها در برابر اسلامیستها و مهاجران حمایت نمی‌کنند.

در مورد جنسیت فیلمی را نشان داد که مسالمی مردانه‌گی از سوی یک مرد اسلامیست نشان داده می‌شود و آن را با گفته‌های یک فرد مشهور راسیست که او هم از مردانه‌گی حرف می‌زند و شباختهای نگاه آنها را از سویه جنسیت بیان می‌کند. منیره کاظمی براین باور است که مردم آلمان بسیار با راسیستهای افراطی به خوبی آشنا هستند و راه مبارزه با آنها را نیز خوب میدانند. و کتابهای بسیاری در این رابطه منتشر می‌شود. از این رو چون توجه به راسیستهای افراطی در جهان زیاد است ما باید تمرکز خود را روی مبارزه با اسلامیسم بگذاریم چون ما اسلامیسم را با گوشت و پوست خود شناختیم و میدانیم چه گونه رفتار کنیم. از ان جا که غربیها و به طور مشخص آلمانیها شناختی به سان ما ندارند. اگر به قوانین شرع و حجاب و مسائل و مشکلات اسلام اشاره نمی‌شود برای این است که آنها از راه لاپیگری امکاناتی را برای خود در سیاست فراهم می‌کند تا بتوانند بدون هیچ قید شرطی قوانین شرعی خود را در جامعه آلمان اجرا کنند. برای قوانین شرعی خود. او راهکارهایی را که برای این مبارزه پیشنهاد کرد، تشکیل شبکه‌های ارتباطی ایرانی با هدف اطلاع رسانی، واکنش، - یعنی به وقایعی که اتفاق می‌افتد واکنش نشان دهیم، با تهییه نامه های اعتراضی، جمع‌آوری امضا، و... لاپیگری با احزاب سیاسی، چهره‌های هنری و ادبی، ارتباط مستمر با رسانه‌های محلی و سراسری. تشکیل گروه‌های مجازی و گردآوری اعضای غیر ایرانی، با هدف در جریان قراردادن، انعکاس دادن وقایع، مقاولات و تجربه‌های شخصی، جلب و حمایت از تجربه‌های شخصی در مبارزه با اسلامیستها در ایران و دیاسپورا و چاپ آنها به زبان آلمانی و دیگر زبان‌ها. تعین جایزه برای پایان نامه‌هایی که در نقد اسلامیسم نوشته‌اند.

- در رابطه با راهکاری که منیره مطرح کرد این پرسشها به ذهنم می‌رسد:

- مگر ما زنان یک شبکه‌ی بین‌المللی همبسته‌گی با مبارزات زنان ایران نداریم که چند زبانه است. چرا این کنشها را از راه این شبکه انجام نمی‌دهیم. - زبان ارتباطی این شبکه چه زبانی خواهد بود، آلمانی؟ یا انگلیسی چون اگر بخواهیم اعضای غیر ایرانی را گرد بیاورم باید یک زبان مشترک غیر فارسی داشته باشیم. - نیرویی

که این شبکه را اداره می‌کند. چه زنانی خواهند بود. آیا به نیروی متخصص در زمینه‌های مختلف نیاز ندارد؟

- پس بحث و تبادل نظر و استراحت سور اسرافیل و زهره فرها نی سخن رانی خود را با نام «زنان افغانستان در تنگنای صلح و بنیاد گرایی» آغاز کردند.

مانیا مقتدر اداره کننده برنامه‌ی سور اسرافیل و زهره فرها نی را این گونه معرفی کرد که هر دو در افغانستان به دنیا آمده‌اند. سور مدتی در ایران و آلمان نیز زنده‌گی کرده است و هم اکنون در برلین زنده‌گی می‌کند. او در رشته‌ی شرع و حقوق اسلامی تحصیل کرده و مدتی -هم در افغانستان و کیل دادگستری بوده است. سور با مطبوعات و رسانه‌های نوشتاری همکاری دارد تا کنون یک کتاب شعر با نام «اسرافیل در بند» منتشر کرده است.

زهره فرها نی در شهرها و کشورهای مختلف زنده‌گی کرده و تجربه آموخته است. دوره‌ی روزنامه‌نگاری را در ایران گذرانده است و سپس به آلمان آمده و در هامبورگ زنده‌گی می‌کند. یازده سال تجربه‌ی کاری با رسانه‌های چاپی و الکترونیکی دارد.

آنها پیش از شروع سخنرانی عکس‌هایی از زنان افغانستانی پیش از طالبان تا سال 2001 نشان دادند که در بخش‌های مختلف مشغول به کار بودند. پرستاری، راننده‌گی، دانشجو که در کنارشان زنان با حجاب هم بودند که از نگاه زهره بیان‌گر دموکراسی در آن کشور بود. و عکس‌هایی از آیین جمشیدی و نوروز که امروز این جشن‌ها را حرام می‌دانند.

سور اسرافیل با یک پرسش اساسی «چه شد زن افغانستانی به اینجا رسید؟» سخن خود را آغاز کرد. او بر این باور بود که لازم است نخست به تاریخ گذشته بپردازیم تا بتوانیم دوران حال را تحلیل کنیم. او به دمکراسی افغانستان در دهه‌ی 1340 تا اوایل 1370 شمسی اشاره کرد که زنان در این دوران در بخش‌های مختلف اجتماعی فعال بودند. از تحقیقات آنها در مدارس و دانشگاه‌ها، کارکردن در ادارات، رادیو و تلویزیون و گروه‌های ادبی و فرهنگی گرفته تا راننده‌گی همواره در جامعه نقش آفرین بودند. اما به سمت جنگ‌های نیابتی، به ویژه حنگ میان آمریکا و روسیه جامعه افغانستان را به سوی نابودی کشاند. به ویژه آمریکا به تقویت نیروهای رادیکال مذهبی که در پاره‌ای از نقاط افغانستان فعال بودند، پرداخت. اسلام سیاسی گسترش پیدا کرد و

اسلامی‌ها که از گروه‌های مختلف بودند توانستند شوروی را شکست دهند و سبب شکست دکتر نجیب شدند. اما این گروه‌ها به سبب نداشتن برنامه مشخص برای ساختن جامعه‌ای مستقل با هم به مقابله و جنگ پرداختند و طالبان که از حمایت پاکستان، عربستان و آمریکا برخوردار بود قدرت را به دست گرفت. قدرتش به سرعت به سبب اقتصاد سیاه، کشت و فروش مواد مخدر و قاچاق عتیقه ثبت شد. به خاطر امنیتی که به وجود آورده بود مردم به طالبان روی آوردند. اولین کاری که کرد تغییراتی در قوانین افغانستان در تمام زمینه‌ها به ویژه زنان ایجاد کرد: - اجرا کردن آپارتايد جنسیتی؛ - اجباری شدن حجاب زنان با برقه؛ - راندن زنان از اجتماع و جامعه به خانه؛ - جدا سازی زنان از مردان؛ - ایجاد درهای مردانه و زنانه در خانه‌ها؛ - اجباری شدن نماز برای کسانی که در اماکن عمومی بودند؛ - بسته شدن مدارس و باز شدن مکتبهای قرآن و دینی؛ - احباری شدن ریش برای مردان؛ - فقیر شدن مردم، و افزایش فقر و بی‌کاری...

زنان فربانیان اصلی این رژیم شدند و در مقابل فرزندانشان تیرباران شدند. طی هفت سال سلطه‌ی ۹۰ درصدی آنها معیارهای مذهبی آنها از طریق مذهب و منبر در خانواده‌ها به سبب دسترسی نداشتن به امکانات آموزشی در مردم نفوذ کرد. با به قدرت رسیدن حاکمان جدید با کمک و حمایت آمریکا این مساله مطرح شد که آمریکا و حکومت جدید باعث آزادی زنان شدند. و آزادی زنان قبل از طالبان به فراموشی سپرده شد.

نکته‌ی مهم در حال حاضر از منظر سور مذاکرات صلحی است که آمریکا و روسیه با طالبان انجام می‌دهند. و این پرسش را در مقابل ما قرار می‌دهد که وضعیت زنان پس از طالبان چه خواهد شد؟

او زنان افغانستان را به سه گروه تقسیم کرد:

۱- زنان خانه دار که اکثریت زنان افغانستان را تشکیل می‌دهند، نقش اجتماعی در بیرون از خانه ندارند، وابسته به شوهرانشان هستند و - با شیوه‌ی طالبانی با برادر و پدر شوهرشان در یک خانه زنده‌گی می‌کنند. موفق این صلح هستند.

۲- زنان کارمند، دانشجو و تحصیل کرده شهری که در خارج از خانه کار می‌کنند و از نظر سنی اکثرن جوان هستند یا زنانی هستند که شوهرانشان را در جنگ از دست داده‌اند. با آمدن طالبان مخالفند چون بر این باورند که طالبان خواهان تغییر قانون اساسی است و با

رانده شدن به سوی خانه و ممنوع شدن تحصیل روبرو خواهند بود.

۳- زنان عالیرتبه که در بدنی قدرت قرار دارند مثل نمایندهی مجلس و زنانی که در بخش‌های مختلف حکومت و دولت کار می‌کنند بنا به منافع سیاسی خود و داشتن قدرت نگاهی به ارزش‌های جنسیتی زنان و تعهد جنسیتی به زن ندارند.

از این رو سور اسرا فیل کنش زنان در داخل افغانستان را مهم میداند و بر این باور است که آنان با کنش‌های شبکه‌ای و یاری جنبش‌های زنان خارج از کشور باید به دولت افغانستان فشار بیاورند و همچنین از طریق زنانی که در میز مذاکره شرکت دارند به رایزنی و چالش‌های سیاسی بپردازند. و گروه‌های زنان داخل کشور با اطلاع رسانی شفاف از وضعیت زنان در افغانستان در کشورهایی که حمایت مالی می‌کنند به بسیج زنان آن کشورها برای حمایت و فشار به حکومت افغانستان تلاش کنند.

از نگاه من نکته‌ای که در بررسی سور دیده نمی‌شد کنش‌های زنان چه درگذشته و چه در حال و چه در داخل و چه خارج از کشور بود. چون بدون کنش زنان از پاییز نمی‌توانیم انتظار تغییری را داشته باشیم. لابی‌گری در حبشه زنان نقشی به نفع زنان نخواهد داشت.

پس از ناهار قدسی برای تشکر از نرگس اسکندری که حمایت مالی برای برگزاری سمینار کرده است، دعوت کرد که بروی سن بیاید. او گفت عضو حزب سبزها و سیاستمدار است و در شهر فرانکفورت در ریس بخش اینتگراسیون بوده است و الان به عنوان تحلیلگر و روان‌درمان در دولت شهر فرانکفورت کار می‌کند. بیشتر با آلمانی‌ها در زمینه حقوق بشر و رفع تبعیض از اقلیت‌ها و برابری فعالیت داشته است.

مژده نورزاد سخنران بعدی بود که به علت بیماری نتوانسته بود شرکت کند و سخنرانی او با نام «اسلام سیاسی و حجاب» را پروین ثقفی خواند. سخنرانی او از سه پاره تشکیل شده بود.

پاره‌ای از سخنرانی او به تاریخ‌چهی حجاب و نیم نگاهی به حجاب اسلامی و مبارزات زنان از ابتدای انقلاب تا کنون مربوط می‌شد و پاره دیگر به حجاب کودکان در کشور آلمان و چه‌گونه‌گی حمایت سازمان‌های اسلامی از این امر. در مورد تعلیم و تربیت ترس در کودکان در خانواده‌های مسلمان چه نقشی می‌تواند بازی کند نیز سخن گفت. و پاره سوم مخالفت و اعتراضش به معلم‌های با حجاب و هر گونه نشانه مذهبی بیان کرد.

سخن او با این جمله شروع شد « ججاب ابزار پدر سالارانه است» سپس تاریخ‌چهی پدید آمدن حجاب را در سه هزار سال پیش از میلاد مطرح کرد که برای تفکیک زنان برده‌ی تن‌فروش از زنان متشخص برده‌داران. زنان برده، طبق پاراگراف 40 قانون آسوری باید حجاب داشته باشند حتاً دختران آنها.

از منظر مژده از آن زمان کنترل سکوالیته زن فاکتوری برای اعمال قدرت مردان شد و نگاه امروزه به حجاب ادامه‌ی همان نگاه گذشته است تمام مذاهب از جمله اسلام آن را به کار می‌بندند. اسلامیست‌ها سمبول و پرچم‌شان حجاب است. و در هر جا که قدرت را به دست گرفتند حجاب را اجباری کرده‌اند. در این نگاه زن یک کالا و یک جنس است و صاحب او مرد است. مژده بر این نظر بود که این فرم از حجاب که در ایران وجود دارد از سوی شریعتی از پیش از انقلاب تبلیغ می‌شده است. او به مبارزه‌ی زنان علیه حجاب از اسفند ماه 1357 اشاره کرد که تا به امروز ادامه دارد. از چهارشنبه‌های سفید و مبارزات کنونی زنان در جمهوری اسلامی. در ضمن اشاره کرد که حجاب از سوی حکومت‌گران جمهوری اسلامی به سان نگاه آلمانی‌ها به دیوار برلین است. آنها بر این باور بودند که اگر دیوار فرو بریزد کل حکومت فاسدشان فرو خواهد ریخت.

آن گاه مژده وارد بحث ممنوعیت حجاب در مدارس آلمان را مطرح کرد. او گفت که کودک نمی‌تواند حجاب را اختیاری قبول کند. این اجبار و تربیت خانواده است که کودک را مجبور می‌کند که حجاب داشته باشد. مثالی از اتریش زد که کودکستان‌ها یعنی از سوی اسلامیست‌ها درست شده که کودکان دختر مجبورند از سن سه ساله‌گی حجاب داشته باشند. کتاب‌های مخصوص به خودشان هم در این کودکستان تدریس می‌شود که به گونه‌ی مثال نام یکی از آنها «من زن مسلمان هستم» می‌باشد. که بسیاری از مشخصه‌ها رفتارهای اجتماعی دختران و زنان در این کتاب تعیین شده است. حجاب از نگاه مژده یک مسالمه شخصی نیست، بلکه یک سیاست است. سازمان مرکزی مسلمانان در آلمان در تشویق جنبش کودکان نقش به سزا یعنی دارند پدر و مادرها یعنی که در این سازمان‌ها عضو هستند از معلم‌ها و مدیران مدرسه شکایت می‌کنند که دخترانشان نباید در کلاس شنا شرکت کنند. از سوی دیگر در خانواده دختران را می‌ترسانند که اگر دستورات اسلام را رعایت نکنند چه عواقبی سختی خواهند داشت.

در پاره‌ی سوم سخن از مخالفت و اعتراض را در باره معلم‌های با حجاب و هرگونه نشانه‌ی مذهبی بیان کرد. و خواهان مدارس خنثاً بود به این معنا که تا 18 ساله‌گی نباید هیچ مذهبی تبلیغ شود. اگر ما

حجاب را به سان یک امر اجباری قبول کنیم چون در قرآن نوشته شده و یک مسلمان باید از ان اطاعت کند پس باید چند همسری، تمکین، سنگسار، مجازات اسلامی روابط نامتعارف و ازدواج کودکان و... را بپذیریم. کاری که جمهوری اسلامی هم طی 40 سال انجام داده است.

راهکار مژده جدا یی دین از دولت و آموزش و پرورش بود. از منظر او تساوی زن و مرد یک ارزش است که جوامع لائیک پس از سالها مبارزه به دست آورده‌اند و ما هم باید در راه به دست آوردن آن تلاش کنیم. چون هیچ مذهبی برابری زن و مرد را قبول ندارد. در پایان مطرح کرد که اسلامیستها و راسیستها بر سر ستم جنسی بر زنان هیچ مخالفتی با هم ندارند.

پرسشی از نوشه‌ی مژده برای من مطرح شد این بود که در جامعه‌ی آلمان که جامعه‌ای سکولار است چه گونه می‌شود با حجاب خانواده‌های مسلمان به مقابله پرداخت؟

از ساعت 16 تا 18 سه گروه کاری تشکیل شد.

پس صرف شام . موزیک با شرکت آزاده بهرامی و ناتالیا کارمازین آغاز شد.

آزاده بهرامی چهار سال است که ماینر (Mainz) زنده‌گی می‌کند. در ایران از گروه‌های موسیقی زیرزمینی بوده است. از سن کم شروع به یادگیری سازهای ایرانی به سان سه‌تار، سنتور و دف و بعدها آواز کرد. از سال 2013 تا 2015 آواز خوانی می‌کرد. در شهر ماینر دو سال رهبری کر پناهندگان را داشته است. و اکنون در حال کار در موسیقی ترکیبی از جاز و راک با موسیقی ایرانی است. ناتالیا کارمازین نوازنده پیانو آزاده را همراهی می‌کرد. او در اوکراین از هفت ساله‌گی به یادگیری پیانو و موسیقی کلاسیک پرداخته است و در همین رشته در دانشگاه اوکراین درس خوانده است. از سال 2002 به آلمان و شهر فرانکفورت آمده و بورسی را از دانشگاه فرانکفورت در رابطه با -موسیک جاز گرفته است و با گروه‌های موزیک در فرانکفورت همکاری می‌کند. آزاده یک اپرت به زبان ایتالیا یی خواند و سپس آهنگی به زبان انگلیسی و چند آهنگ که خودش شعر و آهنگها را ساخته بود به فارسی و آهنگ «بارون بارونه» ویگن را هم با تحریری جدید و «گنجشک اشی مشی» را با همراهی شرکت‌کننده‌گان خواند.

در پایان شب شنبه طبق روال هر ساله دیسکوی زنان شروع شد. و تا پاسی از شب ادامه داشت.

روز یکشنبه ۱۶ فوریه

حدود ساعت ۱۰:۳۰ دقیقه، نیلوفر بیضاًی در باره‌ی «تا آتر فمینیستی در تقابل با اسلامیسم» سخنرانی کرد. قدسی حجازی از دو تا آتر او را که یکی در فرانکفورت و دیگری در برلین به روی صحنه معرفت معرفی کرد. یکی «گمشده‌گان» در فرانکفورت و «اگر عشق گناه است» در برلین. سپس او را این گونه معرفی کرد: نیلوفر بیضاًی در ۱۳۴۰ برابر ۱۵ ژانویه ۱۹۶۷ به دنیا آمد. او نمایشنامه‌نویس و کارگردان تا آتر است. نیلوفر در سن ۱۸ ساله‌گی ناچار به ترک ایران شد و از سال ۱۹۸۰ در آلمان و در تبعید به سر می‌برد او پس از پایان تحصیل در رشته‌های ادبیات آلمانی، تا آتر-سینما و تلویزیون و تعلیم و تربیت از دانشگاه فرانکفورت در سال ۱۹۹۴ گروه تا آتر دریچه را پایه‌گذاری کرد و به نمایشنامه‌نویسی و کارگردانی تا آتر پرداخت.

نیلوفر علاوه بر کارگردانی طراحی صحنه، لباس و نور نمایش‌های خود را نیز انجام می‌دهد. او علاوه بر کارگردانی و نمایشنویسی مطالب متعددی در باره‌ی تا آتر و ادبیات آلمانی و همچنین در مورد موضوعات سیاسی و اجتماعی در نشریات خارج از کشور به چاپ رسانده است.

نیلوفر در سال ۲۰۰۵ جایزه‌ی آکادمی ایرانی هنر، ادبیات و رسانه در بوداپست، در رشته‌ی هنرهای نمایش به عنوان بهترین کارگردان به او تعلق گرفت و در همان سال یکی از متون نمایش‌اش «[[تئاتر]]» توسط گروه تا آتر سوئیس مارالام به کارگردانی پتر براشلر به روی صحنه رفت. همچنین نمایش «در این مکان و در این زمان» او در ماه فوریه ۲۰۱۸ از سوی تماشاگران فستیوال تا آتر ایرانی‌ها یدلبرگ به عنوان بهترین نمایش انتخاب شد.

جامعه‌ی فرهنگی زنان ایرانی شهر ونکوور در تاریخ‌های ۲ و ۳ مارچ سال ۲۰۱۸ مراسمی برای برای یک عمر فعالیت هنری نیلوفر بیضاًی بر محوریت زن تجلیل شد.

نیلوفر نخست در باره‌ی سخنرانی خود نکاتی را متذکر شد. گفت من در باره‌ی تا آتر فمینیستی صحبت خواهم کرد و سپس فیلمی از کارهای خودم تهییه کردم که در پایان نشان خواهم داد و گفت و گویی خواهیم داشت

در این باره. او گفت در جمهوری اسلامی بسیار سخت است که از تآتر - فمینیستی صحبت کنیم چون چنین تآتری در ایران نداریم. من میتوانم در باره‌ی تآتر خودم که فمینیستی است حرف بزنم.

او اشاره‌ای کرد به سابقه‌ی اساطیری نوع نگاه به زنانه‌گی در فرهنگ‌های گوناگون. «ما میدانیم انسان ترکیبی است از یک نگاه متناقض، نیروی زنانه و مردانه، احساس و خرد، آزادی و اجبار. در اسطوره‌ی آفرینش آمده که خدا زن را از بغل مرد آفرید و این نشان‌گر این است که انسان یک موجود یگانه بوده است و در یگانه‌گی خود کامل است و دارای جنسیت خاصی نیست. و در دوران کودکی این یگانه‌گی دیده میشود که فروید آن را خود شیفته‌گی اولیه می‌نماید. اما انسان با خوردن سبب به خرد رسید و از مرحله‌ی جمعی ناخودآگاه به مرحله‌ی فردی خودآگاه رسید. رسیدن به خرد بدون عشق ممکن نیست در نتیجه آدم و حوا مطرح می‌شود و آن‌ها متوجه تفاوت‌های یکدیگر می‌شوند. و اینجاست که انسان متوجه تناقض درونی خود بین بخش زنانه و بخش مردانه می‌شود. به این جهت سرچشمه‌ی پیدایی مذاهب از این دوران سرچشمه می‌گیرد. و در نتیجه جنگ این دو نیرو تبدیل می‌شود و هیچ یک به یگانه‌گی تن ندادند. سرانجام به نیک و بد، روح و جسم و اسطوره و تاریخ و ضغیف و قوی تقسیم کردند و دوآلیست فکری سبب این اندیشه‌های امروزی شد که زن به دلیل باروری خود مظهر جسم، طبیعت و لذت شد و مرد مظهر روح و کمال‌گرایی. و به همین جهت زن در مذاهب موجودی غریبه و سرچشمه‌ی لذت و هوش‌های زودگذر است. در مذهب زردشت زن مظهر اهریمن است.»

او در ادامه گفت تمام این گفته‌ها برای این بود که بگوییم ما باید از یکسو بتوانیم این تفکرهای غالب را به زیر سوال ببریم و از سوی دیگر الگو قراردادن زن یا تعریفی دیگر از زن در تآتر، که به کل بافت بشری جهان کمک کند.

تآتر فمینیستی از نگاه نیلوفر شاخه‌ای مجزا از تآتر و تآتر سیاسی نیست بلکه درون آن شکل دیگری از نگاه است. در یک تعریف عام از تآتر فمینیستی میتوان گفت که نوعی از تآتر است که از دید زنانه و توسط زنان سیستم و فرهنگ مردسالارانه حاکم بر جوامع را به زیر سوال می‌کشد. به همین دلیل است که این نوع تآتر از فرهنگ حاکم فاصله می‌گیرد و نوعی تآتر «آلترنا تبو» محسوب می‌شود. ژانل را یشلت معتقد است که تآتر فمینیستی و تئوری تآتر برشت از دو نظر دارای نقاط مشترکند. یکی این‌که هر دو در تعریف «تآتر پلاتفرم» جای می‌گیرند و دیگر این‌که هر دو قوانین اجرای نمایش رایج فرهنگ

حاکم مردسالارانه را در هم میریزند. ین گالوپ معتقد است که: مطرح ساختن تفاوت میان دو جنس بدون قصد متصاد انجاشتن آنها شاید تمام مشغولیت فمینیسم باشد. اگر این بحث را به تآتر منتقل کنیم که در شکل کلاسیک خود همیشه ورطه‌ی نبرد تضادها بوده است، نبرد طبیعت و فرهنگ، نبرد انسان و خدا، تا حدودی به اصل مشکل نزدیک شده‌ایم. پسا کلاسیسم نیز به درستی تآتر کلاسیک را به نقد می‌کشد. تآتر کلاسیک با همه‌ی عظمتش تنها توانست دو صحنه‌ی «تراژیک» و «کمیک» را به عرصه‌ی وجود بیاورد. تآتر امروز تنها از طریق تجدید نظر در گذشته‌ی خود است که می‌تواند به حیات ادامه دهد. گالوپ معتقد است که -استفاده از واژه‌ی «درام روایت غرب» در مورد تآتر کلاسیک شاید درست تر باشد. به اعتقاد او تآتر امروز «آوانگارد» شده است. تآتر آوانگارد امروز دیگر چون تآتر تراژیک و کمیک به قهرمان و نقطه‌ی اوج نیاز ندارد.

تآتر امروز تآتر سال ۶۸ نقطه‌ی عطفی در تآتر فمینیستی محسوب می‌شود. چرا که در این سال بحران‌های سیاسی و اجتماعی در اروپا اوج گرفتند و سیاست‌های فرهنگی و جنسیتی دستگاه‌های حاکم به زیر علامت سوال کشیده شدند. حرکت سازمان‌های زنان در این دوره بر روی شکل‌گیری اولین تظاهرات سیاسی تاثیر مستقیمی داشت. در همین دوره بود که تآتر فمینیستی شکل گرفت که در شکل آغازینش به صورت نمایش خیابانی اجرا می‌شد. اکسیون و حرکت است که در تآتر رقص تپینا باوش به خوبی دیده می‌شود. حرف زده نمی‌شود بیشتر حرکت است که موضوعی را بیان می‌کند.

آن گاه در باره‌ی اسلامگرایی صحبت کرد که از درون جامعه‌ی خود ما آمده است بخش اصلی تفکر خودش را از جامعه آن روز گرفت و آن نگاهش به زن بود. وقتی یک موح عظیمی با خمینی همراه می‌شده، از همان ساختارهای پدرسالارانه‌ی جامعه‌ی ما می‌آید. آن شخصیت کاریزماتیکی که خمینی داشت در حقیقت نقش پدر را بازی می‌کند. مقدمه‌ی قانون اساسی که آن دوران نوشته شد شباهت دارد با رژیم -ناسیونال سوسیالیسم هیتلر که نقش زن را زاییدن و مادر بودن می‌داند. در پایان گفت این بجهه‌ها و زنان همین حکومت اسلامی علیه خود این‌ها ایستادند و جمهوری اسلامی در رابطه زنان موفق نشد.

در پایان پاره قسمت‌های را از تآترهای خود را که فیلم‌بردای شده بود نشان داد.

نوبت به ارایه‌ی گزارش گروه‌های کاری رسید. اداره کننده‌ی نشست قدسی

حجازی بود.

یاسمين ندیر که از فرانسه آمده بود، نخست در باره گروه کاریاش صحبت کرد.

در گروه کاری زینب پیغمبرزاده و گلچ جهانگیری بحث‌های مخالفی شد. اما در کل مطرح شد بهتر است یک گروه کاری از زنان شهرهای مختلف تشکیل شود و بررسی کند که این پژوهشی گذار چه گونه پیش برود. همچنین در نشستهای آینده در باره‌ی هویت جنسی و نام سمینار بحث شود و در مورد دوچندگرایانی که مرد هستند اما خودشان را زن می‌دانند صحبت شود و بتوانند در این سمینارها شرکت کنند. در ضمن سعیده هم پیشنهاد کرده بود که سمینار زنان بگذاریم و از طریق ستاره در زیر نام جنسیت‌های دیگر را بنویسیم.

الهه امانی در باره گروه کاری خود که درون مایه‌اش «بالنده‌گی جنبش زنان در گرو یا فتن راهکارهای موثر برای همگرایی، همیاری و هم بسته‌گی می‌باشد. بر شکافها با حفظ تنوع نظری فایق گردیم.» بود. هدف از این گروه کاری این بود که برای پیشبرد کارها در گروه‌های زنانی که هستیم روش‌هایی را بیاموزیم که بتوانیم اختلافات را مدیریت کنیم. او دو پرسش را در گروه کاری مطرح کرد. هر کس باید می‌گفت هدفش از شرکت در این گروه کاری چیست و پرسش دوم این بود که علت این اختلافات چیست که همه می‌باشند به این دو پرسش جواب بدھند.

الله بر این نظر بود که این شیوه‌ی کار را او با گروه‌های غیر ایرانی انجام داده است، اما این دومین بار بود که با یک گروه ایرانی این کار را انجام می‌دهد. در هر گروه کاری این طور نیست که شما یک متداشته باشید و همه جا آن را به کار ببرید. چون آن افرادی که شرکت می‌کنند، تعیین کننده هستند. آنها می‌گویند که شما چه کارهایی بکنید چه پرسشنامه‌ای پر کنید که بتواند مؤثر باشد. این گروه امیدی را در من زنده کرد، که ما بتوانیم به این اختلافات فایق بیاییم. به این معنا که این اختلافات را حل نمی‌کنیم بلکه از آن ظرفیت و توانی که داریم وسیع‌تر بتوانیم استفاده کنیم. این تکنیکها و روش‌ها یک جعبه ابزار است که ما این ابزار را در شرایط مشخص درست استفاده کنیم. این به معنی نیست که من همه جا موفق بودم متسافانه این ناموفقی من در یک گروه ایرانی اتفاق افتاد اما من از آن درس گرفتم و ادامه دادم به گونه‌ی مثال من خوشحالم همه‌ی شما را این جا می‌بینم اما برای آن کسانی که اینجا نیستند هم دلم

تنگ میشود و دلم میخواست اینجا بودند.

سپس هفت گروه در خود این گروه کاری تشکیل شده بود که هر یک پشت-میکروفون قرار گرفتند و گزارش گروه خود را دادند. هر گروه می-بايستی به دو پرسش پاسخ می دادند: ۱- موانع و مشکلات همیاری و همکاری جنس زنان ایران چیست؟ ۲- پیشنهادات برای راهکار چیست؟

نکاتی که رویش تاکید شد: خودمحوری، تمرین نکردن دموکراسی، شکل نگرفتن گفت و گو میان ما، گفت و گوهای شکل گرفته هم آرشیو نشده است. نگاه تبعیضآمیز داشتن با یکدیگر، برخی از زنان به خاطر کارهای متنوعی که انجام می‌دهند برای خودشان امتیاز ویژه‌ای قایل‌اند. و آنها می‌توانند گروه را در یک گروه بزرگ‌تر تشکیل بدهند. پاره‌ای نگران هستند و خودشان را از گروه حذف می‌کنند. برخی رنجیده شدند و دیگر در گروه شرکت نمی‌کنند. افراد متفاوت‌تر خوب است که این تفاوت‌ها دیده شود و ارزش گذاشته شود. اگر زنان در پیروزه‌های همکاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند به خاطر ان شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم و خوبه ریشه‌های آن را بشناسیم. راهکارها یعنی که پیشنهاد شد، آموزش، گروه‌ها یعنی تشکیل بشه و فاصله‌ی گرد هما یعنی کمتر بشه که بتونیم گفت و گوهای بیشتری را پیش ببریم. خوبه پروتکلی از زمان‌هایی که به اختلاف رسیدند تهیه شود تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد.

- به اختلافات بیشتر بها داده می‌شود تا تفاهم‌ها؛ - گفت و گوی بدون خشونت؛ - احترام گذاشتن به یکدیگر. و حق اظهار؛ - عدم پذیرش افراد جدید و اجازه ابراز نظر دادن به آنها؛ - استفاده از بازاری از مسائلی زنان؛ - اتوریته‌پذیری پاره‌ای از زنان؛ - نقد نکردن این گونه رفتارها و برخوردها؛ - به سبب نداشتن درک مساوی از شرایط راه حل‌های متفاوت ارایه می‌کنیم؛ - روابط بر ضوابط برتری دارد؛ - به جای همکاری، رقابت تنگ‌نظری دیده می‌شود؛ - چون پاره‌ای زنان هنوز در ارتباط با گروه‌ای سیاسی مردانه هستند، قدرت نقش زیادی باز می‌کند؛ - سو تفاهم در فهمیدن یکدیگر؛ - سریع قضاؤت کردن؛ - نداشتن امتیاز و اطلاعات برابر؛ - کمبود فرهنگ کار تیمی؛ - نگاه‌مان به پدیده‌ها سیاه یا سفید است.

راهکارها: - ایجاد فضایی آرام که در آن بتوان بدون ترس اظهار نظر کرد؛ - استفاده از نقاط مشترک برای کارهای مقطعی؛ - اگر زنان در پیروزه‌های همکاری به شرایطی برسند که می‌خواهند اعمال قدرت بکنند به خاطر آن شرایطی است که ما در آن شکل گرفتیم خوب است ریشه‌های

این گونه رفتارها را بشناسیم. آموزش، یکی از راه کارها می باشد؛ - گروه هایی تشکیل شود و فاصله های گردد های بیکمتر بشه که بتوانیم گفت و گوهای بیشتری را پیش ببریم؛ - تهییه پروتکلی از زمان هایی که به اختلاف رسیدند تا بتوان یک بازبینی بر آن انجام داد؛ - تجربیات گذشته باید به روز شود؛ - قدم های کوچک برداریم برای اینکه در حرکت باشیم؛ - تقسیم کار افقی بدون سلسه مراتب؛ - اگر همیشه هدف مد نظر باشد، و اختلافات به عنوان راه حل دیده شود به طوری که بتوانیم به راه حل بهتری برسیم.

سپس قطعنامه ای به سبب شرایط بحرانی کنونی در ایران خوانده شد که قرار است منتشر شود. متن آن را شهین نوابی، پروین ثقفی و اعظم بهرامی تهییه کرده بودند. در مقدمه یا ین قطعنامه نوشته شده که ما زنان شرکت کننده در سمینار سالانه تشكل های زنان و زنان دگر- و هم جنسگرای ایرانی در آلمان، فرانکفورت هم بسته گی عمیق خود را با مبارزات درخشنan و شجاعانه مردم ایران، به ویژه در موج اخیر اعتراضات اعلام می کنیم. ما دستگیری و سرکوب فعالان و معترضان عرصه های مختلف مبارزات اجتماعی را به شدت محکوم می کنیم. و پرچم دادخواهی را افراسته نگه داریم.

اعظم بهرامی از وضعیت زنان زندانی که هم نسل او هستند سخن گفت که برخی از آنها سالهاست که در زندان هستند و حکم های آنها در این سه ماه اخیر قطعی شده و برخی دو باره به آنها حکم داده شده است. به گونه مثال وضعیت زینت جلالیان که بیست سال زندان است و بینا یی چشمها یش را از دست داده است که به روشنی وضعیت زنان زندانی کرد را نشان می دهد. او بر این نظر بود که ما باید صدای این زنان باشیم در باره اش بنویسم چون خانواده های آنها زیر سرکوب شدید امنیتی قرار دارند و این امر مسؤولیت ما را سنگین تر خواهد کرد.

در پایان در پاره ای ارزیابی از سمینار، شرکت کننده گان از برگزار کننده گان سمینار (مانیا، آذر، قدسی، پروین ثقفی، پروین، منیژه، مهناز، مهشید پگاهی و شیرین بابایی) تشکر کردند. و با صدای رسا هم آهنگ گفتند بچه ها متشرکیم. به امید سمیناری دیگر همه زنان راهی شهرهای شان شدند.